On the Register on the 15 6

Newly registered since –

Struck off since . . . –

On the register on this Date

Present { Were examined – – –
In hospital – – –

Absent, without leave – – –

56 P. Total

Admissions

Syphilis primaria ——

Gonorrhoea – – ——

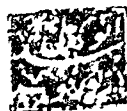
Detained under observation ——

الحمد لله که الیوم [illegible]

فی شرح التحقیقات الشامخات الملقب



سبیل النجاح فی تحصیل الفلاح



بفرمایش و تصحیح مصنف دام ظله العالی

در مطبع محمدی در ذی حجه سنه ۱۲۵۸ بطبع رسید

صورة ما فنده تاج النبلا همام الکملا المتحلی بمکارم الاخلاق
المتردی برداء التواضع من غیر شقاق الفطن العریف الکامل الغطریف قس خاتم البلاغة ختم
صحیفة البراعة مولانا ابو الحامد محمد یوسف العثمانی الکوپاموی سلمه الله العلی القوی

بسم الله الرحمن الرحیم

سزا نامه معجز بیانی حمد مجید حیست خالق الموت والحیات مسیح کلام احیا باموات الحی الذی تعالی
شانه عن شبهة الممات وتقدس ذاته عن الشکوک والشبهات و دیباجه رساله حرف ای نعت کسی
که آوازه کلام هدایت نظامش آویزه گوش هر ادنی واعلی از کره زمین تا اثیر فلک و غلغله بیان اعجاز نشانش
قارع صماخ هر زنده و مرده از سما تا سمک مقیدان سلاسل جهالت بدلائل رشادش فیض یاب و
سراج نجاتش از ظلمات غوایت دربیش و دل افگاران تلخ آب بر نجات رانفیض جرعه کشی مشرب
محبتش شربت حیات ایزدی در جلا و ساز جان شیرین بخش صلی الله علیه وعلی آله واصحابه الائمه
صلوة تبلغهم بها نهایة المراد والبهجه بعد آرزین آگهی قصد دوره اصحاب عقل و شعور منطبع باد که از این
آوان نقادان یوسف جهل و نادانی بردکاکین بازار جهان بکثرت جا یافته و صیرفیان نقود جیده
علم و حکم بگوشه انزوا و اختفا رو تافته درست بر سخنی کرمسکوک مبنی مشکوک برآید و حلیه کلامی که
بآراستگی یابی از حلیه غش عاری نماید آنچه معرا از تلمیع است کمیاب و آنچه بحسب الطلمان باروهر سراب
تحقیق مطلب مضمون نیست از خاطر فراموش و هر یک بصهبای مضامین خلاف واقعیست مدهوش
اگر صحیفه ایست بظاهر چست بباطن نادرست و گر کتابیست بعبارت لطیف مضامینش سراسر لا
الی آخره سخیف فی الجمله کلام این گندم نمایان جو فروش لایسمن ولایغنی من جوع و مولفین ابکار
افکار اینان نزد ارباب عقل و هوش از سر تا پا غیر مطبوع الا مصنفات زاهد موسعه تدقیق و مولفات
قطب دایره تحقیق سحاب ممطر لآلی نکات شریفه و بحر زخار درر دقایق لطیفه رافع اعلام سلم
حکمت بانی مبانی شرع و ملت استاد الانام مرجع خواص و عوام جناب مولانا مولوی

نتایج علمی سلمه الله الولی که نظیرش چشم زمانیان ندیده و عدیلش گوش جهان نشنیده فروع از
فیض تربیتش مثمر اثمار و ازهار تازه و اصول از آبیاری توجه طبع اقدسش متفرع شاخ و شاک بی اندازه
معقول از عقلش مشتی نمونه از انبار و منقول از استخراجش یکی از هزار برهان قاطع بر این قیل و قال
و حجت ساطع این مقال این صحیفه کامله و رساله تحقیقات شامله است که در بیان حال سماع اهل قبور و ادراک
و شعور مقبور تحریر فرموده و قاریان و زائران را عبرت افزوده سبحان الله چه مضامین مستتره را به
کرسی ظهور نشانده و بکدام لطافت گرد شک و شبه از روی شاهد این مدعا افشانده عجب طرفه چه ایست
که دهان ناحق گوی انکار منکرین بسته و تا در قفای است که گردن گردن فرازی ناصواب منحرفین جاده
راستی و سداد شکسته نه چندان مبسوط است که از کثرت زیادات سامعه مستمعین خراشد نه آنچنان مختصر
که وافی و کافی جامعیت مدعا نباشد طرفه متوسطی است که نقایه در رغرر مضامین عالیه چون سراج
وهاج در وی انتظام داده و خلاصه لآلی متلالی مطالب رفیعه تابان بمشکوة فیها مصباح در آن ودیعت
نهاده بلاغت عبارات لطیفه خارج از حد بیان و فصاحت الفاظ متناسبه بیرون از طاقت انسان سواد
حروفش که کحل الجواهر معانی همانست باعث نور الابصار و بیاض کاغذش که سرمه سلیمانی چشم نکته و آنست نور الانوار
سیاهیش از دود چراغ طوری باید و سفیدیش از بیاض دیده حور میشاید از رنگ حروفش سنبل و بنفشه پریشان
و آن بخیه یار از حجاب بین السطورش در پرده نهان مضامینش در رفعت بر عرش اعظم نشسته و مطالبش از دقت و متانت پایه
سلم و مسلم شکسته شعشعی معانی از حروفش چنان ظاهر گویا شعاع خورشید از ابر سیاه باهر الغرض تقریرش نایاب و تحریر
لاجواب و صفتش از حیطه بشری بیرون و از بیان عجز زبان معین بس من نابلد کوی علم و هنر را کجا دهان که بستایش آن کشایم
و کو زبان که از عهده توصیفش برآیم مگر آنکه از لب کشادن باب ستایش کلام خود منظور دارم و حرف نی بدین امر حجت زبانیش
سخن خود استوار آرم قطعه آراستم زمدحت آن گفتگوی خویش ورنه کجاست طاقت مدح و ثنای آن شاید که وصف او ز مصنف شود بیان ز آنکه دیگری نه چنان بود
مادر ای آن ۶۲ فلله الحمد تم الکتاب والحمد لله ملک العلام والصلوة والسلام علی رسوله خیر البریة و کان نامه و علی آله العظام و صحبه الکرام

بسم الله الرحمن الرحيم

حمداً للقدير السميع العليم الذي يُسمع من يشاء وصلوةً على النبي النبيل البشير بكون
الموتى اسمع من الاحياء وعلى ذريته الاصفياء وصحبه الاتقياء اما بعد فيقول العبد الكئيب
المشتاق الى ربه الغني الخلاق تراب علي حسين عن الذنب المحو والجلي لما قضيت الوطر
عن تحرير الرسالة الملقبة بالتحقيقات الشامخات في اثبات السماع للاموات والمكتسبة
بتحصيل الفلاح بسماع الارواح فكان ان اشرح مغلقاتها واوضح مبهماتها
موردا فيه جواهر تحقيقات تتوشح بها نحور العقول وفرائد تدقيقات يتلقاها
الفحول بالقبول مصرحا باحتجاجات المخالفين وجرحها ملوحا
الى تمسكات المتعسفين وقدحها ناهجا منهج الانصاف حائدا
عن سبيل الاعتساف مسميا له بالتدقيقات الراجحات في شرح التحقيقات الشامخات

ملقباً بسبیل النجاح الی تحصیل الفلاح منیباً الی القیوم الحی مستحفظاً عن شرور الغی متبتلاً
الی الجواد الغنی راغباً عن هفوات الغبی فها انا ابتدئ بالمقصود متوکلاً علی واهب العقل والجود

اما بعد ثنای قادر مطلق مخفی نماند که قادر اسمی است از اسمای حسنی و بروایت بخاری و مسلم و ترمذی
و ابن ماجه و حاکم و ابن حبان از ابو هریره رضی الله تعالی عنه مصحح شده که فرمود رسول خدا علیه الصلوة
والثنا من احصاها دخل الجنة یعنی هر که احصا کند نامهای وی تعالی را در آید به بهشت باید دانست که
در تفسیر احصا شراح حدیث راه اختلاف پیموده اند مختار بعضی آنست که مراد از احصا احاطه است
بمعانی آنها و ایمان آوردن و تعظیم کردن مسمای اسما و بعضی گویند که مراد ورد ساختن آنهاست
آناء اللیل و اطراف النهار بر صفت ذوق و حضور لکن مختار اکثر آنست که مقصود حفظ کردن و یاد
داشتن اسماست در دل و احصا بمعنی حفظ بسیار مستعمل شده و اختیار بخاری نیز همین است و مؤید
آنچه در بعضی روایات بخاری من حفظها بدل من احصاها واقع گشته و نیز پوشیده نماند که چون مروی
شده تخلقوا باخلاق الله یعنی متصف شوید بصفات خدای تعالی بقدر طاقت پس حظ بنده از نام
پاک او جلت اسماؤه که قادر است بمعنی توانا بر هر چیز آنست که توانا باشد بر باز داشتن نفس و طبع از تبعات شهوات
و لذات هکذا فی شرح الحصن الحصین و در ذکر مطلق تصریح است بآنکه قدرت او تعالی کبریاؤه منزه است از
قیود و آلات و هل هذه الا من شیون الممکنات فهو القادر الحقیقی التام فی جمیع صفاته و تجلیاته که امور او از
ادراک و سماع تحقیقش عنقریب دلائل قطعیه مفحمه هویدا خواهد شد عطا فرموده و صلوة کامله تحبب نماید که
صلوة از مومن دعاست و از ملائکه استغفار و از حق تعالی رحمت و تعلق رحمت او سبحانه جل شانه
بهر کس باندازه طلب و استعداد وی باشد توضیح این ابهام آنکه رحمت او تعالی بر عاصی عفو باشد و مغفرت
و جنت و حور و قصور و بر صالح با اینهمه نعمت لقا و دیدار باشد و نظر آن ما لا عین رأت و لا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر و بر عارف با وجود اینهمه افاضه علوم و معارف یقینیه است و بر انبیا

منتخب

تبدل از دنیا بر دین برای خدا ۱۲ منتخب

علیهم الصلوة والثنا و اولیا قدس الله اسرارهم بانهم متجلی بودن حق است بتجلیات الٰهیه و
وسماتیه کذا فی شرح الفصوص روح سید المرسلین در مجمع البحار مذکور است که سید را بر اهل
و شریف و فاضل و کریم و حلیم و رئیس و مقدم اطلاق میکنند صلی الله علیه و علی آله یعنی اهل بیت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که صدقه بر ایشان حرام است و اصحابه الصلوة والسلام صحابی در اصطلاح عبارت است از
مومنی که آنحضرت علیه التسلیمات را در حال ایمان یعنی بخود [illegible] دیده و از دنیا با ایمان رفته باشد و هذا مما اجتمع
جمهور المحدثین که در احادیث صحیحه بدان بشارت داده و بر ارباب بصیرت و اصحاب حقیقت
پوشیده نماند که زیارت بالکسر بمعنی دریافتن مقام متبرک یا شخص متبرک کذا فی المنتخب و قبور
بضمتین جمع قبر بالفتح بمعنی گور و در گور داخل کردن گویند قبر الرجل عبده و اذا ادخله فی القبر
و اقبار بالکسر حکم بگور کردن گویند اقبر الرجل عبده اذا حکم بان یقبر قال الله تعالی ثم اماته فاقبره یعنی
پس گور کنانید او را ای حکم فرمود بگور کردن انسان را فی منتخب فواید چند [illegible] علم می نمایم

فائده اول مراد از قبر در بحث عذاب قبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا
و آخرت و تعلق دارد بهر دو در مقام آثار اعمال از خیر و شر در آن عالم نمایان میشوند و اگر در آن
بحث تخصیص کنند بمعنی مشهور قبر که عبارت است از گوی که مرده را در آن گور کنند لازم آید که
متحقق نشود عذاب قبر در حق کسیکه در شکم جانور تحلیل رود یا در آب غرق شود و یا در آتش
سوخته گردد و الیس فلیس

فائده دوم بدانکه بصورت حکم فرمودن الله تعالی بگور کردن
مردگان را اول چنان واقع شده که چون قابیل هابیل را کشت و مردن آدمی زاد اول همان وقت وقوع
یافت قابیل هیچ ندانست که این مرده را چه باید کرد ناچار جثه هابیل را در چادر کلانی پیچیده همراه
خود میداشت چون بی نقل و تحویل مشقت بسیار شد و بستوه آمد حیران شد روزی در صحرای
مغموم نشسته بود که ناگاه زاغی پیدا شد و با زاغی دیگر جنگ کرد و او را کشت با منقار خود

فائده اول
فائده دوم

و پنجه های خود زمین را کافته جثه زاغ مرده در گوی انداخت و بالای آن خاک بسیار بمقدار خود
توده کرد قابیل ازین حرکت زاغ پی برد که مرده را همچنین باید کرد جثه برادر خود را نیز دفن کرده
قبر راست نمود باز چون حضرت آدم علیه السلام وفات یافتند فرشتگان از آسمان
نازل شده بحضور اولاد ایشان طریق غسل و تکفین و تجهیز کندن گور بعمل آوردند از آن
باز همین طریق معمول شد و این تعلیم الهی اولا قابیل را بسبب قصور استعداد او بواسطه زاغ واقع
شد و ثانیا اولاد حضرت آدم علیه السلام را بواسطه فرشتگان نمایان شد کذا فی تفسیر فتح العزیز
فائده سوم تعلیم فرمودن او تعالی طریق قبر و دفن را نعمتی است عظیم چه اگر مرده آدمی را
بدستور جانوران دیگر بر روی زمین میگذاشتند متعفن شده بوئی میکرد و مشام جهانیان را گنده
میساخت و مردم از ان تنفر میکشیدند و بدبوئی ها میکردند و نیز سباع درنده و پرندها اعضای
او را لخت لخت کرده میبردند و جانوران ناپاک مردارخوار او را طعمه خود میساختند و حقارت
عظیم باو لاحق می شد لاجرم برای تکریم او این وضع را غیب تعلیم فرمودند **فائده چهارم**
در دفن کردن مردگان علاقه روح بابدن علی وجه الکمال باقی میماند و توجه روح برائرین
و مستسقین و مستفیدین بسهولت واقع میشود زیرا که بسبب تعین مکان بدن گویا مکان روح هم
متعین است و آثار این عالم از صدقات و فاتحه ها و تلاوت قرآن مجید چون در ان بقعه
که مدفن بدن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود پس دفن کردن گویا مسکنی برای روح ساختن
است بنابرین است که از اولیا مدفونین و دیگر صلحای مومنین انتفاع و استفاده جاری است
و انهار افاده و اعانت نیز منصور کذا فی التفسیر العزیزی **فائده پنجم** قبر در جوار صلحا و اخیار
ساخته شود که موجب برکت و مغفرت و باعث صفا و نورانیت است و میت از جوار بد
ایذا می یابد مانند ایذا یافتن زنده از ان هکذا فی شرح سفر السعادت و العثور علی دار السرور

و در فتاوی [illegible] و وسط و هست لا افضل الدفن المقبرة التي فيها قبور الصالحين كذا في [illegible]
العالمگیری و قول علیه السلام ادفنوا موتاكم وسط قوم صالحين فان الميت يتأذى بجار السوء
الميت الفاسق اذا دفن بجنب الصالح يتأذى الصالح بتعذيب الفاسق انتهى و روايت صحيح
ثابت شده که مردی بعض احباب وی را که انتقال کرده بود در خواب دید که در عذاب سخت گرفتار
باز بعد یک هفته او را در رویا معاینه کرد و در راحت و آسایش مشاهده نمود و بطریق استعجاب
مستفسر کیفیت حال شد و بیان نمود که مردی صالح متقی قریب گور ما مدفون شده آن
مرد صالح مرا و دیگر اموات را که نزدیک قبرش دفن بودند شفاعت نمود و از عذاب نکال
رهانید برای فاتحه خوانی و عبرت گرفتن از حال اموات و موت خود یاد کردن چنانچه افاده
المحقق الجامی قدس سره بهمای شعر جامی آن به که درین مرحله آن چه کنی که ز موت
دگران موت خود اندیشه کنی و بی رغبت شدن از دنیا و برای مرده ها دعا و استغفار نمودن
و آخرت را یاد کردن و تجلیه قلوب و تصفیه صدور و حاصل ساختن نعمت رقت قلب بدست
آوردن و در مظاهر حق ترجمه هندی مشکوة شریف مرقوم است اور کہا امام نووی نے کہ
زیارت کی کئی قسمیں ہیں ایک تو فقط واسطے یاد کرنی موت کی اور آخرت کی ہو [illegible]
[illegible] بغیر پہچانی مردوں کی دوسری واسطے دعا و [illegible]
[illegible] حاصل کرنیکی لئی ہی [illegible]

اوسپر تو وہ پہچانتا ہی اوسکو اور جواب اسلام کا دیتا ہی بلا شبہہ مشروع یعنی مسنون و مستحب

در صحیح مسلم بروایت بریدہ رضی اللہ عنہ مسلّم شدہ کہ فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم نہیتکم

عن زیارۃ القبور فزوروہا یعنی نہی کردہ بودم شمارا از زیارت قبور پس زیارت کنید آنہارا یعنی

پیش ازین از زیارت کردن قبور نہی کردہ بودم پس الآن آن حکم را منسوخ دانید و گفتہ اند کہ سبب نہی

قرب عہد بجاہلیت بود و خوف آنکہ بگویند و بکنند آنچہ در جاہلیت میگفتند و میکردند اما الآن

پس قواعد اسلام مقرر و ثابت بشدند و اندیشہ مفاسد جاہلیت زائل شد ہکذا فی ترجمۃ المشکوۃ

للمحقق الدہلوی و بروایت ابن ماجہ از ابن مسعود رضی اللہ عنہ باثبات رسید کہ فرمود پیغمبر خدا علیہ الصلوۃ

والثنا کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور فزوروہا فانہا تزہد فی الدنیا وتذکر الآخرۃ یعنی بودم من کہ

نہی میکردم شمارا از زیارت قبور پس زیارت کنید آنہارا کہ زیارت قبور بی رغبت میکرداند

در دنیا یعنی نفرت می بخشد از آن کہ چون عاقبت کار این ست اینہمہ تعلق بدنیا چیست

و یاد میدہد آخرت را ازینجا معلوم میشود کہ وقت زیارت قبور بصفت عبرت باید بود نہ

ذاہل و غافل کذا فی شرح المشکوۃ و فی البحر الرائق قال فی البدائع لا باس بزیارۃ القبور والدعاء للاموات

ان کانوا مومنین من غیر وطی القبور لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انی کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور الا فزوروہا

و فعل الامۃ من لدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی یومنا ہذا انتہی و صرح فی المجتبی بانہا مندوبۃ

تفصیل مقام آنست کہ زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین ست و آن حضرت

صلی اللہ علیہ وسلم در ابتدا از ان نہی فرمودہ بودند و در آخر رخصت و اذن دادند بالجملہ از اقوال

و افعال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ و تابعین و تبع تابعین و دیگر علما و صلحا زیارت قبور ثابت کردیدہ

تا آنکہ در سلک مسائل اجماعیۃ قطعیہ منسلک شدہ و اختلاف کردہ اند در آنکہ رخصت زیارت قبور خاص

در حق مردان ست یا زنان ہم در رخصت داخل اند پس مختار بعضی آنست کہ نہی سابق در حق زنان

علی حاله باقیست برایشان بیرون آمدن برای زیارت قبور جائز نیست مگر زیارت قبر
حضرت سرور کائنات علیه التسلیمات زنان را نیز مستحب است ایشان استدلال کرده اند
بظاهر حدیث مذکور که دران خطاب بمردان است و نیز تمسک شدند بحدیثیکه ابوهریره رضی الله
عنه روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لعن الله زوارات القبور یعنی لعنت کرد خدای تعالی
زنان زیارت کنندگان را که وقت زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند قال
الامام النووی فی شرحه لصحیح مسلم فی هذه الاحادیث دلیل علی استحباب زیارة القبور والسلام علی
اهلها والدعاء لهم والترحم علیهم وصریحة فی النسخ نهی الرجال عن زیارة القبور واجمعوا علی انها سنة
للرجال واما للنساء ففیهن خلاف انتهی مقدر ما لابد منه مرقوم است زیارت قبور مردان را جائز است
نه زنان را و فی اللآلی الفاخرة اعلم ان زیارة القبور ماذون فیها للرجال علیه عامة اهل العلم واما للنساء
فقد روی عن ابی هریرة انه علیه السلام لعن زوارات القبور وقال جمهور العلماء من اثبت
الرخصة للنساء فی الزیارة فانما استدل بحدیث نهیتکم الخ وهو استدلال بالفارق لان خطاب
الرجال لا یشمل النساء فلا یعم الرخصة والصحیح انه لا یباح للنساء زیارة القبور کذا فی شرح البرزخ و
نصاب الاحتساب فی الباب الثامن الاولی للمرأة ان لا تزور قبرا سوی قبر رسول الله صلی الله
علیه وسلم وروی انه سئل القاضی رضی الله عنه عن جواز الخروج للنساء الی المقابر فقال لا تسأل عن
الجواز والفساد فی هذا وانما تسأل عن مقدار ما یلحقها من اللعن فاعلم انها کلما قصدت الخروج کانت
فی لعنة الله وملائکته واذا خرجت تحفها الشیاطین من کل جانب واذا اتت القبر یلعنها روح المیت و
اذا رجعت کانت فی لعنة الله فان اذن او ذهب معها بعلها فهو شریک لها فی اللعن واذا اتت
القبر کفرت و بانت من الزوج کما تفعله بعض النساء لقلة العقل وکثرة الجزع فلا یجوز لهن الخروج الی
قبور بعض المشرکین کما اعتادت النساء الا زیارة قبر والدیها ان لم یکن ثمه قبر اجنبی الی زیارة قبر

رسول الله صلی الله علیه وسلم لانه اب الامة والی قبر ذی رحم محرم منها ان لم تحضر موته لما روی ان عبد الرحمن بن ابی بکر مات خارج مکة علی اثنی عشر میلا فنقل الی مکة ودفن فجاءت عائشة رضی الله عنها حاجتة فزارت قبره وقالت اما والله لو شهدتک ما زرتک قال السرخسی یعنی ان ترک الزیارة اولی ولکن ثبتت فی زیارتها عذرا هو انه فات عنها لقاءها عند الموت فزارت لتکون قائما مقام لقاءه عند الموت فاذا کان ترک زیارة قبر الاخ اولی فکیف یکون الرخصة فی زیارة قبر الاجنبی للنساء احسن فیکره بالاثر الا ان الاثر دل علی ان لقاء المیت وقت الموت للمحارم سنة وروی عن ابی هریرة رضی الله عنه انه علیه الصلوة والسلام خرج من المسجد فوقف علی باب داره فاتت فاطمة رضی الله عنها فقال صلی الله علیه وسلم من این جئت قالت کنت خرجت الی منزل فلانة التی ماتت فقال هل ذهبت الی قبرها فقالت معاذ الله ان افعل بعد ما سمعت منک فقال علیه السلام لو زرت قبرها لم تروحی رائحة الجنة فدل الحدیث علی انه لا یباح للنساء زیارة القبور ولا تشییع الجنازة کذا فی شرح البرزخ انتهی وفی الغنیة شرح المنیة ویستحب زیارة القبور للرجال وتکره للنساء انتهی **خلاصه عبارتهای منقوله** آنست که هرگاه زن اراده رفتن برای زیارت قبور کند لعنت خدا و فرشتگان یعنی دوری از رحمت حق بروی نازل شود وچون بنابر زیارت قبور از خانه بیرون آید از همه طرف او را شیاطین در گیرند وچون زن در مقبره برسد روح میت در حق وی نفرین نماید وچون بخانه باز گردد نفرین او تعالی شانه بحال وی شود واگر شوهر او را برای زیارت قبور پروانگی دهد یا همراه او بجهت زیارت قبور برد پس شوهر وزن هر دو در لعنت شریک شوند وچون زن سجده تعبدی بقبر کند کافر گردد واز شوهر فرقت پذیرد وزنان را زیارت قبر والدین روا است بشرطیکه قبر اجنبی آنجا نباشد وزیارت مزار فائض الانوار حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حق

خلاصه عبارتهای منقوله

زنان نیز مستحب است و زیارت قبر وسیله [illegible]
و وجه دیگر آنکه هنگام انتقال کسی موجود نباشد چرا که باثبات رسیده که عبدالرحمن برادر
رضی الله عنها بیرون مکه بمنزل فاصله دوازده میل وفات کرد و جنازه شان بمکه آورده
دفن کردند پس حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها که برای ادای حج بمکه آمده بودند
شدند بنابر زیارت قبر شان رفتند و فرمودند که بخدای عز و جل اگر بوقت انتقال شما
حاضر میبودم کنون زیارت قبر شما نمیکردم شیخ [illegible] میگوید که ترک زیارت قبور در حق
زنان مستحب لیکن ام المؤمنین رضی الله عنها سبب خود بیان نمودند که وقت موت عبدالرحمن
اتفاق ملاقات نشد از آن سبب زیارت قبر شان بعمل آمد تا این زیارت بمنزله ملاقات آن
در حالت حیات نه شده [illegible] پس هرگاه در حق زن ترک زیارت قبر برادر اولی شد حکم
در حق وی زیارت قبور اجانب مستحسن خواهد شد و از قول حضرت ام المؤمنین رضی الله عنها
معلوم گشت که زنان را وقت موت ملاقات محارم مسنون است از ابو هریره رضی الله عنه روایت
است که روزی پیغمبر خدا علیه الصلوة و الثنا از مسجد بیرون تشریف آوردند و بر در مجلس ایستاده
که ناگاه حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا رضی الله عنها حاضر شدند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
ای فاطمه از کجا می آیی عرض کردند که بمکان فلان زن که وفات کرده و رفته بودم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند که آیا برای زیارت قبر های آن زن اتفاق رفتن شده بود گفتند یا رسول الله عرض کردند که
بخدا پناه میجویم از آنکه بعمل آرم چیزی که آنجناب منع از آن فرموده باشند پس فرمودند آن حضرت
صلی الله علیه وسلم که ای فاطمه اگر زیارت قبر او میکردی هرگز بهشت نمی یافتی و خوشبوی بهشت نمی شنیدی
از خوشبوی بهشت و این حدیث دلالت صحیح دارد بر آنکه زنان را زیارت قبور رفتن
جنان جائز نیست و در شرح غنیة المستملی مسطور است که مردان را زیارت قبور مستحب و زنان را

ملزوم مستلزم بعضی آنست که زنان را نیز رخصت زیارت قبور ثابت هست و همین ظاهر مذهب امام
محمد رح و ماثور شمس الائمه سرخسی رح و صاحب کشف بزدوی و بحر الرائق و صاحب در مختار
و جامع الرموز و فتاوی سراجی آفاد و القاضی عزة الله فی اللآلی الفاخرة فی التذکرة الآخرة زیارة
القبور مستحبة للرجال و کذا للنساء علی الاصح و فی مختار الفتاوی لا باس بزیارة القبور و هذا قول
ابی حنیفة رح و ظاهر مذهب محمد رح یقتضی الجواز للنساء ایضا لانه لم یخصص الرجال و فی المبسوط
اختلف فی زیارة القبور للنساء قال شمس الائمة السرخسی رح الاصح انه لا باس بها کذا فی فتاوی
الغرائب و فی کشف البزدوی فی بحث نسخ السنة بالسنة الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال
و النساء جمیعا و فی السراجیة لا باس لهما بزیارة القبور ای للحائض و الجنب کذا فی خزانة الروایات
و فی البحر الرائق الاصح ان الرخصة ثابتة للنساء. و جواب داده اند از تمسکات مانعین باین
طریق که تسلیم نداریم که خطاب قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهیتکم الحدیث مخصوص
بمردان هست بلکه بجهت شرافت و کرامت بمردان خطاب شده و مراد تعمیم حکم هست برای هر دو
همچنانکه در آیة وضو و تیمم و امثال آنها نیز زنان داخل اند و لعنت و منع که در حق زنان مروی
شده پیش از رخصت بود قال الترمذی هذا کان قبل ان یرخص النبی صلی الله علیه و سلم فی زیارة
القبور فلما رخص دخل فی رخصته الرجال و النساء. کذا فی المشکوة و در کتب فقه طور زیارت قبور
مرقوم مثل آنکه بوقت زیارت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر گویند

تفصیل مرام آنکه در صحیح ترمذی بروایت ابن عباس رضی الله عنهما ثابت شده مر که نبی
صلی الله علیه و سلم بقبور بالمدینة فاقبل علیهم بوجهه فقال السلام علیکم یا اهل القبور الحدیث یعنی
بگذشتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگورهایی که در مدینه بودند پس مقابل شدند آنحضرت
بایشان بروی مبارک خود پس فرمودند سلام باد بر شما ای صاحبان قبرها بیامرزد

الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال و النساء جمیعا

تفصیل مرام

خدایتعالی تا رسیدن شما پیش گذشتگان باید ما پس شما رسیم و در صحیح مسلم و سنن النسائی و ابن ماجه
تخریج بروایت بریده اسلمی رضی الله عنه باثبات رسیده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اصحاب را
تعلیم میفرمودند که وقت رسیدن در مقابر این دعا بخوانید السلام علیکم اهل الدیار من
المؤمنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم للاحقون نسال الله لنا ولکم العافیة یعنی سلام باد بر شما
ای اهل سرایها از مؤمنین و مسلمین ما اگر خواسته خداست بشما هر آینه رسندگان هستیم
می طلبیم از خدایتعالی برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت و
رهائی از هر مکروه بدانکه دیار بالکسر جمع دار است و دار نام بنائی است که آنرا عرصه و فضائی
باشد و در گرده باشد ادر او دیوار کذا ذکره المطرزی و استعمال او در منازل آنجا آید و در مقابر
که منازل اموات اند نیز مستعمل میشود بجهت گردانیدن اموات در حکم احیاء و قبور در حکم عمارات
بلکه عمارت همانست و سوای آن خراب قال الشیخ شمس الدین محمد تقی در حاشیه علی الحصن المحقق
یرید بالدیار المقابر و هو مجاز لغة قال الخطابی ان الدیار تقع علی الربع العامر المسکون و علی الخراب
اما قوله علیه السلام دار قوم منصوب علی النداء ای یا اهل دار قوم فحذف المضاف واقیم المضاف
الیه مقامه وقیل منصوب علی الاختصاص و یجوز جره علی البدل من الضمیر المجرور فی علیکم انتهی و
استعمال ان شاء الله بر سبیل تبرک و تیمن است و امتثال حکم او تعالی است در کریمه لا تقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله و بعضی گویند که قید مشیت بجهت لحوق بعین مقبره است
یعنیها نزد بعضی برای تحسین کلام است مانند کریمه لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و بعضی
گویند که این استثنا نظر بایمان است زیرا که مخاطب جماعه مؤمنان اند یعنی ان شاء الله مسلمان
میمیریم و بشما لاحق میشویم بدلالة افاده مولانا فخر الدین محب الله فی شرح الحصن الحصین نقلا
عن المصنف و در زاد اللبیب مسطور است که این و ان شاء الله بمعنی اذ است و در روایت نسائی

اینقدر زیاده کرده انتم لنا فرط ونحن لکم تبع یعنی شما ما را پیش گذشتگانید و ما مر شما را تابع هستیم و در
شما میرسیم فرط بفتحتین جمع فارط است بمعنی سابق و وی کسی است که از مردمان قافله
پیش رود تا در منزل اسباب از آب و خورش مهیا کند و مسلم و نسائی و ابن ماجه از ام المومنین
عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده اند قالت کیف اقول یا رسول الله تعنی فی
زیارة القبور قال قولی السلام علی اهل الدیار من المومنین والمسلمین ویرحم الله المستقدمین منا والمتاخرین
وانا ان شاء الله بکم للاحقون یعنی پرسید عائشه رض از آن حضرت که چه گوییم و چه خوانیم
اراده میکند عائشه ازین پرسیدن که چه گوییم وقت زیارت قبور و این دلالت دارد
بر جواز زیارت قبور برای زنان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو سلام باد بر اهل
سراها از مومنین و مسلمین و رحمت کند خدای تعالی شانه پیش روندگان از ما و پس ماندگان
یعنی زندگان و مردگان همه را و ما اگر خواسته خداست بشما رسندگانیم کذا فی الترجمة للشیخ
الدهلوی و در صحیح مسلم و سنن نسائی از عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی شده کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج من آخر اللیل الی
البقیع فیقول السلام علیکم دار قوم مومنین اتاکم ما توعدون غدا موجلون وانا ان شاء الله بکم
لاحقون اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد یعنی گفت عائشه رض عنها که بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هرگاه میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت بیرون می آمد در آخر شب بسوی بقیع
که نام مقبره مدینه است پس میفرمود سلام باد بر شما ای اهل سرای مومنان آمد شما را
چیزی که وعده کرده شده بودید شما از ثواب و عذاب فردای قیامت مدتی معین مهلت داده
شده اید شما و ما اگر خواسته خداست بشما پیوستگانیم خداوندا بیامرز مر اهل بقیع غرقد را
بغین معجمه و قاف نام درختی است که سابق در زمین مقبره مدینه بسیار بود کذا فی ترجمة المشکوة

للشیخ الاجل قدس سره و مروی است که چون ابن عمر رضی الله عنه در عقب سفر بمدینه بگور بلوری می آمد
بدان سلام میکرد و از ابو هریره رضی الله عنه بثبوت پیوسته که گفت اذا مررت بالقبور
تعرفهم فقل السلام علیکم اصحاب القبور و اذا مررت بالقبور لا تعرفهم فقل السلام علی المسلمین یعنی
چون بگذری بقبرهایی که می ساختی صاحبان قبور را در حالت زندگی پس بگو سلام باد
بر شما ای صاحبان گورها و اگر بگذری بگورهایی که شناسایی نمی داشتی از صاحبان آن
گورها پس بگو سلام باد بر مسلمین تنبیه بدانکه از اخبار و آثار صحیحه مرویه هویدا می شود که موتی را
سماع و ادراک و شعور حاصل است زیراکه سلام خطاب از جمله چیزهایی است که مخاطب نمی شود بآن
مگر کسیکه سمع و فهم داشته باشد و الا لازم آید خطاب بلا عقل و شک نیست که چنین خطاب
عبث و مخالف عقل است افاد ابن القیم قد شرع النبی صلی الله علیه وسلم لامته ان یسلموا علی اهل القبور
والسلام مما یخاطب به من یسمع و یعقل انتهی و فی شرح الصدور للجلال الملة والدین السیوطی امرنا
بالسلام علی القبور ولولا ان الارواح لا تدرک لما کان فیه فائدة یعنی مامور هستیم بسلام کردن
بر قبور وقت زیارت و اگر ارواح را علم و فهم نمی بود سلام نمودن بر ایشان بی فائده می شد
و درین مقام منکران سماع اموات چند خدشه وارد می کنند و بذیل آنها تمسک میکنند خدشه
اول خطاب و ندا باموات که در احادیث سابقه و اخبار سالفه مروی شده مقصود از آن
اسماع و شنوانیدن اموات نیست چه گاهی خطاب و ندا برای توبیخ و تحسر و عبرت و مبالغه
نیز می آید چنانچه در فن بدیع بیان شده که قسمی است از اقسام تحسین معنوی که علمای بدیع
آنرا تجاهل العارف تسمیه کرده اند و سکاکی او را سوق المعلوم مساق غیره نامیده و در
قرآن و حدیث و اشعار عرب ازین قسم خطاب و ندا اکثر جا وارد شده قال الله تعالی حکایة
عن قول ابراهیم علیه السلام للاصنام الا تأکلون ما لکم لا تنطقون و روی البخاری عن ابن

ربیعه بن ... رضی الله عنه یقبل الحجر ویقول انی لا اعلم انک حجر ما تنفع ولا تضر ولولا انی رأیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبلک ما قبلتک وقال الشاعر شعر امنزلتی سلمی سلام علیکما
هل الازمن اللاتی مضین رواجع وقال شعر بالله یا ظبیات القاع قلن لنا الیلای منکن
ام لیلی من البشر ومن المعلوم ان الخطاب فی هذه الامثلة کلها لیس للاسماع والافهام
فلیحمل ان یکون الخطاب للروحی فی الاحادیث ایضا من هذا القبیل فانهدم جدار الاستدلال
هذا ما اورده بعض حملة عرش الفلسفة ومتقفی آثار الفلاسفة وجواب این خدشه برکسانیکه مذاقی
المراد به المولوی محمد علی المراد آبادی ۱۲
از عربیت وارند ظاهر است چه جای که خطاب ندا حقیقی متعذر باشد آنجا محمول بر تحسر و
توبیخ و عبرت می کنند چنانچه در امثله مورده که خطاب و ندا به تبان و حجر اسود و حیوانات
واقع شده والبته مخاطبه بآنها حقیقةً مستقیم نمیشود بخلاف ما نحن فیه که معنی حقیقی ندا و خطاب
متعین است چه شناختن اموات احیا را و شنیدن ایشان سخنان آنها را از احادیث کثیره که
عنقریب ذکر خواهیم کرد به ثبوت پیوسته پس قطعاً مراد از خطاب اسماع است لا غیر و شبهه نیست در آنکه عدول از معنی
حقیقی خطاب بسوی معنی مجازی آن بلا ضرورت ملجیه در حیز بطلان است و حمله الامر ان
قیاس علی الامثلة المذکورة مما لا یخفی فساده علی اهل الخبرة فاعلم وعلم المرء ینفعه خدشه
دوم مقصود از سلام که مشروعیت آن از احادیث صحیحه به ثبوت پیوسته طلب کردن
عافیت برای اموات است نه خطاب کردن و شنوانیدن ایشان را اگر مطلوب از سلام اسماع و خطاب میبود جواب سلام
بر مسلم علیه واجب میشد و اهل قبور که اینجا مسلم علیه اند جواب سلام نمی دهند فلا یکون المقصود
من السلام هو الاسماع و جواب این خدشه نیز ظاهر است چه اگر مقصود از سلام صرف دعا می بود
خطاب و اسماع پس خطاب و ندا بلفظ یا مردی نمی شد زیرا که ندا کردن اشجار و احجار در همچنین مواقع
هم شرک است جائز نیست و نیز در مقام دعا السلام علیهم میگوئید السلام علیکم و موید او ست آنچه نقل ابو جعفر

از بعضی اصحاب ابی یوسف رح نقل کرده که چون در بازار می رفت سلام الله علیهم میگفت نه
السلام علیکم ونکته اش عند الاستفسار بیان کرد که تسلیم تحیه است واجابت تحیه بحکم نص
قرآن فرض و چون ایشان جواب ندهند امر بالمعروف واجب گردد و سلام الله علیهم
دعاست تسلیم نیست اگر جواب ندهند برایشان چیزی لازم نیاید و بر من امر بالمعروف
لازم نگردد ازان سبب سلام الله علیهم اختیار کردم واما جواب ندادن اهل قبور ممنوع
بلکه باطل است چه احادیث کثیره دلالت صریحه دارند بر جواب دادن ایشان اخرج ابن
عبد البر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام صححه.
عبد الحق یعنی هر که بگذرد بقبر برادر مسلمان که می شناخت وی را در دنیا و سلام کند
بروی پس می شناسد او را وجواب سلام میدهد واخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابن
عمر رضی الله عنهما قال مر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی مصعب بن عمیر حین رجع من احد
فوقف علیه وعلی اصحابه فقال اشهد انکم احیاء عند الله فزوروهم وسلموا علیهم فوالذی نفسی
بیده لا یسلم علیهم احد الا ردوا علیه الی یوم القیمة هکذا فی شرح الصدور و خدشه سوم در سنن
ابی داود و صحیح ترمذی مروی شده که شخصی بجناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم حاضر
شده عرض نمود علیک السلام یا رسول الله پس فرمود آن حضرت مگو علیک السلام
زیرا که این تحیت اموات است پوشیده نیست که این حدیث اول است بر آنکه میان سلام
کردن بر احیاء و اموات فرقی است یعنی هر جاییکه توقع جواب باشد چنانکه در زندگان مناسب است السلام
علیکم بتقدیم عامل گفته شود و هر جاییکه امید جواب نباشد چنانکه در مردگان مناسب است علیکم السلام بتقدیم معمول بر عامل و دعا گوید حاصل
تفرقه فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم میان تحیه احیاء و اموات بنابر آن است که اموات شعور ندارند و جواب نمی دهند

واحادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام درباب زیارت قبور مروی شده قابل احتجاج نماند
چه این حدیث صحیح معارض آنها است تقریر جواب این خلدشه بچند وجه است اول
آنکه حدیث مذکور صلاحیت ندارد که معارض شود باحادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام
مروی شده‌اند چه آنها اصح واقوی اند از حدیث قوم و مؤید اوست آنچه شارح مصابیح و امام نووی
وخطابی تصریح کرده‌اند بآنکه میان سلام احیا و موتی فرقی نیست یعنی در هر دو صورت
بتقدیم لفظ سلام باید گفت و توقع جواب هر دو جا متیقن فی شرح المصابیح الاحادیث
تدل علی ان التسلیم علی الاموات کالتسلیم علی الاحیاء وقال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم
نقلاً عن الخطابی ان السلام علی الاموات والاحیاء سواء فی تقدیم السلام علی علیکم خلافا
ماکان الجاهلیة علیه من قولهم ع علیک سلام الله قیس بن عاصم دوم آنکه مختار ابن قیم
آنست که قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم علیک السلام تحیة الموتی محمول است بر عرف
وعادت عرب چه ایشان هنگام سلام بر قبور علیکم السلام می‌گفتند پس پیغمبر خدا علیه الصلوة
والثنا تکلم فرمودند موافق عادت مروجه شان بالجمله مقصود از ان اخبار سبق از امر واقعی
که در زمان جاهلیت بر زبانهای ایشان جاری بود و نیست مقصود از ان تشریع و تنفیذ حکم
وقت زیارت قبور علیکم السلام باید گفت نه السلام علیکم فی شرح المصابیح واما قوله صلی الله
علیه وسلم فی حدیث آخر علیکم السلام تحیة الموتی انما قال ذلک العرفهم لان عرف العرب ان
یقولوا اذا سلموا علی قبر علیکم السلام فتکلم رسول الله صلی الله علیه وسلم علی وفق عاداتهم انتهی و
نیز ابن قیم گفته که از جمله نکتهای بدیعه درین مقام آنست که در محل دعای خیر احسن آنست که دعا را
بر مدعو له مقدم کنند مانند سلام علی ابراهیم سلام علی نوح سلام علیکم بما صبرتم و در مقام دعای
شر بهتر آنست که مدعو علیه ابر مدعو به مقدم سازند مانند علیک لعنتی علیهم دائرة السوء و علیهم

نفعی میکند کذا فی الطریقه الوسطی و شرح الصدور و قراءة سورة فاتحه و آیة الکرسی نماید برای که ثواب
عبادتهای بدنی و مالی و مرکب از هر دو مانند ثواب ختم قرآن مجید و تسبیح و تهلیل و نماز
و روزه و حج و اذکار و استغفار و صدقات و خیرات و ثواب زیارت قبور انبیا علیهم السلام
و قبور شهدا و اولیا و صلحا قدست اسرارهم و ثواب تکفین موتی و اوقاف باموات میرسد
و در حق ایشان نافع می شود و همین است مذهب امام اعظم و احمد بن حنبل و جمهور سلف و هست
مشهور امام شافعی و امام مالک آنست که ثواب عبادت مالی باموات میرسد و ثواب عبادات
بدنی بایشان نمیرسد و بعضی گویند که امام شافعی و امام مالک ازین قول رجوع کرده
اند و مزعوم فرقه معتزله خذلهم الله آنست که ثواب اعمال بدنی باشد یا مالی باموات نمیرسد بلکه
و نه در حق ایشان نفع میکند و این مذهب مردود و مطرود است بآیات قرآنیه و احادیث
نبویه و اخبار صحیحه و روایات فقهیه و عقائد کلامیه اما الآیات القرآنیه فمنها قوله تعالی وقل
رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی و بگو ای پروردگار من ببخشای برایشان ای پدر
مادر چنانکه پرورش کردند مرا در خردسالی ازین آیت شریف آشکار است که استغفار و دعای
اولاد در حق والدین انفع است پس انکار نمودن ازینکه عمل یکی در حق دیگری مفید نمیشود
باطل محض است مرویست که شخصی از سفیان ثوری رح پرسید که اولاد در حق والدین
چه قدر دعا و استغفار بعمل آرند آیا هر روز یک بار بخوانند یا در هر ماه یک بار یا در سال
یکمرتبه جواب دادند که کفایت میکند دعای اولاد در حق پدر و مادر در هر نماز در آخر تشهد و نیز
شخصی از او شان پرسید که صدقات و خیرات احیا در حق اموات مفید است یا نه فرمودند
که مفید است و ثواب آنها میرسد لکن استغفار بسیار نافع است زیرا که اگر زیاده از آن چیزی
مفید می شد او سبحانه و تعالی در حق والدین بآن امر میفرمود و در روایت شکار جلالی رسول

الله صلی الله علیه وسلم انه اجاد یاخذ ماله فدعا به فاذا شیخ متوکأ علی عصاه فسأله فقال انه کان
ضعیفا وکنت قویا وکان فقیرا وکنت غنیا فکنت لا امنعه شیئا من مالی والیوم انا ضعیف
وهو قوی وانا فقیر وهو غنی ویبخل علی بماله فبکی صلی الله علیه وسلم وقال ما من حجر ولا مدر یسمع
ذلک الا بکی ثم قال صلی الله علیه وسلم للولد انت ومالک لابیک انت ومالک لابیک
یعنی مردی بحضور فیض گنجور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گله پدر خود عرضه داد که او مال مرا
میگیرد پس آنحضرت او را طلب فرمودند وی بصورت پیرمردی عصا در دست گرفته حاضر شد
پس آنحضرت کیفیت حال ازو استفسار فرمودند عرض نمود که اول این پسرم ضعیف بود ومن قوی
واو محتاج بود ومن توانگر و وی مال من تصرف میکرد بهر نوعیکه میخواست ومن او را منع نمیکردم
وامروز حال بالعکس شده او قوی است ومن ضعیف وی غنی است ومن فقیر وحال آنکه او صفت
بخل اختیار کرده مال از من عزیز میکند پس بگریستند رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وفرمودند
که هر سنگی که این سخن را شنیده است میگرید باز فرمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تو ومال تو
برای پدر تواند یعنی جان ومال هر دو فدای پدر است ودر تفسیر نیشاپوری مذکور است اقوال
بعض المفسرین هذه الآیة منسوخة بقوله تعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و
قیل مخصوصة لان التخصیص اولی من النسخ وقیل لا النسخ ولا التخصیص لان الوالدین اذا کانا
کافرین فله ان یدعو الله لهما بالهدایة والارشاد وان یطلب الرحمة لهما بعد حصول الایمان
ثم ان ظاهر الامر للوجوب من غیر تکرار فیکفی فی العمر مرة واحدة ان یقول رب ارحمهما او
یشبه ان یدعو لهما کلما ذکرهما او ذکر شیئا من انعامهما انتهی ومنها قوله تعالی الذین یحملون
العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت
کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم ربنا وادخلهم جنات

عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز الحکیم وقهم السیئات
ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم یعنی و از آنجمله است قول او تعالی
الذین یحملون العرش الآیة آنهائی که برمیدارند عرش را و آنانکه گرداگرد عرش اند تسبیح میکنند
همراه ستایش پروردگار خویش و ایمان می آرند باو و آمرزش میخواهند برای مومنان میگویند ای
پروردگار ما فراگرفتی همه چیز را به بخشایش و دانش پس بیامرز آنان را که توبه کردند و
پیروی راه تو نمودند و نگاه دار ایشان را از عذاب دوزخ ای پروردگار ما و درآر ایشان را
بوستانهای همیشه ماندن که وعده کرده بایشان و درآر نیز هر که شایسته کار باشند
از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان هر آینه توئی غالب با حکمت و نگاه دار
بازداری از وی بدیها را امروز درین جهان پس بدرستیکه تو بخشنده بر وی و در آخرت و آن
نگاه داشت تو آن فیروزی است بزرگ چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است
فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و درین نکته گفته اند شعر امروز کسی که درآری
به پناه تو فردا بمقام قربتش بخشی راه تو وآن را که رهش ندادی بدرگاه تو فردا چه کند
گر نکند ناله و آه پوشیده نماند که درین آیتها استغفار ملائکه برای مومنین و دعای
محفوظ ماندن ایشان از عذاب دوزخ و داخل گردیدن ایشان در بهشت مذکور است پس لازم
گردید که عمل یکی در حق دیگری نافع میشود و مستحکم اساس معتقده اهل السنة والجماعة است
علی خلاف ما ظنه المعتزلة المضلة و نیز باید دانست که حاملان عرش هشت ملائکه اند و علامه زمخشری
در تفسیر کشاف بیان نموده که بحکم حق سبحانه و تعالی جمیع فرشتگان صبح و شام از روی اجلال
و اکرام بر فرشتگان حاملان عرش سلام میکنند و در تفسیر نیشاپوری مسطور است قیل
خلق الله العرش من جوهرة خضراء و بین القائمتین من قوائمه خفقان الطیر المسرع

بمائتین الف عام وعدد حملة العرش یوم القیمة ثمانیة اما الذین حول العرش فقیل سبعون الف صف من الملائکة
یطوفون به مهللین مکبرین ومن ورائهم سبعون الف صف قیام قد وضعوا ایدیهم علی عواتقهم رافعین اصواتهم بالتهلیل
والتکبیر ومن ورائهم مائة الف صف قد وضعوا الایمان علی الشمائل ما منهم احد الا وهو یسبح بما لا یسبح به الآخر
وفی تقدیم الرحمة علی العلم فائدة هی ان مطلوب الملائکة فی هذه المقام هو ان یرحم الله المومنین فکانهم
قالوا ارحم من علمت منه التوبة واتباع الدین قال اهل التحقیق هذا الاستغفار من الملائکة یجری مجری
الاعتذار من قولهم اتجعل فیها من یفسد فیها اما قوله تعالی وقهم عذاب الجحیم فصریح بالمطلوب بعد الرمز
لان دلالة المغفرة علی الوقایة من العذاب کالضمنیة وحین طلبوا لاجلهم اسقاط العذاب ضمنا
وصریحا طلبوا ایصال الثواب الیهم بقوله ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم انتهی
ومنها قوله تعالی والملائکة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو الغفور الرحیم
یعنی از انجمله است قول او تعالی والملائکة یسبحون الآیة ای فرشتگان تسبیح میگویند همراه
حمد پروردگار خویش و آمرزش طلب میکنند برای آنانکه در زمین اند آگاه شو بتحقیق خدا
اوست آمرزگار مهربان و درین آیت تصریح است باستغفار ملائکه در حق مومنین پس
بلائح گشت که دعای یکی در حق دیگری مفید میشود و بعضی گویند که قول او تعالی لمن
فی الارض شامل است فساق و کفار را نیز چه مقصود فرشتگان آنست که حق سبحانه جل شانه
بزودی در حق ایشان عذاب نازل نکند شاید که نعمت ایمان نصیب ایشان کند کذا فی النیشاپوری
ومنها قوله تعالی والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رءوف رحیم یعنی واز انجمله است قول او تعالی
والذین جاؤا من بعدهم الآیة ای وآنانکه آمدند پس از مهاجران وانصار مراد تابعان
صحابه اند تا روز قیامت میگویند ای پروردگار ما بیامرز ما را و مر برادران ما را در دین آنانکه

سبقت کردند بر ما بایمان و پیدا مکن در دلهای ما هیچ کینه نسبت آنانکه ایمان آورده‌اند
یعنی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای پروردگار ما هر آینه تو بخشاینده مهربانی از
آنحضرت نقل کرده‌اند هر که را کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیت
صاحب انوار آورده که حق سبحانه مومنان را بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار
و تابعین که موصوف باشند بصفای دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نباشد
از اقسام مومنان خارج بود و درین آیت تصریح است بدعا کردن مومنین لاحقین در حق
مومنین سابقین بمغفرت و منها قوله تعالی واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات یعنی
و از آنجمله است قول او تعالی و استغفر الآیه ای آمرزش طلب کن برای گناهان خود و در حق
مردان مسلمان و زنان مسلمان و در تفسیر معالم التنزیل مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم با وجود مغفرت مامور شدند باستغفار تحقیقش آنکه تا امت درین سنت بآنحضرت
اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدا تا ترا از شر کفار
و درین آیت اکرامیست عظیم از خدا تعالی در باب این امت که پیغمبر ایشان را برای استغفار
گناهان ایشان امر کرد و از امام علام رحمه الله منقول است که حق سبحانه پیغامبر
خود را امر کرد باستغفار است و خلاف امر الهی از آن حضرت متصور نیست پس استغفار
فرموده باشند و طلب آمرزش کرده از حق تعالی و او سبحانه کریم است از آنکه حبیب
خود را فرماید که از من چیزی طلب کن و چون بطلبند عطا نکند پس معلوم شد که امت
را دولت آمرزش خواهد بود و شعر هر کرا چون تو شفیع باشد بود نا امید از خدا چرا باشد
چون نشان شفاعت کبری تو یافت بر نام نامیت طغرا الوا ستان با گناه کاریها بود از
امیدواریها کذا فی التفسیر الحسینی و در تفسیر نیشاپوری مذکور است فی الآیة نکته وهی ان

النبي صلى الله عليه وسلم الحوال ثلث حال مع الله وهي توحيده وحال مع نفسه وهي طلب الستر من الذنوب
وان يستره الله جنس الآثام حتى لا يقع فيها وحال مع غيره وهي طلب ستر الذنوب عليه بعد وقوعه فيها
انتهى واما الاحاديث فمنها ما روى الطبراني والدارقطني عن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه

الحديث الاول

وسلم قال من مر على المقابر وقرء قل هو الله احد عشر مرة ثم وهب من اجرها للاموات اعطى
من الاجر بعدد الاموات يعني کسيکه بگذرد بر گورستان وبخواند سورهٔ اخلاص يازده بار وبسبب
بخشد مزد آن به مردگان داده مي شود در وی از مزد بشمار مردها ومنها ما روى الطبراني

الحديث الثاني

والدارقطني ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم فقال كان لي ابوان ابرهما حال حيوتهما
فكيف لي ببرهما بعد موتهما فقال له عليه الصلوة والسلام ان من البر ان تصلي لهما مع صلوتك و
ان تصوم لهما مع صومك يعني مردی بجناب رسالت مآب صلی الله عليه وسلم عرضه داد که
در حالت زندگی با والدين خود احسان ونکوئی ميکردم واکنون که اوشان انتقال کردند چه
طريق احسان با ايشان بجا آرم پس بوی فرمودند آنحضرت صلی الله عليه وسلم که بالفعل احسان
باد شان اينست که ثواب نماز نفل وروزه نفل با ايشان برسانی ومنها ما روی ابو حفص

الحديث الثالث

العکبري عن انس رضي الله عنه انه سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله
انا نتصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعو لهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انه ليصل اليهم و
يفرحون به كما يفرح احدكم بالطبق اذا اهدي اليه يعني پرسيد انس رضي الله عنه از پيغمبر
خدا صلی الله عليه وسلم که ما صدقه ميدهيم از طرف مردگان خود وحج ميکنيم از جانب ايشان
ودعاء مغفرت ميکنيم در حق ايشان پس آيا ثواب اين اعمال بسوی اين اموات ميرسد
فرمود آنحضرت صلی الله عليه وسلم که آری ميرسد وخوش ميشوند باين ايصال چنانکه خوش
ميشود يکی از شما وقتيکه هديه داده ميشود بوی خوان نعمت ومنها ما روی ابو داود عن معقل

بن یسار رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرءوا علی موتاکم سورة یس یعنی
بخوانید بر مرده های خود سورة یس ومنها ما روی عن انس رضی الله عنه انه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من دخل المقابر فقرء سورة یس خفف عنهم یومئذ وکان
له بعدد من فیها حسنات یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر که داخل شود در گورستان
پس بخواند سورة یس تخفیف کرده شود از مردگان در آن روز و باشد او را نیکوئیها
بشمار مردهای آن مقبره ومنها ما روی الشیخان فی صحیحهما انه صلی الله علیه وسلم ضحی بکبشین املحین
احدهما عن نفسه الآخر عن امته ای جعل ثوابه لامته وهذا تعلیم منه صلی الله علیه وسلم ان الانسان
ینفعه عمل غیره والاقتداء به علیه الصلوة والسلام هو الاستمساک بالعروة الوثقی یعنی قربانی
نمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو میش ابلق یکی از آن از طرف ذات مبارک خود و دیگر
از جانب امت خود یعنی ثواب قربانی برای امت خود مقرر فرمود واین قربانی تعلیم است
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین طریق که انسان را عمل دیگر نفع میکند وظاهر است که پیروی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم وسیله ایست مستحکم پس هلاکت کسی را که از ایصال ثواب
انکار می نماید ومنها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان سعد بن عبادة توفیت
امه وهو غائب فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان امی ماتت و
انا غائب فهل ینفعها ان تصدقت عنها قال نعم قال فانی اشهدک ان حائطی صدقة عنها
یعنی فات کرد مادر سعد بن عبادة و بود سعد بن عبادة در آن وقت غائب یعنی همراه
آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک حاضر بود پس آمد سعد بن عبادة
نزد آنحضرت پس گفت سعد ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مرد مادر من حالانکه
من غائب بودم یعنی اگر حاضر می بودم شاید که چیزی وصیت میکرد مادرم برای

صدقه پس آیا نفع کند او را اگر صدقه دهم از جانب وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری
نفع کند او را صدقه کردن تو گفت سعد بن عباده پس تحقیق من گواه میگیرم ترا ای رسول خدا
صلی الله علیه وسلم تحقیق که باغ من صدقه است از جانب وی ومنها ما اخرج احمد والاربعة
عن سعد بن عبادة رضی الله عنه انه قال یا رسول الله ان امی ماتت فای الصدقة افضل
قال الماء فحفر بئرا وقال هذه لام سعد یعنی روایت کرد احمد در مسند خود وبخاری ومسلم وابو داود
وترمذی از سعد بن عباده رضی الله عنه که وی عرض کرد که ای رسول خدا مادر من وفات
یافت پس کدام صدقه افضل است فرمودند آنحضرت که آب پس کندید سعد چاه را و گفت
سعد که این چاه صدقه است برای مادر سعد بدانکه در حدیث سابق مذکور شد که سعد باغ
تصدق کرد و درین حدیث تصدق کردن چاه مذکور است پس وجهش آنکه اول باغ را
تصدق کرد وبار دیگر چاه را ومنها ما اخرج ابن ماجه وابن خزیمة عن ابی هریرة رضی الله عنه
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من حسناته بعد موته علما نشره وولدا
صالحا ترکه او مصحفا ورثه او مسجدا بناه او بیتا لابن السبیل بناه او نهرا اجراه او صدقة اخرجها
من ماله تلحقه بعد موته یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه ازان چیز که ملحق کرده
شود مسلمانی از نیکیهای وی بعد از مرگ وی علمی است که پراکنده کرد او را وبیاموزاند
مردمان را از احکام دین وشرایع یا فرزند نیک که گذاشت او را پس خود یا قرآن مجید که وارث
کرد اینده آنرا کسی یا مسجدیکه ساخت آن برای نماز گزاردن مردمان یا خانه بنا کرد برای
مسافران یا جوی که جاری ساخت آنرا از آب یا صدقه که بیرون کرد آنرا از مال خود میرسد
ثواب این اشیای مذکوره پس از مرگ وی ومنها ما اخرج ابو نعیم والبزار عن انس رضی الله عنه
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبع یجری للعبد اجرها بعد موته وهو فی قبره من علم

علما آدا می نهر او غرس نخلا او بنی مسجدا او ورث مصحفا او ترک ولدا یستغفر له بعد موته یعنی هفت چیز
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت چیزاند که جاری ماند مزد آنها در حق بنده پس از مردن وی
حال آنکه او در قبر است کسیکه بیاموزاند علم را یا روان سازد جوی را از آب برای نفع مردمان
یا بکند چاه را یا نشاند درختهای میوه برای نفع مردمان یا سازد مسجدی را برای نماز یا
وارث گرداند کسی قرآن را یا گذاشت پسیر را که طلب مغفرت کند برای وی پس از مرگ وی ومنها
ما اخرج الطبرانی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتبع
الرجل یوم القیمة من الحسنات امثال الجبال فیقول انی هذا فیقال باستغفار ولدک لک یعنی لاحق میشود
مرد را روز قیامت از نیکیها مانند کوهها پس گوید آن مرد از کجاست این عملها مرا پس گفته شود
که باستغفار کردن پسر تست ومنها ما اخرج البیهقی فی شعب الایمان والدیلمی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما المیت فی قبره الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة
تلحقه من اب او ام او ولد او صدیق فاذا لحقته کانت احب الیه من الدنیا وما فیها وان الله لیدخل
علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم
یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست مرده در گور مگر مانند غریق فریاد خواننده انتظار
میکند دعا را که ملحق شود او را از جانب پدر یا مادر یا پسر یا یاری صادق پس دعا که ملحق
شود او را دعا باشد مر او را دوست تر بسوی وی از دنیا و آنچه در دنیاست وبتحقیق که حق تعالی
داخل میکند بر ساکنان قبرها از دعای اهل زمین مانند کوهها در عظمت و بزرگی و بدرستیکه تحفه
زندگان بسوی مردگان استغفار است برای ایشان ومنها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن
انس رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من اهل بیت یموت منهم میت فیتصدقون
عنه بعد موته الا اهدیها له جبرئیل علی طبق من نور ثم یقف علی شفیر القبر فیقول یا صاحب القبر

حدیث ابی سعید

حدیث ابن عباس

حدیث انس

العميق ان هذه هدية اهديها اليك اهلك فاقبلها فيدخل عليه فيفرح بها ويستبشر ويحزن جيرانه الذين لا يهدى اليهم شي يعنى نيست هيچ كس از كسان خانه كه بميرد از ايشان كسى مرده پس تصدق كنند از وى بعد مرگ وى مگر آنكه هديه بردن آن را جبرئيل نزد مرده درحاليكه نهاده است او را بر طبقى از نور پس بايستد جبرئيل بر كناره گور وى پس گويد جبرئيل اى صاحب قبر عميق اين هديه است كه فرستاده است آن را بسوى تو كسان تو پس قبول كن آن را پس درآيد جبرئيل بر مرده پس خوشوقت گردد مرده بدان هديه و بشارت گيرد و غمگين شوند همسايگان وى آنانكه هديه نفرستاده شده است بسوى ايشان چيزى ومنها ما اخرج ابو القاسم سعد بن على الزنجانى فى فوائده عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر ثم قرء فاتحة الكتاب و قل هو الله احد والهكم التكاثر ثم قال انى جعلت ثواب ما قرأت من كلامك لاهل المقابر من المؤمنين و المؤمنات كانوا شفعاء له الى الله تعالى يعنى فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كسيكه درآيد در گورستان پس بخواند سورة الحمد و قل الله و سورة الهكم التكاثر پس گويد خداوندا بدرستيكه من گردانيدم ثواب آنچه خواندم از كلام مر اهل اين گورستان را كه مسلمان اند باشند اهل گورستان مر خواننده را شفاعت كنندگان بسوى حق تعالى ومنها ما اخرج الطبرانى فى الاوسط عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج عن ميت فللذى حج عنه مثل اجره يعنى كسيكه حج كند از جانب مرده پس آنكس را كه حج كرده است از جانب وى مانند مزد وى است و

اما الاخبار فمنها ما روى جعفر الخلدى حدثنا العباس بن يعقوب بن صالح الانبارى سمعت ابى يقول رأى بعض الصالحين اباه فى النوم فقال له يا بنى لم قطعتم هديتكم عنا قال يا ابت اهل تعرف الاموات هدية الاحياء قال يا بنى لولا الاحياء لهلكت الاموات يعنى بعض صالحان در خواب ديد پدر خود را كه وفات كرده بود پس گفت آن پدر مر پسر را كه اى پسرك من چرا

موقوف کردی فرستادن ہدیہ از ما گفت پسر ای پدر من ایامی ستنا شند مُردگان ہدیۂ
را گفت پدر وی کہ ای پسرک من اگر نمی بودند زندگان البتہ ہلاک می شدند مُردگان
ما اخرج ابن ابی الدنیا عن سفیان قال الاموات احوج من الاحیاء الی الطعام والشراب
گفت سفیان ثوری کہ مردہ ہا زیادہ محتاج اند بہ نسبت زندہا بسوی طعام و شراب
ما قال القرطبی انہ قد کان الشیخ عز الدین بن عبد السلام یفتی بانہ لا یصل الی المیت
ما یقرء فلما توفی رأہ بعض صحابہ فقال لہ انک کنت تقول انہ لا یصل الی المیت ثواب
ویہدی الیہ فکیف الامر قال لہ کنت اقول ذلک فی الدار الدنیا والآن فقد رجعت عنہ
لما رایت من کرم اللہ فی ذلک وانہ یصل الیہ ذلک یعنی گفت قرطبی تحقیق بود شیخ
عز الدین کہ فتوی میداد بآنکہ نمی رسد بسوی مُردہ ثواب انچہ خواندہ شود برای مُردہ و فرستادہ
شود ثواب آن را بسوی مُردہ پس ہرگاہ کہ او وفات یافت دیدند او را بعضی یاران و
در خواب پس گفت آن یار از شیخ عز الدین کہ تو بودی کہ میگفتی کہ نمی رسد بسوی مُردہ
ثواب انچہ خواندہ شود و ہدیہ فرستادہ شود بسوی وی پس چہ طور است این کار گفت شیخ
مر یار خود را بودم من کہ می گفتم آن را در خانہ دنیا و این وقت پس رجوع کردم بسبب انچہ
دیدم از کرم حق تعالی درین باب بدرستیکہ شان اینست کہ میرسد ثواب بسوی مردہ و منہا
ما اخرج القاضی ابو بکر بن عبد الباقی الانصاری فی مشیختہ عن سلمۃ بن عبید قال قال حماد المکی خرجت
لیلا الی مقابر مکۃ فوضعت راسی علی قبر فنمت فرأیت اہل المقابر حلقۃ حلقۃ فقلت قامت
القیمۃ قالوا لا ولکن رجل من اخواننا قرء قل ہو اللہ احد وجعل ثوابہا لنا فنحن نقسمہ منذ سنۃ یعنی
گفت حماد مکی کہ بیرون شدم یک شب بسوی گورستان پس نہادم سر خود را بر گوری
پس خواب کردم دیدم اہل قبور را حلقہ حلقہ پس گفتم کہ برپا شد قیامت کہ چنین حلقہا گشتند

اہل گورستان گفتند کہ قیامت برپا شدہ است ولکن سبب حلقہ حلقہ شدن ما آنست کہ
مردی از برادران ما ما خواند سورۃ اخلاص را و بخشید ثواب آن را برای ما پس ما این
تقسیم آن میکنیم از مدت یکسال و تا حال از آن فارغ نگشتیم ومنہا ما روی حجۃ الاسلام الامام
الغزالی فی احیاء العلوم وعبد الحق فی العاقبۃ عن احمد بن حنبل رح قال اذا دخلتم المقابر فاقرؤا
الفاتحۃ الکتاب والمعوذتین وقل ہو اللہ احد واجعلوا ذلک لاہل المقابر فانہ یصل الیہم یعنی
گفت امام احمد بن حنبل رح کہ چون داخل شوید گورستان پس بخوانید سورۃ فاتحہ ومعوذتین و
قل ہو اللہ و بگردانید ثواب این برای اہل گورستان پس بدرستیکہ میرسد این ثواب بسوی ایشان
واما الروایات الفقہیۃ فمنہا ما فی ذخیرۃ العقبی الانسان لہ ان یجعل ثواب عملہ لغیرہ عند اہل السنۃ
والجماعۃ عن الصلوۃ والصوم والحج والصدقۃ والتلاوۃ وغیرہا من جمیع انواع البر ویصل الی المیت
وینفعہ وقالت المعتزلۃ لیس لہ شیء من ذلک یعنی مختار نزد اہل سنت و جماعت آنست کہ انسان را
جائز است کہ بہ بخشد ثواب عمل خود برای غیر از نماز و روزہ و حج و صدقہ و تلاوت قرآن و سوای
اینہا از جمیع انواع نیکی و میرسد ثواب اینہا بسوی مردہ و نفع میکند آن را ومعتزلہ گفتہ اند کہ
ثواب ہیچ یکی از اینہا بمیت نمیرسد ومنہا ما فی الزیلعی الاصل فی ہذا الباب ان الانسان لہ
ان یجعل ثواب عملہ لغیرہ عند اہل السنۃ والجماعۃ صلوۃ کان او صوما او حجا او صدقۃ او قراءۃ
القرآن والاذکار الی غیر ذلک من جمیع انواع البر ویصل ذلک الی المیت وینفعہ وقالت
المعتزلۃ لیس لہ ذلک ولا یصل الیہ ولا ینفعہ حاصلش بعینہ مانند ما سبق معلوم باید کرد
ومنہا فی البحر الرائق من صام او صلی او تصدق وجعل ثوابہ لغیرہ من الاموات والاحیاء
جاز ویصل ثوابہا الیہم عند اہل السنۃ والجماعۃ کذا فی البدائع وبہذا علم انہ لا فرق بین
ان یکون المجعول لہ میتا او حیا والظاہر انہ لا فرق بین ان ینوی بہ عند الفعل للغیر او یفعلہ

بنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره والاطلاق كلامهم وظاهر كلامهم انه لا فرق بين الفرض والنفل فاذا
صلى فريضة وجعل ثوابها للغير فانه يصح ولكن لا يعود الفرض في ذمته لان عدم الثواب لا يستلزم
عدم السقوط عن ذمته انتهى تلخيص مرام آنکه کسیکه روزه داشت یا نماز گزارد یا صدقه داد و بخشید ثواب
آن برای غیر خود از مردگان و زندگان رواست و میرسد ثواب آنها بسوی ایشان نزد
اهل سنت و جماعت چنین است در بدائع و همین تقریر معلوم شد که تحقیق فرق کرده نشود
درمیان آنکه مرده باشد آن کس که ثواب چیزهای مذکور را بخشیده است یا زنده باشد و
ظاهر آنست که فرق نیست درمیان آنکه این چیزها ابتدا برای غیر کرده باشد یا اول برای ذات
خود بجا آورده باشد پس مقرر سازد ثواب آنها برای غیر خود بجهت اطلاق کلام ایشان درین
مسئله و عدم خصوصیت و یکی از آن هردو و ظاهر الاطلاقات فقها فرقی ندارد درمیان فرض
و نفل پس چون بگزارد نماز فریضه و مقرر سازد ثواب آن برای غیر خود پس آن صحیح است
لکن فرض عائد نگردد در ذمه واهب یعنی این فریضه از ذمه واهب ساقط باشد زیرا که چون واهب را
ثواب این فریضه بعد بخشیدن حاصل نشد بلکه ثواب آن به موهوب له رسید پس از این لازم نیاید
که این نماز از ذمه واهب ساقط نباشد زیرا که عدم ثواب مستلزم نیست عدم سقوط را از ذمه واهب
کما لا یخفی ومنها ما في المضمرات رجل اعتق عبده عن ابيه الميت فالولاء والاجر للاب من غير ان
ينتقص من اجر الابن وكذا الصدقات والدعوات للوالدين ولجميع المومنين والمومنات
يكون الاجر لهم ولا كلهم من غير ان ينقص اجره یعنی مردی آزاد کرد بنده خود را از جانب پدر
خود که مرده است پس ترکه غلام برای آن مرد است که اورا آزاد نموده و ثواب برای پدر او
حاصل است بدون آنکه از ثواب آن مرد چیزی کم شود و همچنین است حال صدقه ها و دعاها که
که برای پدر و مادر و برای همه مردان مسلمان و زنان مسلمان نموده آید چه صواب آنها برای

ایشان میرسد و از ثواب عامل هیچ کم نمی شود و منها ما فی اللآلی الفاخرة نقلا عن نوادر الفتاوی
ثواب طاعت بمرده و زنده بخشیدن رواست انتهی باقی ماند درین مقام سوالی جواب طلب
تقریرش آنکه در عقد هبه قبضه موهوب له شرط است و هبه بدون قبض تمام نمی شود و در صورت
هبه کردن ثواب صدقات و تلاوت قرآن وغیر آن باموات شرط مذکور مفقود پس حکم بصحت
هبه و ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد و تقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت هبه عین
حسی البته شرط است و اما در هبه حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه هبه دو نوع است یکی هبه
اموال و دیگر هبه طاعات و قبض موهوب له را که از تممات هبه و از جمله شروط آن در کتب فقه
می نویسند در هبه اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنابر فضل
الهی صرف ایجاب واهب بمنزله قبول کافی و وافی است و بعضی باین نمط تقریر جواب کرده اند
که قبضه موهوب له در هبه حقیقی شرط است و در هبه حکمی شرط نیست و اینجا متحقق هبه حکمی است نه
هبه حقیقی فبفقدان القبض لا یقدح اصل المقصود فادرک و انصف و اما العقائد الکلامیة فمنها ما فی
شرح العقائد النسفیة وفی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم ای صدقة الاحیاء
عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات خلافا للمعتزلة انتهی وهکذا فی جمیع الکتب الکلامیة
بالجمله از کتاب و سنت و فقه و عقائد باثبات رسیده که ثواب عمل غیر بدیگری میرسد زنده
باشد یا مرده قراءة قرآن باشد یا سوای آن فرض باشد یا نفل و امام نووی و جلال الدین
سیوطی اجماع مذاهب اربعه بلکه اجماع جمیع اهل سنت و جماعت بر وصول ثواب همه عبادتها از زنده
و مرده نقل نموده و آنچه که خلاف امام شافعی رح در مسئله وصول ثواب قراءة قرآن نقل می کنند
پس آن قول اول است هکذا فی بعض الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراءة علی
القبر فجزم بمشروعیتها اصحابنا وغیرهم و قال الزعفرانی سألت الشافعی عن القراءة عند القبر فقال

لا باس وقال النووی فی شرح المهذب یستحب لزائر القبور ان یقرأ ما تیسر من القرآن ویدعو لهم عقبها نص علیه
الشافعی واتفق علیه الاصحاب وفی موضع آخر وان ختموا القرآن کان افضل وکان الامام احمد بن حنبل رح
ینکر ذلک اولا حیث لم یبلغه فیه اثر ثم رجع حین بلغه انتهی یعنی خواندن قرآن نزدیک قبر
تیقین کرده اند اصحاب شافعی رح وسوای ایشان باین که مشروع است وگفته است
زعفرانی که پرسیدم از امام شافعی از خواندن قرآن نزدیک قبر پس گفت هیچ باکی نیست
بآن وامام نووی در شرح مهذب گفته که مستحب است مر زیارت کننده قبر را که بخواند از قرآن
آنچه میسر گردد او را آسان شود ودعای مغفرت کند در حق مرده ها تصریح کرده است برین
شافعی واتفاق کرده اند برین اصحاب وی وامام نووی در مقام دیگر گفته که اگر ختم کنند
قرآن بهتر باشد وبود امام احمد بن حنبل رح که از خواندن قرآن نزدیک قبر انکار می نمود زیرا که
او را حدیثی درین باب نرسیده بود و باز رجوع کرد از آن وقتیکه رسید او را حدیث هرگاه
از ذکر دلائل حقه فارغ شدیم کنون بعضی تمسکات معتزله مع جرح وقدح آن بیان میکنیم پس
باید دانست که معتزله تمسک کرده اند بآیه کریمه الا تزر وازرة وزر اخری وان لیس للانسان
الا ما سعی وان سعیه سوف یری یعنی آنکه بر نخواهد داشت هیچ بردارنده بار گناه دیگری را و آنکه
نیست مر آدمی را مگر آنچه عمل کرده و بدرستیکه سعی آدمی زود باشد که دیده شود ازین آیت معلوم
است که کسی بگناه دیگری ماخوذ نمی شود وکسی به ثواب دیگری مثاب نگردد پس عمل حی
در حق دیگری مانند دعا و صدقات و تلاوت قرآن وجز آن مفید نیست فثبت مطلوبهم
قطعاً وجواب ازین استدلال بچند وجه است اول آنکه مختار ابن عباس رضی الله عنهما
آنست که آیه مذکوره منسوخ است بقول او تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و
ما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنانکه ایمان آوردند و پیروی ایشان کرد اولاد ایشان در

بمان برسانیم بدیشان اولاد ایشان را یعنی در دخول بهشت یا در وصول بدرجات
ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه اولاد نیز بلند گردانند تا چشم پدران بدیشان
روشن گردد و نقصان نکنیم ایشان را یعنی پدران را از جزاء عمل ایشان چیزی یعنی اولاد را
بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصان به ثواب ایشان رسد بلکه از فضل و کرم خود اولاد را نعمت
درجات ارزانی داریم پس ازین آیت روشن است که بسبب صلاحیت و ایمان پدران و برای
تعظیم و تکریم ایشان اولاد ایشان در بهشت داخل شوند و بدرجات بلند فائز گردند اگرچه
اولاد از روی اعمال لیاقت آن نداشته باشند بالجمله اعمال آبا در حق ابنا نافع خواهند
گردید فانهدم اساس مطلوب المعتزلة ولاح استقامة سبیل اهل السنة والجماعة فی الزیلعی و
اما قوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعی فقد قال ابن عباس انها منسوخة بقوله تعالی
والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم الآیة وفی شرح الصدور واجیب عن الآیة باوجه احدها انها منسوخة
بقوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم الآیة ادخل الابناء الجنة بصلاح الآباء دوم آنکه مختار
عکرمه است که قول او تعالی وان لیس للانسان الآیة خاص است بقوم حضرت ابراهیم
و حضرت موسی علیهما الصلوة والسلام زیرا که این کلام بطریق حکایت منقول است از صحیفهای
ایشان و دلالت میکند برین آیه کریمه ام لم ینبأ بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی
واما این امت مرحومه پس ثابت است برای ایشان ثواب اعمالیکه سعی کرده باشند
بنفس خود و نیز ثواب عملهایی که سعی کرده شود برای این امت بعد از مرگ ایشان فی الزیلعی
وقیل هی خاصة بقوم موسی وابراهیم لانه وقع حکایة عما فی صحفهما علیهما السلام بقوله تعالی
ام لم ینبأ بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی وفی شرح الصدور الثانی انها خاصة بقوم
ابراهیم وموسی علیهما الصلوة والسلام فاما هذه الامة فلها ما سعت وما سعی لها قاله عکرمة انتهی

و این جواب ضعیف است بالیقین که شان نزول کریمه مذکور دلالت دارد بر آنکه حادثه شان
برای رد آن آیت مرقومه نازل گردید در است مرحوم آن حضرت علیه الصلوة والسلام
بوقوع آمده و اما اسناد آن بصحیفه حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام پس
برای تبکیت و اسکات قریش و یهود است چه ایشان باین حضرات اعتقاد می داشتند
شان نزول آنکه ولید بن مغیره که از اعزه قریش بود بت پرستی گذاشته اتباع دین
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیار نمود و آیات قرآنیه می خواند و می شنید و کفار مکه در حق
وی زبان طعن وا کردند که دین آبا و اجداد را ترک نمود و در تیه ضلالت افتاد وی
تو بهتر همین است که دین جدید را گذاشته باز دین قدیم را اختیار نمائی پس ولید جواب داد
سبب ترس من از عذاب الهی است باز کفار مکه از ولید گفتند که این تاوان بجای تو عذاب آخرت و مسئولیت آن بر عهده
گردنهای خود خواهیم برداشت القصه ولید از دین حق برگشت و قدری مال مشروط با ایشان هم داد
پس سبحانه جل شانه برای ابطال عقیده وی شان فرمود الا تزر وازرة وزر اخری الآیة بالجمله جواب عکرمه ظاهرا
مخالف صریح است شان نزول که مذکور شد فافهم و تدبر جواب سوم آنکه مختار ربیع بن انس که مراد از انسان
در آیه مذکوره کافر است و مسلمان را برای مسلمان ثابت است آنچه سعی کند بذات خود و آنچه سعی کرده شود
برای وی پس از مرگ وی فی الزیلعی و قیل ارید بالانسان الکافر و اما المؤمن فله ما سعی
اخوه وفی شرح الصدور الثالث ان المراد بالانسان ههنا الکافر و اما المؤمن فله
ما سعی و ما سعی له قاله الربیع بن الانس انتهی و در این جواب تکلفی است ظاهر زیرا که مراد از
وازره که در آیه اولی واقع است عام است کافر باشد یا مومن پس در آیت دوم تخصیص
کردن انسان بکافر ابا میکند از آیت اولی کما لایخفی جواب چهارم آنکه حسین بن
فضل معنی آیه کریمه چنان افاده فرموده که نیست مر انسان را از راه عدل مگر آنچه سعی کرده

جواب سوم

جواب چهارم

خود و اما از راه تفضل و عنایت پس جائز است که زیاده کند حق تعالی برای او هرچه خواهد
تا آنکه ثواب اعمال دیگران هم باو عطا فرماید چرا که فضل او تعالی را حدی و پایانی نیست
فی الزیلعی و قیل لیس له من طریق العدل و له من طریق الفضل و فی شرح الصدور و الرابع
لیس للانسان الا ما سعی من طریق العدل فاما من باب الفضل فجائز ان یزیده الله ما شاء
قاله الحسین بن الفضل پنجم آنکه لام در لفظ للانسان بمعنی علی است کما فی قوله تعالی و ان
اسأتم فلها ای فعلیها و کقوله تعالی لهم اللعنة ای علیهم پس معنی آیت چنان است که نیست
بر انسان چیزی از گناه مگر آنکه سعی کند بنفس خود یعنی بجهت گناه دیگران ماخوذ نخواهد شد
هکذا فی الزیلعی و شرح الصدور و بر لبیب پوشیده نماند که این توجیه مستلزم تکرار است چه بر تقدیر
بودن لام بمعنی علی مضمون آیه مذکوره با مضمون آیه الا تزر وازرة وزر اخری متحد بحسب مآل
میشود مگر آنکه آیه لاحقه را تاکید آیه سابقه گردانند لکن ظاهر آنست که تاسیس اولی میباشد از تاکید پس
مادامیکه تاسیس ممکن باشد بر تاکید حمل نشاید کرد ششم آنکه مختار ابن همام در فتح آنست که
چون نصوص کثیره دلالت میکنند بر آنکه ثواب عمل یکی بدیگری میرسد و مثل چنین نصوص
زیادت بر ظاهر آیت قرآنیه درست میشود پس درینجا مستثنی دیگر محذوف است و تقدیر
الایه هکذا لیس للانسان الا ما سعی او ما وهب له یعنی نیست مر انسان را مگر آنچه عمل کرد و آنچه
بخشیده شود برای وی هفتم آنکه لفظ ما سعی منصوب المحل است به نزع خافض یعنی با جاره
سببیه و مراد از ما سعی ایمان است و ظاهر است که در آیه اسم لیس و خبرش مع متعلق مستثنی
منه است محذوف است فتقدیر الایة هکذا لیس حسنة تصیر نافعة لسبب من الاسباب
للانسان الا ما سعی ای لسبب سعیه و هو الایمان یعنی نیست نیکی که نفع کند مر انسان را در قیامت
بهیچ سببی از اسباب مگر بسبب ایمان وی چه ظاهر است که بدون ایمان کدام نیکی خواه از

جواب پنجم

جواب ششم

جواب هفتم

عمل این کس باشد یا از عمل زیاده منید بخواهد شد افاد المولی الاعظم حسن بن محمد بن حسین
بالنظام النیسابوری رح فی تفسیره قال المحققون ان سعی غیره لما لم ینفع الا مبنیا علی سعی
نفسه و هو ان یکون مومنا صالحا کان سعی غیره کانه سعی نفسه انتهی و فی الجواهر ان لیس للانسان
الا سعیه لکن سعیه قد یکون بمباشرة اسبابه بتکثیر الاخوان و تحصیل الایمان حتی صار
نفعه بشفاعة الشافعین انتهی و ایام برای زیارت قبور مقرر نموده اند یا شنبه پنجشنبه و
جمعه و شنبه و دوشنبه فی عین العلم و قد تعین لها یوم الخمیس یعنی و مقرر شده است برای
زیارت قبور روز پنجشنبه و الجمعة و ند روز جمعه که زیارت قبور دران روز بهتر است از روزهای
دیگر خصوصا در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین . و بعضی روایات
آمده است که داده میشود برای میت علم و ادراک بیشتر از انچه داده میشود در روزهای
دیگر تا انکه می شناسد زیارت کننده را بیشتر از روزهای دیگر و انچه مشهور شده است در
دیار ما در عامه مردمان از منع زیارت روز جمعه و اثری دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد
کذا فی ترجمة المشکوة للمحقق الدهلوی ره و در شرح عین العلم مذکور است نعم فی روایة ابن جدید
عن ابی بکر رضی الله عنه من زار قبر والدیه او احدهما یوم الجمعة فقرء عنده یس غفر له یعنی
کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو در روز جمعه پس بخواند سوره
یس امرزیده شود مر آنکس را و فی مشکوة المصابیح عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی
النبی صلی الله علیه وسلم قال من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له و کتب برا یعنی روایت
است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالیکه میرساند حدیث را تا پیغمبر صلی الله
علیه وسلم کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو در هر جمعه آمرزیده
شود مر آنکس را و نوشته شود در دیوان اعمال نیکی کنندگان به پدر و مادر و فی شرح سفر

السعادة در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی معنوی
وتعلق واتصال روحانی نظیر ومشابه اتصالیکه ببدن دارد، وزائران که نزدیک بقبور
می آیند می شناسند شناختنی زیاده بر شناخت سائر ایام انتهی ودر شرح صدور
مسطورست که مردی از اولاد عاصم جحدری میگوید که در خواب دیدم عاصم را بعد دو سال از
مردن وی پس گفتم آیا نه مرده بودی گفت آری مردم گفتم پس کجا هستی گفت سوگند بخدا که
من در باغی ام از باغهای بهشت ومن ویاران من در شب جمعه و روز جمعه می آییم و جمع میشویم
نزدیک ابی بکر بن عبد الله مزنی پس ملاقات میکنیم باز سرداران شما گفتم بدنهای شما ملاقات
میکنند یا ارواح شما پس گفت عاصم چه بعید است فهم تو بدنها بوسیده شدند وارواح ما
ملاقات میکنند گفتم پس آیا خبردار میشوید از زیارت کردن ما گفت عاصم که از زیارت خبردار
می شویم در آخر روز جمعه ودر تمام روز جمعه ودر روز شنبه تا طلوع آفتاب ودر بعضی روایات
فقیه بوسه دادن قبر والدین نیز آمده است هکذا فی الترجمة والسبب در روز شنبه که فضیلت
دارد بجهت قرب او بجمعه والاثنین ور روز دوشنبه که فضیلت او بانواع کثیره ثابت شده
ودر خزانة الروایات مسطورست که زیارت قبور روز جمعه بعد نماز جمعه بهتر است ودر روز شنبه
تا طلوع آفتاب روز پنجشنبه در اول روز وبعضی گفته اند که در آخر روز انتهی واخرج ابن
ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع قال بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة
ویوما قبله ویوما بعده ودر فتاوی لآلی فاخره نقلا عن الاحتساب مذکورست که مستحب
است زیارت قبور در شب برات وعیدین وعاشوراء وعشره ذی حجه وفی کنز العباد
القبور فی کل الاسبوع مستحبة وافضل ایامها اربعة یوم الاثنین والخمیس والجمعة والسبت
یعنی زیارت قبور در هر هفته مستحبست وبهترین روزها برای زیارت چهار روز اند دوشنبه وپنجشنبه

دہم وپنجشنبہ وفی الآل انا خرّوت تجب الزیارة فی کل اسبوع وما فی رسالة عمر النسفی تجب زیارة
علی المومنین فی کل اسبوع فالمراد منه الحق الثابت لا الوجوب انتهی یعنی مستحبست زیارت قبور
در هر هفته دیکبار ودر رسالهٔ عمر نسفی مرقوم ست که واجبست زیارت قبور مسلمانان در هر هفته
مراد از وجوب حق ثابت ست نه وجوب بمعنی متعارف که مقابل استحباب ست و
درین مقام باید دانست که از آداب زیارت قبور آنست که پشت بجانب قبله و روی بجانب میت
کنند ومقابل روی میت بایستند وسلام دهد بطریقی که تفصیلش سابقا مذکور شد بعد
سلام تکبیر گوید تا آتش عذاب قبر از گرمیش فرو میرد و هفت بار سورهٔ اخلاص بخواند
وخواندن سورهٔ یس وسورهٔ ملک وآخر سورهٔ حشر مستحبست ودر بعضی روایات آمده که
یازده بار سورهٔ اخلاص زیاده بخواند بعد از ان بنشیند ومشهور آنست که سورهٔ اخلاص سه بار
بخواند که بمنزلهٔ ختم قرآن مجید می شود. فی شرح عین العلم ویقرء القرآن ما تیسر ففی صحیح
مسلم عن ابی امامة الباهلی رض اقرؤا القرآن فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه ثم یستجیح دعوه
بالرحمة والمغفرة لنفسه وللمومنین فان الاذکار کلها نافعة له فی تلک الدار وعن حاتم
من مرّ بالمقابر فلم یقرء لنفسه ولم یدع لهم فقد خان نفسه وخانهم وورد قراءة یس فی الحدیث
ای فی الاحادیث المشهورة والاخلاص سبعا ای سبع مرات والمشهور انه یقرء ثلاث مرات
لانه بمنزلة ختم القرآن بجمیع الآیات فی روایة العقیلی عن رجاء الغنوی من قرء قل هو الله احد
ثلاث مرات فکانما قرء القرآن اجمع انتهی وخواندن سورهٔ فاتحه ومعوذتین وآیة الکرسی و
اذا زلزلت والهکم التکاثر برای مغفرت اهل قبور نیز ماثور ست وفی الملتقط قراءة القرآن
عند القبور نرجوا ان یونسه یعنی خواندن قرآن نزدیک قبور امید میداریم که مونس شود
میت را ودر فتاوی سراجی مرقوم است که خواندن قرآن شریف نزدیک قبر مکروه نیست

نزد امام ابوحنیفه رح و نزد امام محمد رح مکروه نیست و فتوی بر قول امام محمد است و در فتاوی
لآلی فاخره مذکور است که خواندن قرآن با آواز بلند نزدیک قبر مکروه است و آهسته خواندن
مکروه نیست و بعضی گویند که خواندن سورة ملک نزد قبر با آواز بلند مکروه نیست و در شرح
حصن حصین نقلاً از فتاوی غرائب آورده کسیکه زیارت قبور کند پس بخواند اللهم انی
اسئلک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب هذا المیت بردارد خدای تعالی عذاب را از آن میت
تا قیامت و در لآلی فاخره نقلاً از وسیلة القلوب آورده کسیکه این آیت را در گورستان
بخواند زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم و ذلک علی الله
یسیر پس آمرزش کند حق تعالی خواننده را و اهل گورستان را و درینجا چند آداب زیارت قبور
مسطور میکنم پس از آنجمله است که ترسان و هراسان در مقابر رود و از خندیدن و قهقهه و کلام لا یعنی اجتناب
نماید و در گورستان چیزی نخورد و ننشیند و خواب نکند و قبور را پامال نه نماید مگر بضرورت
چون فرود آوردن میت در قبر که میان قبرها باشد و برهنه پا رفتن در مقابر مستحب است و در
شرح عین العلم بروایت خطیب ثابت شد که انگشت را زیر پا کرفتن بهتر است از پامال
کردن قبور و فی شرعة الاسلام و من سنته ان لا یطأ القبور فی نعلیه فانه کان یکره ذلک و المستحب
ان یمشی فی المقابر حافیا و یدعوا الله تعالی و یستغفر لهم و رای رسول الله صلی الله علیه و سلم رجلا یمشی فی القبور
فی نعلیه فامره النبی صلی الله علیه و سلم بخلعها یعنی از جمله سنت است که زیر پا نکشد گورها را
در نعلین خود زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم مکروه میداشت این را و مستحب است که در گورستان
برهنه پا رود و دعای خیر کند در حق اموات و آمرزش گناهان طلبد در حق ایشان از حق سبحانه
و تعالی و دید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مردی را که میرفت در گورستان بنعلین پس حکم فرمود
به کشیدن نعلین از پا و از آن جمله است که بر قبر نشیند و تکیه نه بر آن و نماز نه گزارد

بسوی قبر در صحیح مسلم بروایت ابو مرثد غنوی رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها یعنی منشینید بر گورها که منافی عزت و اکرام
مومن است و نماز مگزارید بجانب آن و در صحیحین بروایت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله
عنها ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لعن الله الیهود والنصاری
اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد یعنی لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را که ساختند
گورهای پیغمبران خود را مسجد باید دانست که قبور را مسجد ساختن بدو طریق متصور میشود
یکی آنکه سجده جانب قبور نمایند و آن را مقصود از عبادت دانند چنانکه بت پرستان بت را
می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی باشد ولکن اعتقاد دارند که توجه بسوی قبور
ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای حق تعالی است و موقع عظیمی است
نزد او تعالی از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیای او و این هر دو طریق
نامرضی و نامشروع است چه اول شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی
نیز اشراک در عبادت است اگرچه شرک خفی است و بهر دو طریق لعن متوجه است بالجمله نماز گزاردن
بجانب قبر نبی یا مردی صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است هیچکس را در آن خلاف نیست
اما اگر در قرب گور ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی گزارند بی توجه بجانب آن تا برکت
مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است و بامداد نور و رحمت از روحانیت
ایشان در عبادت کمالی و قبولی است پس درین صورت هیچ محذوری لازم نمی آید
باکی نیست هکذا فی ترجمة المشکوة للشیخ المحقق الدهلوی نقلا عن الشیخ ابن الحجر المکی و بروایت
ابو داود و ترمذی و دارمی از ابو سعید ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الارض
کلها مسجد الا المقبرة والحمام یعنی زمین همه بحکم مسجد دارد که نماز در وی جائز است الا [illegible]

مکر مقبره از جهت آنکه غالب آنجا قذارت و نجاست است یا آنچه جدا می شود از مرده ها از آنجا
واگر مکان پاک و نظیف باشد هیچ باکی نیست و کراهتی نه و بعضی بر آنند که نماز در مقبره مکروه
است مطلقا از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است بالاتفاق و اما حمام از جهت
آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است و فی المنیة و شرحها یکره ان یکون قبلة المسجد
الی المخرج ای الخلاء او الی الحمام او الی القبر و فی الخلاصة هذا اذا لم یکن بین المصلی وبین الموضع
حائل کالحائط وان کان حائط لا یکره انتهی و فی شرح المناسک لملا علی القاری ان کان
بین المصلی وبین القبر حجاب من جدار فلا یکره الصلوة انتهی یعنی نماز بجانب بیت الخلا و حمام
و قبر در انصورت مکروه است که میان مصلی و این مواضع چیزی از دیوار و مانند آن
حائل و حاجب نباشد و اگر دیواری حائل باشد پس نماز دران مواضع مکروه نیست و
فی جامع الرموز لا تکره فی جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحیث لو صلی صلوة الخاشعین وقع بصره
علیه انتهی یعنی نماز جانب قبر دران صورت مکروه است که در حالت گزاردن نماز بطور
خشوع نگاه مصلی بر قبر واقع شود و اگر قبر موضع نگاه مصلی نباشد پس نماز بجانب قبر مکروه
نیست که فی العینی شرح البخاری لما کانت الیهود و النصاری یسجدون لقبور الانبیاء تعظیما
لشانهم ویجعلونها قبلة یتوجهون فی الصلوة نحوها واتخذوها اوثانا لعنهم النبی صلی الله علیه وسلم ومنع المسلمین
عن ذلک و فی مشکوة المصابیح عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لان یجلس احدکم علی جمرة فتحرق ثیابه فتخلص الی جلده خیر من ان یجلس علی قبر رواه مسلم یعنی
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر آینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان پس بسوزاند
اخگر جامهای او را پس برسد آن اخگر و اثر سوختن وی تا پوست آن بهتر است او را از
نشستن وی بر قبر و در شرح سفر السعادة مذکور است که نهی فرمود پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم از نماز گزاردن در گورستان و در برابر گور و نهی فرمود از خوار داشتن گور بحدی که پامال
کنند یا بران تکیه نمایند یا بالای آن نشینند و درین باب تشدیدی واقع شده و در حدیث
مسلم و ترمذی و غیرهما آمده که منشینید بر قبور و نه گزارید نماز بسوی آن و از عمرو بن حزم
مروی است که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه تکیه کرده بودم بر قبری پس
فرمود که ایذا مده صاحب این قبر را قال الشیخ الاجل فی شرح المشکوٰة لعل المراد ان روحه
لا یرضی بالاتکاء علی قبره بل یکرهه لتضمنه اهانته استخفافا و در لآلی فاخره مذکور است که مکروه
است نهادن سر بر قبر برای خواب مرویست که ابو قدامه بر قبری خواب کرد پس صاحب
قبر او در خواب دید که می گوید که ایذا دادی مرا امشب قال الطیبی حکم مراعاة القبور احترام
مسئله — اهلها والاستقبال والجلوس والتأدب کالحکم کان فی حالة الحیوة انتهی و از انجمله است که از لم
و شاشیدن بر قبر یا نزدیک قبر که حرام است اجتناب نماید الغرض هر فعلیکه موجب اهانت مومن
مسئله — باشد حرام است بجا آوردن آن بقبور مومنین عموما و بقبور کاملین خصوصا و از انجمله است که هنگام
زیارت قبور اولیاء الله رفع درجات قرب در حق مرور و طلب برکت برای ذات خود
مسئله — از خدای تعالی بخواهد و از انجمله است نهادن سبزه و گلهای تازه و خوشبوها بر قبر چه تا وقتیکه
این چیزها تر هستند تسبیح خدا می کنند و میت را رحمت و انست بجهت تسبیح حاصل میشود و ثابت
شده که بگذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جانب دو قبر پس فرمود که این هر دو بسبب گناه
کبیره در عذاب قبر گرفتار اند یکی ازان هر دو احتیاط نمی کرد در استنجا و دیگری سخن چینی می نمود
پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی از درخت خرما و دو نیمه کرد آنرا و نشانید آنرا
بر هر یک قبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که شاید تخفیف کند خدا تعالی عذاب ازان
هر دو قبر تا وقتیکه خشک نشوند این هر دو شاخ فی مائة مسائل نقلا عن المشکوٰة مع [illegible]

علیه وسلم بقبرین فقال انهما لیعذبان فی کبیر اما احدهما فکان لا یستبری من البول وفی روایة
المسلم لا یستنزه من البول واما الاخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة فشقها بنصفین
ثم غرز فی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله لم صنعت فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم
ییبسا انتهی ومحقق دهلوی رح افاده فرموده که تمسک کنند باین حدیث در انداختن سبزه
وگل وریحان بر قبور وبعضی از محققان تصریح کرده اند که از حدیث مذکور بدلالت نص
لائح میشود که انداختن اشیای تر وتازه بر قبور موجب تخفیف عذاب اهل قبور می شود چه در
معلق فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عدم تخفیف عذاب را بر یبوست شاخها اشارت است
باینکه ضد یبوست یعنی رطوبت علت است مر تخفیف عذاب را وموجب ویست چنانچه
در علم اصول فقه مبرهن شده انتهی وفی شرح الصدور وقال الخطابی هذا عند اهل العلم محمول علی
ان الاشیاء ما دامت علی اصل خضرتها او خلقتها وطراوتها فانها تسبح حتی یجف رطوبتها او تحول
خضرتها او تقطع عن اصلها وقال غیر الخطابی فاذا خفف عنه بالتسبیح فکیف بقراءة المومن القران
قال وهذا الحدیث اصل غرس الاشجار عند القبور ودر رساله فراح قوم است که بر کندن
گیاه تازه از قبر مکروه است فی البحر الرائق ناقلا عن الخلاصة ویکره قطع الحطب والحشیش من المقبرة
الا اذا کان یابسا ولا یستحب قطع الحشیش الرطب انتهی وفی العالمگیریة وضع الورود والریاحین علی
القبور حسن وعلم وشعور میت بزائر وجواب سلام دادن وشناخت گرفتن میت زائر را از کتب فقه
واحادیث متحقق وثابت بالجمله خبردار شدن اموات از زیارت زائران وجواب سلام دادن
وشناختن ایشان زائر را دلیل است بر آنکه اموات را شعور وسمع حاصل است قال ابن القیم
الاحادیث والآثار تدل علی ان الزائر متی جاء علم به المزور وسمع کلامه وانس به ورد علیه السلام
وهذا عام فی حق الشهداء وغیرهم یعنی احادیث وآثار دلالت میکنند بر آنکه هر گاه کسی برای زیارت

ف. اول دلیل است بر آنکه اموات را شعور وسمع حاصل است.

قبر باید نیست او را ایشناسد و کلام او می شنود و تهنیت میکند و بوی د جواب سلام او می دهد پس تخصیص بشهیدان ندارد بلکه شامل است غیر ایشان را نیز و قال السبکی واما الادراکات کالعلم والسماع فلا شک ان ذلک ثابت لهم ولسائر الموتی یعنی شبهه نیست در آنکه علم و سماع ثابت است مر شهیدان را و همه اموات را و جلال الدین سیوطی رح در شرح الصدور بابی مستقل برای اثبات آن منعقد کرده حیث قال باب زیارة القبور و علم الموتی بزوارهم ورؤیتهم لهم اخرج ابن ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن ابی هریرة رضی الله عنه قال اذا مر الرجل بقبر یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام وعرفه واذا مر بقبر لا یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام یعنی این باب ثابت است در بیان زیارت قبرها و دانستن مردگان زیارت کنندگان را و دیدن ایشان زائران را روایت نمود ابن ابی الدنیا و بیهقی در شعب الایمان از ابو هریره رضی الله عنه که گفت چون بگذرد مردی بقبری که می شناخت او را در زندگی پس سلام دهد بر وی جواب سلام او میدهد صاحب قبر و می شناسد او را و چون بگذرد بقبری که نمی شناخت او را در زندگی پس سلام دهد بر وی جواب سلام میدهد و او را نمی شناسد و اخرج ابن عبد البر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام صححه عبد الحق فی اللآلی الفاخرة فی تذکرة الآخرة التی صنفها الشیخ الاجل مولانا غوث الله بن الشیخ الاکمل ابی المعالی العثمانی نقلا عن شرح الصدور و فی شرح الصدور واخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور والصابونی فی المائتین عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم ما من عبد یمر بقبر رجل یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام کذا فی خزانة الروایات و فی احیاء العلوم للامام حجة الاسلام الغزالی قدس سره الازلی و فی شرح الصدور

اخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن ام المومنین عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده الا استانس به ورد علیه حتی یقوم یعنی
نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او مگر آرام میگیرد اهل قبر
بوی و جواب سلام او میدهد تا آنکه ایستاده شود زائر و فی عین العلم الموتی یعلمون زوارهم فیها
یعنی مردها می دانند زیارت کنندگان خود را دران روزها روز پنجشنبه و جمعه و شنبه و
دوشنبه یعنی درین روزها به نسبت دیگر روز مردگان اعلم زائد بحال زائران رو میدهد
و حضرت مولانا افضل المفسرین خاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در جواب
بعضی استفتاها رقیم فرموده که انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند برین معنی
شرع شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف و اما قواعد فلسفی پس بقای روح
بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک و لذات روحانی مجمع علیه فلاسفه است الا جالینوس
و لهذا او را در فلاسفه نشمرده اند و ظاهر است که بدن دائما در تحلل است و روح را شعور و
ادراک در ترقی سوال اگر شعور و ادراک میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم می شود جواب
ادراک و شعور اهل قبور در بعضی امور زیاده می شود و در بعضی کم تفصیلش آنکه در آنچه تعلق با مور غیبیه
دارد ادراک آنها زیاده است و در آنچه تعلق با مور دنیویه دارد ادراک آنها کم و سببش آنست که التفات و توجه ایشان در
امور غیبیه زیاده است و در امور دنیویه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا اصل
ادراک و شعور یکسان است بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و عدم توجه زیاده
و کمی در شعور و ادراک بوقوع می آید چنانچه دقائق علمیه را وکلاء دربار بسیار کم می فهمند و لذت
طعام و کیفیات نغمات و امرا امیر زاده ها خوب ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک
آن چیزها بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجه و التفات است و کثرت آن هکذا فی الافادة

العزیزیة وطوینا الکشح عن ذکره فی المتن حذرا عن الاسهاب رومًا للایجاز و حضرت مولانا
حسن علی محدث هاشمی قدس سره در بعضی مکاتیب ترقیم فرموده اند که مرده ها سخن مردم می‌شنوند
و از آنچه که بر قبر رفته دعا و کلام بگویند همه می‌شنوند و اصل درین باب آنست که اموات را
شعور و ادراک باقی است و همین است مذهب اهل سنت و جماعت عند التحقیق خلافًا للمعتزلة
و دلائل و براهین آن عقلا و نقلا در کتب کلامیه و احادیث معتبره ثابت اند عقلا پس باتفاق
اهل ملل و نحل نفس را بعد حدوث بقائی است ابدی بحیثیتی که فنا پذیر نیست بنا علیه
نفس را تعلق خاص با اجزاء بدن بعد مفارقت از وی و تغیر کیفیت او باقی می ماند که بدان علم و
شعور بر امرات قبر و احوال ایشان وارد و ارواح اولیاء و مکمل که در حیات ایشان را بسبب
علوم و حصول ملکات ادراک و تصور بود بجهت رفع جلباب بدن زیاده از آن میشود
و حواس قوی که در حالت حیات بتوسط انها سایر محسوسات حاصل میشد الآن نیز
بلا فرق بلکه بطور قوت و غلبه موجود اند چه نسمه یعنی اجزای لطیفه بدن که مرکب و محل آنها
و تا بود نفس باقی و نفس را اخذ حیثیتی معنوی و تعلقی خاص بعد مفارقت بوی متحقق است
بجان حواس قوی واقع شدن بالجمله ادراکات عقلیه و حسیه بعد مفارقت و بقای اجزای
لطیفه بدن بدستور قدیم مشاهد و محسوس هستند بلکه زیاده تر یافته می شوند و همین
حضرت شیخ اجل مسند الوقت شاه ولی الله المحدث الدهلوی قدس سره بطریق اتم در
کتاب سطعات اشاره فرموده اند چون نفوس بشریه بموت طبیعی بمیرند از روح طبیعی
قدریکه مطیه آنها تواند بود با خود با می گیرند و در عالم برزخ می باشند با بقیه از علوم و
ملکات و آنها مانند سواری باشند که اسپ او را از وی گرفته باشند یا مانند
کاتبی که دست او را بریده اند الغرض همین شخص انسانی است بعینه و صنیعه الا آنکه

[illegible]

اسلام فیقول تفصیل لہ فیکون القول الثابت ہو قولہ ربی اللہ آہ انتہی و فی شرح المصابیح المسمٰی بنجاح الحاجات فی معنی الآیۃ التثبیت والثبات اللزوم والقیام علی حال لا یتغیر ولا یزل عنہا والتثبیت جعل اللہ الشخص ثابتا فقولہ تعالی یثبت اللہ الذین آمنوا ای یجعل المومنین ثابتین قائمین علی القول الثابت وہو کلمۃ الشہادتین فی الحیوۃ الدنیا یعنی عند الموت ومعاینۃ ملک الموت وفی الآخرۃ یعنی فی القبر عند سوال الملکین وقیل فی القیمۃ وقال بعض العلماء التثبیت یکون فی ثلثۃ احوال عند معاینۃ ملک الموت وعند سوال القبر وعند المحاسبۃ فی القیمۃ اما الاول فعلی ثلثۃ اوجہ احدہا العصمۃ من الکفر والثانی تبشیر الملائکۃ بالرحمۃ والثالث ارارۃ مقعدہ من الجنۃ واما الثانی فعلی ثلثۃ اوجہ احدہا تلقین الصواب لیجیب والثانی زوال الخوف والہیبۃ والثالث ارارۃ مکانہ فی الجنۃ واما الثالث فعلی ثلثۃ اوجہ احدہا تلقین الحجۃ عما یسئل والثانی تسہیل الحساب والثالث تجاوز الزلل والذنوب وقیل التثبیت علی اربعۃ اوجہ والرابع عند الصراط انتہی توضیح مقام آنکہ از جملہ آیات دالہ بر عذاب قبر قول او تعالی یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوۃ الدنیا وفی الآخرۃ ویضل اللہ الظالمین ویفعل اللہ ما یشاء یعنی ثابت میکرداند واستوار میسازد خدا مسلمانان را بسخن راست و درست و محکم کہ بحجت قاطع وبرہان ساطع نزد ایشان ثابت ومحقق شدہ و در دلہای ایشان بمرتبہ متمکن و راسخ گشتہ کہ تشکیکات مشککین را دران دخلی نماندہ و مراد از قول ثابت کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ است کہ خدا آنرا ثابت میدارد مومنان را در زندگانی دنیا تا در وقت ابتلا وافتتان صبوری ورزند واز جادہ مستقیمہ توحید نہ لغزند چون زکریا ویحیی وجرجیس علیہم السلام وچون مہاجران خندق وکسانیکہ استخوانہا وگوشتہای ایشان بمنشارہا وشانہ ہای آہنی پارہ پارہ شد وبعضی گویند کہ ثبات دہد مومنان را در زندگانی دنیا یعنی وقت مرگ تا ختم حیات

یکجا باشند و ثابت دارد ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزل است از منازل آخرت
تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب روند بدون ترد و بعضی مراد از حیوة دنیا قبر است بجهت قرب
او بدنیا و از آخرت وقت بعث که مردها از قبور بیرون آیند و بعضی گویند که مراد از آخرت
موقف سوال است و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که هر که مداومت کند بر کلمه
شهادت در زندگانی دنیا ثابت دارد او را خدا تعالی بران کلمه در قبر و بیاموزد او را آن کلمه
و امام فخرالدین رازی دلیل عقلی برای تثبیت مذکور افاده فرموده تقریرش آنکه هر که بر کار
مواظبت و مداومت نماید آن کار ثابت و راسخ میگردد و در کدامی وقت زایل نخواهد شد
پس هر گاه دل مومن بر کلمه توحید مواظبت خواهد نمود و از کیفیات نفسانیه راسخه که ملکه عبارت
ازان است خواهد شد یقیناً آن کلمه همه وقت خصوصاً در وقت مرگ و سوال منکر و نکیر در نفس او
مرتکز و راسخ خواهد ماند و از دل و زبان مومن جاری خواهد شد و دل مومن بقول حق
گویا خواهد گشت و گمراه می سازد خدا ستمکاران را که حق را گذاشته در تیه باطل حیران شده
و از نعمت توحید محروم مانند و بنجاست شرک بیالودند پس ایشان بکلمه توحید راه نیابند
نه در دنیا و نه در قبر و نه وقت مرگ و نه وقت بعث و نه در موقف سوال میکند خدا آنچه میخواهد
یعنی مومنان را بر کلمه حق ثابت می دارد و ظالمان را گمراه می سازد و حکیم علی الاطلاق است
حکمت ازلی او هر چه اقتضا میکند همان ظاهر می شود و بعضی مفسران آیه کریمه را چنان تفسیر نموده
اند که عنایت میکند خدا مسلمانان را ثواب و کرامت بسبب کلمه توحید که در دنیا و آخرت بران
مواظبت و مزاولت نموده اند و محروم میدارد ظالمان را از نعمت ثواب و کرامت و در این
تفسیر خدشه ایست ظاهر چه لازم می آید که در آخرت نیز مومنان تکلیف اعمال باشند
کما لا یخفی و بعضی باین عنوان تفسیر کرده اند که عطا میکند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را

تثبیت

ثواب و کرامت در دنیا و آخرت بسبب کلمهٔ توحید و برین تقدیر لازم می آید که دنیا نیز دار ثواب
باشد و این باطل ست و مجروح میکند این را آیهٔ کریمه من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو
مومن فلنحیینه حیوة طیبة یعنی هر که عمل نیک کرد مرد باشد یا زن و او مسلمان است البته
زندگی بخشیم زندگانی پاک یعنی در دنیا نعمت دهیم چه این آیت دلالت صریح دارد بر حصول
ثواب در دنیا نیز فتامل و باید دانست که مختار متکلمین و محدثین آنست که آیه مذکوره دلالت
میکند بر عذاب قبر زیرا که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت نازل شده است در عذاب قبر چون گفته می شود میت را کیست پروردگار تو و چیست
دین تو و کیست پیغمبر تو پس میگوید وی که پروردگار من خداست و دین من اسلام است
و پیغمبر من محمد است و درینجا بحثی است جواب طلب تقریرش آنکه آیه یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت دلالت نمیکند بر عذاب قبر بلکه دال است بر تنعم قبر لکن اگر منضم شود با آیه
مذکوره قول او تعالی و یضل الله الظالمین البته عذاب قبر ثابت خواهد شد و در حدیث
مذکوره قول مروی نشده و تقریر جواب آنکه مراد از عذاب قبر در حدیث مذکور معنی عام
است که شامل است همه احوال قبر را از سوال و عذاب و تنعم پس آیه کریمه مشتمل است بر
جمیع حالات قبر تفصیل این اجمال آنکه اولا میت را از امور مذکوره سوال می شود اگر
میت مومن است او را نعمت تثبیت عنایت می شود و اگر کافر است وی را تضلیل نصیب میگردد
پس کریمه یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت بر تنعم قبر میکند و کریمه و یضل الله الظالمین
دال است بر عذاب قبر و در شرح مصابیح مرقوم است که مومن را در سه وقت تثبیت عطا
میشود اول وقت مشاهده ملک الموت علیه السلام و درین وقت بسه طریق تثبیت دست میدهد
۱ محفوظ ماندن از کفر و ضلالت ۲ مژده دادن ملائکه برحمت ۳ دیدن مکان در بهشت

دوم وقت سوال در قبر و درین وقت نیز تثبیت بسته بصورت حاصل می شود و آن تلقین جواب
با جواب ۲ زایل شدن ترس ۳ دیدن مکان در جنت سوم وقت محاسبه در قیامت
و درین وقت نیز تثبیت بسته بطور عنایت میکرد و آن تلقین حجت ۲ پراز هیبت ۲ آسان شدن
حساب ۳ در گذشتن از گناهان و بعضی گویند که تثبیت در چهار وقت نصیب میشود
وقت مذکوره شدند و وقت چهارم آنست که هنگام گذشتن بر صراط که تاریکی بینهایت
آنجا خواهد شد در روشنی با آسایش تمام مرور بظهور انجامد فاحفظ ومنها قوله تعالی
ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون قال البغوی فی معالم
التنزیل هذه الآیة نزلت فی قتلی بدر وکانوا اربعة عشر ستة من المهاجرین وثمانیة من
الانصار قال الحسن الشهداء احیاء عند ربهم تعرض ارزاقهم علی ارواحهم فیصل الیهم الروح و
الفرح کما تعرض النار علی ارواح فرعون غدوة وعشیة فیصل الیهم الوجع انتهی قال القشیری
لئن غیبت فی الله اشباحهم لقد لقیت بالله ارواحهم ومن کان فناؤه لله کان بقاؤه بالله
هم فی ظلال الانس مبسطهم جماله مرة ویستغرقهم جلاله اخری وقال جعفر الصادق علیه السلام
الشهداء قتلوا فی ذات الله وستر حب الثواب عند الله فهم احیاء مرزوقون شهداء فرحون
والذین قتلوا اهواءهم صاروا بالهوی قتلی وقلوبهم احیاء وقد سکنت حرکاتهم وقویت
بدن ملکهم فهم خدام فطوبی لهم هم اولیاء الله واحباؤه وفی التفسیر النیسابوری ذهب
کثیر من المحققین الی ان الشهداء احیاء فی الحال لکن بحیوة روحانیة وان ارواحهم ترکع وتسجد تحت
العرش الی یوم القیمة وذلک لان الانسان لیس عبارة عن هذه البنیة بل هو امر مغایر
للبدن ثم ذلک الشیء المغایر لهذا البدن المحسوس سواء کان جسما مخصوصا ساریا او جوهرا
مجردا لا یبعد ان ینفصل بعد موت البدن حیا او اماته الله فیعیده حیا وبهذا ثبت عذاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

القبر وثوابه ومن تامل فی الامور الواردة علیه وجد احوال النفس مضادة لاحوال البدن ووجد قوة
احدهما مقتضیة لضعف الآخر فالبدن یضعف وقت النوم وتقوی النفس علی مشاهدة المغیبات
واذا اعرضت النفس عن الطعام والشراب واقبلت علی مطالعة العالم العلوی ازدادت سرورها و
ابتهاجا وانطبعت فیها الجلایا القدسیة واکثر ارباب الشرع علی انهم احیاء فی الحال بحیوة جسدانیة
ثم منهم من قال انه تعالی یرفع اجسادهم الی السموات او الی قنادیل تحت العرش ویوصل انواع
السعادات والکرامات الیها ومنهم من قال یترکها فی الارض ویحییها ویوصل هذه السعادات الیها
ومن الناس من طعن فی هذا القول وقال ان تجویز کون البدن الملقی فی التراب حیا متنعما عاقلا فا
هما نوع من السفسطة والحق فی هذه المسئلة عندی خلاف ما یقوله اهل التناسخ من ان النفس بعد موت
بدنها تقبل علی بدن آخر وتعرض عن البدن الاول بالکلیة وخلاف ما یقوله الفلاسفة
من ان النفس تنقطع علاقتها عن البدن مطلقا وانما تتلذذ وتتالم هی بما اکتسبت من المعارف الحقة
والاخلاق الفاضلة او العقائد الباطلة والملکات الذمیمة والذی اقوله ان النفس تبقی لها
علاقة مع بدنها لا بالتحریک واکتساب الاعمال ولکن بالتلذذ والتالم والتحقیق فیه ان النفس فی
هذا جعلت متصرفة فی البدن لاجل اکتساب الاعمال والملکات وان تفتقر الی تحریک الاعضاء
واعمال الجوارح والآلات وبعد الموت تجعل متصرفة فیه من الجزاء والحساب فکیف ینبغی ان
یقاس احدهما علی الاخری فلعله یکفی بعد الموت ان یکون لها علاقة التلذذ والتالم والادراک
فقط الی ان تقوم القیامة الکبری وهذا القدر لا ینافی کون البدن مشاهدا فی القبر من غیر تحرک
ولا احساس ونطق انتهی وقال ابو حیان فی تفسیره اختلف الناس فی هذه الحیوة فقال قوم
معناها بقاء ارواحهم دون اجسادهم لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون الی ان
الشهداء احیاء الاجساد والارواح ولا یقدح فی ذلک عدم شعورنا به فنحن نراهم علی صفة الاموات

ف البدن یضعف وقت النوم

ف النفس تبقی لها علاقة مع بدنها

وہم احیاء کما قال اللہ تعالی وتری الجبال تحسبہا جامدۃ وہی تمر مر السحاب کما تری النائم علی
ہیئتہ وہو یری فی منامہ ما تنعم او یتالم عنہ قلت ولذلک قال اللہ تعالی بل احیاء ولکن لا تشعرون
فنبہ بقولہ ذلک خطابا للمؤمنین علی انہم لا تدرکون ہذہ الحیوۃ بالمشاہدۃ والحس وبہذا تمیز
الشہداء عن غیرہم ولو کان المراد حیوۃ الروح فقط لم یحصل لہم تمیز عن غیرہم لمشارکۃ سائر
الاموات لہم فی ذلک اذ المؤمنون یعلمون حیوۃ کل الارواح فلم یکن لقولہ تعالی ولکن لا تشعرون
معنی انتہی وفی انوار التنزیل وہو تنبیہ علی ان حیوتہم لیست بالجسد ولا من جنس ما یحس بہ من الحیوانات
وانما ہی امر لا یدرک بالعقل بل بالوحی وفیہا دلالۃ علی ان الارواح جواہر قائمۃ بانفسہا
مغایرۃ لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکۃ وعلیہ جمہور الصحابۃ والتابعین وبہ نطقت الآیات
والسنن وعلی ہذا تخصیص الشہداء لاختصاصہم بالقرب من اللہ تعالی ومزید البہجۃ والکرامۃ انتہی
وقال المحقق الشریف وانہ تعالی لما اثبت حیوۃ الشہداء ولا شک ان حیوتہم لیست بہذا الجسد لانہ
مضمحل فلا بد ان یکون حیوتہم بوجہ آخر غیرہ روحانیا ولذا استدرک بقولہ ولکن لا تشعرون
لان شعورہم لیس الا بالحیوۃ الجسدانیۃ وتلک الحیوۃ لیست بہذا الجسد انتہی یعنی وار جملہ آیہا
ترجمہ قرآیہ کریمہ ہست ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللہ اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون
اینی ومگوئید مر کسیرا کہ کشتہ شود در راہ خدا کہ ایشان مردگانند بلکہ ایشان زندگان اند
در حضرت ما ولکن شما آگاہ نمیشوید یعنی نمی دانید کیفیت آن حیات را زیرا کہ ادراک آن بعقل متصور
نیست مرویست کہ صحابہ رضی اللہ عنہم بعد از جنگ بدر ذکر شہداء میکردند و بعضی از ایشان تحسر
می گفتند کہ بیچارہ فلان در روز بدر جان شیرین براد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا
محروم شد حق سبحانہ فرمود کہ ایشان را مردہ مخوانید کذا فی التفسیر الحسینی و در تفاسیر
معتبرہ مرقوم ہست کہ آیہ کریمہ در حق شہداء بدر نازل شد و ایشان چہاردہ کس بودند

شش از مهاجرین و هشت از انصار رضوان الله علیهم اجمعین و مختار ضحاک آنست که آیه مذکوره
در حق شهدای بیر معونه نزول یافته و به ثبوت رسیده که پیش کرده می شود در روزها بر ارواح
شهدا پس می رسد ایشان را راحت و فرحت همچنانکه پیش کرده می شود آتش دوزخ بر ارواح
فرعونیان صبح و شام پس می رسد اوشان را از درد و حزن و از قشیری مروی است که
شهدا در راه خدا فنا شدند و ارواح شان نزد خدای تعالی باقی اند و هر که فانی شود در راه
خدا همیشه باقی ماند نزدیک خدا اوشان در سایه انسیت و محبت آرام و آسایش می کنند و در
دریای صفات جمالیه و جلالیه مستغرق می شوند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است
که شهدا در راه خدا یعنی در جهاد شهید شدند و مستحق ثواب گردیدند پس اوشان زنده اند شادان
و فرحان در روزی داده می شوند از میوه های جنت و کسانیکه مجاهده نفسانی کردند دلهای
شان زنده اند و فعال و حرکات ایشان منقطع و پیش سلطان حقیقی حاضر و خوش است.
حال شان لویشان اولیاء الله اند و بروایت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شده که فرموده پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم که روز قیامت شهدا بر منبرهای یاقوت نورانی که بر توده مشک نهاده شوند
بنشینند پس حق سبحانه و تعالی از اوشان ارشاد فرماید که آیا وعده انعام و اکرام وفا
نکردم جواب دهند که خداوندا وعده وفا کردی مگر یک آرزو باقی است که باز ما را در دنیا بفرستی
تا بار دوم در راه تو شهید شویم و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هر آینه دوست میدارم
که شهید شوم باز زنده گردانیده شوم باز شهید شوم باز زنده گردانیده شوم باز شهید شوم باز
زنده گردانیده شوم سه بار این کلمه را فرمود و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که هر که بر شهدا
بگذرد و بر ایشان سلام فرستد سلام فرستند ایشان بر وی تا روز قیامت بر لبیب
پوشیده نماند که درین تصریح است بر شنیدن اموات کلام احیا را و جواب سلام دادن ایشان و در

و در شنیدن رد سلام از قبر سید الشهداء و شهدای دیگر که در احد اند از سلف آثار و اخبار بسیار
آمده است و فی التفسیر العزیزی یعنی و مگوئید در حق کسی که کشته شود در راه خدا و از جمله کسان
باشد در جهاد که ایشان مرده اند زیرا که چون آدمی می میرد روح او از بدن او جدا می شود
پس موت یعنی عدم حس و حرکت و عدم ادراک و شعور جسد را بجدائی روح رو میدهد و روح را
اصلا تغیر نمیشود چنانچه عاقل و قوی بود حالا هم است و شعور و ادراکی که داشت حالا هم دارد
بلکه صاف تر و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه بامور سفلانیه او از صفای ادراک او مانع
میشد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقا خواه روح
شهید باشد یا روح سائر مومنین یا روح کافر و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مرده
صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح باوی از وی
ظاهر میشوند حالا نمی شوند آری روح را بدو معنی موت لاحق میشود اول آنکه بعد از
مفارقت بدن از ترقی باز میماند و تا وقتیکه با بدن متعلق بود میدان ترقی بر روح او فراخ
بود دوم آنکه بعضی تمتعات و تلذذات مثل اکل و شرب و سیر و دور که بواسطه بدن آنها
خوگرشده بود از دست او میروند لهذا او را نیز در شرع حکم موت میفرمایند اما درین امور
فقط مثلا میگویند که عمل نیک و بد او ختم شد و خاتمه کار او برین محل شد و بر سعادت یا شقاوت
مرده من بعد او در تدارک مافات متصور نماند و نیز میگویند که مال او میراث وارثان گشت اگرچه
حالا او را کاری بمال اینجا نماند و زن او فارغ از نکاح گشت اگر بعد انقضای عدت با دیگری نکاح
کند جائز است زیرا که علاقه که باین زن داشت و بآن متمتع بود موقوف برین جسد بود و آن
جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار اسپ خود را فروخت دیگر او را حاجت زین و توبره
و لگام نماند و سوداگر چون دکانداری موقوف کرد دیگر افزونی مال او را ممکن نیست همان

[illegible] اصلا تغیر نمی شود

اندوختهٔ خودش با اوست لکن موت ارواح باین دو معنی هم در غیر شهیدان راه نیست
اما شهیدان راه خدا را در حقیقت دو معنی هم نیست بلکه ایشان زندگانند زیرا که دائما در ترقی
و تضاعف اجر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند دوران جاری داده حکم عمل
دائمی ایشان گرفته که گویا هنوز کرده میروند در حدیث صحیحین وارد است که کل ابن آدم
یختم علی عمله اذا مات الا المجاهد فی سبیل الله فانه ینمی له عمله الی یوم القیمة یعنی هر آدمی چون
میرد بر عمل او مهر ختم می نهند مگر کسیکه در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جاری است
تا روز قیامت گویا جهاد میکند و همچنین تمتعات و تلذذات جسدانیه نیز از ایشان موقوف
نشد بلکه ایشان را بمجرد مفارقت ارواح از ابدان در ابدان دیگر متعلق ساخته اند تا بواسطه
آن ابدان تمتعات و تلذذات جسدانیه بردارند امام مالک در موطا و امام احمد و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه بروایت کعب بن مالک آورده اند که آنحضرت علیه السلام فرمودند که ارواح
شهیدان را در شکم جانوران سبز رنگ مثل طوطیان در سبزک ها می اندازند ایشان را
پروانگی میدهند که از هر میوه و هر درخت بهشت شکم سیر خورده بیایند و از نهرهای بهشت
هر چه خواهند از شراب و آب و شیر و شهد بنوشند و آشیانهٔ ایشان قندیلها است
که معلق است بعرش و در آن استراحت میکنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود
آری ارواح از تمتعات این جهان و تکلیفات دنیا دور افتاده اند اما تمتعات جسدانیه
بی تکلیفات دارند و اصلا روی غم و الم نمی بینند پس در حقیقت حیات ایشان اتم از حیات
دنیوی است ولکن شما شعور ندارید که ایشان هنوز در ترقی اعمال و در تمتعات و تلذذات
بدنی با شما شریک اند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان
از نظر شما غائب و در عالمی دیگر ورای عالم شما رزق ایشان و سیر و دور ایشان

متفرقست مانند کسیکه در ولایت میخورد و سیر شکوفه و گلزار می نماید و اهل هندوستان
چون او را نه بینند مرده انگارند و نیز باین جهت ابدان گذشته آنها را بدست خود
کور می کنند و بی روح میدانند و باز اثر حیات ارواح آنها درین ابدان هیچ ظاهر
نمی شود اگرچه بطریق خرق عادت از تلف و بوسیدگی محفوظ مانند مثل کسیکه خانهٔ
شخصے او ویران و خالی دید حکم بموت او کند انتهی و فی بعض الرسائل الغریزیه ارواح را
بعد موت فنا نیست بلکه انقطاع تعلق از بدن است لکن ارواح عامهٔ امتین قدر بقا حیات
روح است و شهدا را او را و مزید باین بقا عنایت می شود که حاصل از تعلق بدن
دنیوی نیز همان وا مر بود اول ترقی در آخرت بحدیث صحیح که ینمی له عمله الی یوم القیمة دوم
رزق بتوسط بدن دیگر اخروی که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تعلق فی ثمار الجنة تاوی
الی قنادیل المعلقة تحت العرش و در بعض قرآن در سورة البقره و در سورة آل عمران اشارات
صریح باین دو وجه است و انبیا را عرض احوال امت و توجه باصلاح امور ایشان زیاده تر
اثر حیات است باقی مجرد شعور به بعض احوال و تلذذ و تالم لازم بقاء روح است که لطیفه
دراکه همانست و حیات باینمعنی مشترک است در مومنین و کفار زیرا که ارواح همه باقی است
و شعور و ادراک که ذاتی او است منسلخ نشد انتهی و اما الاحادیث المثبتة لتعذیب القبر و
تنعیمه فکثیر و نحن نذکر منها الاحادیث الثلثة الصحیحة الحدیث الاول روی البخاری و مسلم عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه
اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم اتاه ملکان فیقعدانه فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل یعنی
لمحمد صلی الله علیه وسلم فاما المومن فیقول اشهد انه عبد الله و رسوله فیقال له انظر الی مقعدک
من النار قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة فیراهما جمیعا و اما المنافق والکافر فیقال له ما کنت

ارواح بعد موت فنا نیست

بعض شعور و حیات ... الحدیث الاول اثبات عذاب القبر

تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول ما یقول الناس فیقال لا دریت ولا تلیت
ویضرب بمطارق من حدید ضربة فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم که چون نهاده شود بنده در گور و بگردند از وی یاران وی بدرستیکه وی بتحقیق
می شنود کوفتن نعال ایشان یعنی آواز پای ایشان که بر زمین می روند بیایند بر او دو فرشته پس
می نشانند او را پس میگویند آن دو فرشته چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و این بشارت یا از جهت شهرت امر جنت و را دست در از دهان ما یا باین طریق
که در قبر مثالی از حضرت وی حاضر میساخته باشند تا بمشاهدهٔ جمال جهان افروزی او عقده
مشکل که در کار افتاده گشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد
پس اما مومن پس میگوید که گواهی میدهم که وی بندهٔ خاص خدا و فرستادهٔ بر حق اوست پس گفته می شود مر مومن را که
نگاه کن بجای نشستن خود که از آتش دوزخ که برای تو آماده ساخته بودند بتحقیق بدل کرد خدا برای تو بجای آن
نشست تو که در دوزخ بود جای نشست از بهشت پس می بیند آن مومن دو جا را که از دوزخ و از بهشت
و حکمت درین آنست که فرح و سرور بیفزاید یکی بجهت خلاص شدن از بلیهٔ دوزخ و دیگر بجهت یافتن از نعیم بهشت
و کافر را حال برعکس این خواهد بود و اما منافق و کافر پس گفته می شود مر هر یک را که چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی آنحضرت پس میگوید منافق
و کافر نمیدانم بودم من میگفتم در شان او آنچه میگفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را پس گفته میشود مر او را در نیافتی بعقل خود
و نخواندی تو قرآن را و زده میشود مر هر یک منافق و کافر بمطرقه ها از آهن زدنی عظیم پس فریاد میکنند فریاد کردنی که می شنوند آن را هر
نزدیک او بجز آدمیان و پریان که ایشان اگر بشنوند تا قاعدهٔ ابتلا و تکلیف بحال ماند و لکن بغیب باشند و خبر و رو عیان
نگردد و موجب انقطاع سلسلهٔ معیشت نگردد و هکذا فی ترجمة المشکوة و افاد ملا علی القاری رح فی مرقاة المفاتیح
شرح مشکوة المصابیح قیل یسمع صوت نعالهم لو کان حیا فان جسده قبل ان یاتیه الملک فیقعده
میت لا حس فیه و هو ضعیف اذ ثبت بالاحادیث ان المیت یعلم من یغسله و من یحمله.

علیه من یحیاه ومن یدفنه قال ابن الملک فیه دلالة علی حیاة المیت فی القبر لان الاحساس بدون
الحیات ممتنع عادة انتهی وفی شرح المصابیح قال بعضهم ان الاموات یوذیهم اصوات النعال وقال تعالی
العلماء ذلک دال علی ان المیت یسمع فی القبر ما یقال من الکلام ویقرء من القرآن انتهی توضیح
مقام آنکه منکران سمع اموات در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیسمع قرع نعالهم تاویلی کرده اند
که خلاف ظاهر و بعید از صواب است اختیار نموده اند بیانش آنکه اگر میت زنده می بود آواز
کوفتن نعالها می شنید چه بدن میت پیش از آنکه بیاید نزد او فرشته پس نشانند او را و احیا
و احساسی ندارد پوشیده نماند که این تاویل ضعیف است چرا که الفاظ حدیث از آن ابا
دارد چه تقدیر نمودن لوکان حیا بدون قرینه صارفه از درجه صحت بعید است بلکه رد
کند این تاویل را آنچه از احادیث صحیحه به ثبوت پیوسته که میت می شناسد کسی را که کفن
میپوشاند او را و نماز جنازه او می گزارد و کسیکه بر میدارد جنازه او را و دفن می کند او را
و گفت ابن ملک که درین حدیث دلالت صریح است بر آنکه میت در قبر زنده است زیرا که
ادراک بغیر زندگی محال است بحسب عادت و بعضی گویند که ایذا رسیدن اموات را از آواز
نعال و مختار اکثر علما آنست که این حدیث دلالت میکند بر آنکه میت می شنود کلام
و قرأت قرآن را و بعضی قاصرین از آن حدیث جواب داده اند باین طریق که شنیدن
میت آواز نعال را مخصوص است بوقت نهادن میت در قبر از برای مقدمه سوال پس
سمع اموات در همه اوقات ثابت نشد مع ان المطلوب سمع المیت مطلقا مع قطع اللحظ
عن خصوصیة وقت دون وقت و محققان آن نیف کرده اند این جواب را باین عنوان که تخصیص مذکور خلاف ظاهر است و دلیل
بر آن قائم نه پس ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه حالت مذکوره حاصل است میت را در قبر و تخصیص بلا قرینه داعیه ممنوع الا
بسمع دین ایام و در فتح القدیر بر منکران سمع اموات بحدیث مذکور اشکالی آورده و جواب از طرف

ایشان به تخصیص مذکور بلفظ اللهم افاده نمودن پیداست ظاهر است که این لفظ دلالت میکند بر ضعف
جواب هکذا فی الطریقة الوسطی و قال مولانا علی القاری فی المرقاة و یشکل علیهم خبر مسلم ان المیت
لیسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة للسؤال
جمعا بینه و بین الآیتین فانهما یفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لافادة
نفی سماعهم فهو کما تری فیه نقص لا یحصل به جمع مع ان ما ورد من السلام علی الموتی یرد علی
التخصیص باول احوال الدفن انتهی و کنه سخن درین مقام آنست که تنعیم و تعذیب قبر و احیاء
موتی در قبور و سؤال و جواب و فتح دریچه بهشت برای ترویح و تفریح با حیان و کشادن
دریچه دوزخ برای ایلام و تعذیب عاصیان و کافران که در کتب عقاید و احادیث مبین
و مبرهن شده مبنی است بر اعادهٔ روح بجسد و بقاء تعلق آن باجزاء لطیفه بدن که عبارت
است از نسمه و ظاهر است که استدامت راحت در حق مغفوران و دوام عذاب برای مقهوران
تا بعث و حشر که مشهور و متواتر است بدون بقاء روح و تعلق خاص آن باجزای بدن
صورتی ندارد و نیز مناط شناختن اموات زائران را و شنیدن کلام و سلام احیاء
و جواب دادن ایشان که بمرتبه تواتر معنوی رسیده همان تعلق خاص است پس تخصیص
شنیدن میت آواز نعال را بوقت نهادن در قبر تقاضا می کند که همه امور مذکوره از
شناختن و شنیدن و جواب دادن و معذب شدن و منعم بودن مخصوص بوقت وضع میت
در قبر باشد اذ لا قائل بالفصل فعلیک بالانصاف و التجنب عن الاعتساف و یعضده
ما قال ابن عبد البر احادیث السؤال و عرض المقعد و عذاب القبر و نعیمه و زیارة القبور و رد السلام
علیها و خطابهم مخاطبة الحاضر العاقل دالة علی بقاء التعلق الخاص بین الروح و الجسد الی یوم
الحشر انتهی و فی شرح الفقه الاکبر لملا علی القاری علیه رحمة الباری اعلم ان الروح

لها بالبدن خمسة انواع من التعلق متغايرة الاحكام الاول تعلقها به في بطن الام جنينا الثاني تعلقها
به بعد خروجه الى وجه الارض الثالث تعلقها به في حال النوم فلها به تعلق من وجه ومفارقة
من وجه الرابع تعلقها به في البرزخ فانها وان فارقته وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كليتا بحيث
لا يبقى لها اليه التفات البتة فانه ورد ردها اليه وقت سلام المسلم عليه وورد انه يسمع خفق
نعالهم حين يولون عنه وهذا الرد اعادة خاصة لا توجب حيوة البدن قبل يوم القيمة الخامس
تعلقها به يوم بعث الاجساد وهو اكمل انواع تعلقها اذ لا يقبل البدن معه موتا ولا نوما ولا
شيئا من الفساد انتهى يعنی تعلق روح با بدن پنج گونه است اول روح را تعلق است با بدن
در حالت بودن بچه در شکم مادر دوم روح را تعلق است با بدن بعد پیدا شدن او و
بیرون آمدن وی از شکم سوم روح را تعلق است با بدن در حالت خواب پس درین حالت
روح را به بعضی اعتبار تعلق است به بدن و به بعضی اعتبار مفارقت است ازان چهارم
روح را تعلق است با بدن در عالم برزخ بعد مفارقت روح از بدن چه درین صورت اگرچه اورا
به بعضی اعتبار از بدن تجردی حاصل شد لکن بهمه وجوه روح را فرقت تام از بدن روی
نداده زیرا که از احادیث صحیحه ثابت شده است که وقت سلام کردن مسلمان بر میت روح
وی سوی بدن متوجه می شود و نیز وارد شده که میت میشنود آواز کوفتن نعال مردم
بگه رفتن از وی یاران او بعد دفن کردن و این متوجه شدن روح سوی بدن اعادهٔ
خاص است که ازان لازم نمی آید زنده شدن بدن پیش از روز قیامت پنجم روح را تعلق
است با بدن روز قیامت که ابدان مبعوث خواهند شد و این نوع تعلق کاملترین انواع
است که درین وقت بدن را نه موت لاحق می شود و نه خواب و نه چیزی دیگر که موجب فساد
بدن باشد و در مدارج النبوة مرقوم است که میان قبور سائر مومنین و ارواح ایشان نسبتی

است خاص است هر که بدان آثار آن امی شناسند بدلیل استحباب زیارت قبور در جمیع اوقات
واحادیث کثیره دلالت دارند برانکه اهل قبور را ادراک وسماع حاصل است وشک نیست
که سمع از اعراضی است که مشروط اند بحیات پس همه حی اند ولکن حیات ایشان در مرتبه
کمتر است از حیات شهدا وحیات شهدا کمتر است از حیات انبیا ودر رساله هاشمیه مذکور است که در
میت جسمی است مثالی که برای وسعت علم وشعور وتفنن تصرفات اقتضائی دارد ودر
جسمی است شهادی که تغذیه وتنمیه وتولید وسمع بحاسه سامعه مانند آن از مقتضیات اوست پس
هر یک از جسم مثالی وشهادی بخصوصیتها امتیازی کامل دارد ولکن اصل حیات که قدر مشترک
است مابین هر دو جسم وجنس حواس وادراک را علی السویه میخواهد در هر دو جا متحقق انتهی
وسابقا براهین عقلی ونقلی واجماع فلاسفه واتفاق کافه اهل سنت وجماعت برادراک و
شعور وسمع میت نقل کردیم پس از جمیع ماسبق وحق لائح شد که شنیدن میت خفوق
نعال را اصلا مخالف قیاس صائب وخلاف عقل سلیم نیست تا کسی فلسفی مزاج توهم کند که انچه
خلاف قیاس ثابت می شود از خصوص موضع ثبوت تجاوز نمی کند بلکه برهمان موضع مقصور
ماند وبما تلونا علیک لمع عند البصیر الحذق ان ماقال بعض حملة عرش الجهل والغوایة ان الاستدلال
المراد به المولوی محمد حسن المراد آبادی
بقوله علیه السلام ان العبد اذا وضع فی قبره وتولی عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم الحدیث علی
سماع المیت لیس بمستقیم لانه ورد عند عذاب القبر وح توضع فیه الحیوة علی قول العامة وهو ثبت
سماع المیت خفق النعال عند وضع الحیوة فی المیت لا یوجب ثبوته عموما بوجهین الاول ان سماع
المیت خفق نعال صحابه خاصة ذلک الوقت لانه مقدمة السوال فلا یصح القیاس علی ذلک الوقت الذی
لمزید وصف فی المقیس علیه والثانی ان ثبوت ذلک السماع علی خلاف القیاس وما ورد علی
خلاف القیاس یقتصر فی محله ولا یتجاوز عنه تم ملفظه لیس مما یسمع بالقبول کما لا یخفی علی اذکیا.

واما زعم ان استنباط سماع الاموات من هذا الحديث معارض لقوله تعالى انك لا تسمع الموتى
و ما انت بمسمع من في القبور فستعلم دفعه عن قريب فانتظر و نفتش الحديث الثاني روى
مسلم عن زيد بن ثابت رضي الله عنه قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط لبني النجار
على بغلة له ونحن معه اذ حادت به فكادت تلقيه واذا اقبر ستة او خمسة فقال من يعرف هذه
الاقبر فقال رجل انا قال فمتى مات هؤلاء قال في الشرك فقال ان هذه الامة تبتلى في قبورها فلولا
ان لا تدافنوا لدعوت الله ان يسمعكم من عذاب القبر الذي اسمع منه يعني گفت زيد بن ثابت
در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود در بوستان بنی نجار که قبیله ایست از انصار
سوار بر استری که آنحضرت را بود و بودیم با حضرت که ناگاه برمید و خم کرد آنحضرت
را از پشت خود پس نزدیک بود که بیندازد آنحضرت را بر زمین و ناگاه قبرها بود در آنجا
شش یا پنج پس فرمود آنحضرت که کدام کس می شناسد صاحبان این قبر را گفت
مردی که من می شناسم فرمود آن حضرت پس بگو کی مرده اند و در کدام زمان از
عالم رفته اند گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند پس فرمود آن حضرت
این امت مبتلا ساخته میشوند آزمایش کرده میشوند در گورهای خود پس اگر نمی بود ترس و ملاحظه آنکه دفن
نکنید شما مردهای خود را و رسم گور کردن بر نیفتد از عالم هر آینه دعا می کردم خدای تعالی
را که بشنواند شما را چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما آن عذاب را
دیگر مردهای خود را در گور نهید درینجا اشکال می آرند که عذاب قبر موقوف بر دفن کردن
نیست خدای جل شانه اگر خواهد عذاب کند مرده را اگر چه باشد در صحرا یا در شکم جانوری
نیز امر کرده شده اند مومنان بر دفن اموات پس ترک آن از ایشان بجهت این ترس چه
گنجایش دارد و توجیه کرده اند این اشکال بچند وجه یکی آنکه مراد اینست که اگر بشنوید عذاب

قبر را خوفی و دهشتی عارض میشود شمار اکه بیهوش و بی عقل میکرداند و قوت فرصت دفن نمی نماید پس ترک دفن نه از جهت خوف آنست بلکه بسبب فوات عقل و رفتن هوش دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مردها را دهشتی و وحشتی حاصل میکرد و شمار از مشاهده اموات بحدی که نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تجهیز و تکفین نمایید و دفن کنید وجه دیگر آنکه طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود و نیز شریعت نیز امر آن کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشان است پس در صحراها بعید نمیدارند تا کسی نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر عیبهای ایشان والله اعلم هکذا فی الترجمة حدیث الثالث روی ابن ماجه عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا ادخل المیت القبر مثلت له الشمس عند غروبها فیجلس یمسح عینیه و یقول دعونی اصلی یعنی چون در آورده می شود مرده در گور متمثل ساخته می شود و نموده می شود مر او را آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب پس می نشیند میت در حالیکه می مالد هر دو چشم خود را و می گوید بگذارید مرا که نماز شام بگزارم و این دلالت بر رفاهیت حال وی میکند گویا هنوز در دنیاست و بخواب رفته بود اما تخصیص مغرب بجهت مناسبت حال غربت و تنهائی است در وقت شام کذا فی ترجمة المشکوة تحقیق ششم آنکه در احادیث صحیحه مشتبه تنعیم و تعذیب قبر نجات مومن و عذاب کافر و منافق مذکور است و این حال مومن مطیع را خواهد بود و مذکور نشده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذابی است یا نه پس گفته اند که حکم مومن فاسق آنست که در وجوب شریک مومن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت و امثال آن یا در نیها نیز شریک باشد اما در مرتبه کمتر تا تواند که نوعی از عذاب کنند مگر فاسقی باشد که خواسته است خدایتعالی مغفرت او را کذا فی الترجمة تحقیق هفتم آنکه منکر نقیح

کاف ونکیر بر وزن امیر بمعنی ناآشنا و موحش مشتق است از نکرت ضد معرفت و چون میت
را زانها آشنائی ندارد و صورتی مانند صورت آنها ندیده لهذا هر دو فرشته را که از میت سوال
می کنند منکر و نکیر نامیدند کذا فی مرقاة المصابیح و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو فرشته است
معین و مشخص که بر سر هر میت بتمثیل حاضر می آیند و بعضی زعم کرده اند که نام دو گروه است
و هر یکی ازین دو گروه افراد بی شمار دارد و متمسک شده اند بآنکه در یکساعت مردمان کثیر در
مشرق و مغرب می میرند پس چگونه ممکن باشد که دو فرشته معین از ان همه یا در یک آن
سوال نمایند و درین تمسک خدشه است ظاهر زیرا که ممکن است که در آن واحد هر دو فرشته
معین بصور مختلفه و ابدان کثیره متمثل و متصور شوند و از اموات کثیر در وقت واحد سوال
کنند و این از قدرت قادر مطلق هرگز مستبعد و مستغرب نیست بلکه وقوع چنین امور غریبه از اولیا
الله قدس اسرارهم مؤید اوست قال بعض المحققین فی حاشیته علی شرح العقائد النسفیة قال
استاد البشر الظاهر ان منکرا و نکیرا جنسان والافهی ساعة واحدة تتفق الموت لاشخاص کثیرة
فی اطراف العالم فلا یمکن ان یسئلا الجمیع فی آن واحد تم کلامه اقول عدم امکان السوال محل
بحث اذ یمکن ان یتصورا بالصور المختلفة والابدان المتعددة کما نقل عن اولیاء امة محمد صلی الله علیه و
سلم انتهی تحقیق هشتم آنکه از ظاهر اخبار و آثار مرویه در باب تنعم و عذاب قبر ثابت میشود که از اطفال نیز سوال
میشود و مؤید است آنچه مروی شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد دفن کردن ابراهیم علیه السلام
تلقین فرمودند که ای ابراهیم در جواب فرشتگان بگو که الله تعالی پروردگار من است
و پیغمبر خدا پدر من است و اسلام دین من است و مختار ابو عمرو بن صلاح و صاحب تتمه آنست
که اطفال را تلقین نکنند چه ایشان را سوال در قبر نمی شود و روایت مذکوره در حیز ثبوت
نرسیده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز جنازه ابراهیم علیه السلام نخواندند و دفن

نکردند بلکه همانوقت در گزاردن نماز کسوف مشغول بودند وبعضی گویند که از اطفال مشرکین در قبر سوال میشود و اطفال مومنین که مغفور اند مسئول نمی شوند و بعضی بعکس این زعم کرده اند و بعضی راه توقف ورزیدند فی شرح المصابیح ظواهر الاخبار تدل علی ان الاطفال کالبالغین فی سوال القبر فیکمل لهم العقل لیعرفوا بذلک منزلتهم وسعادتهم وقد صرح بذلک فی قصة ابنه ابراهیم علیه السلام وهو ما ذکره الشیخ ابو سعد المتولی فی التتمة ان النبی صلی الله علیه وسلم لما دفن ابنه ابراهیم علیه السلام قال له النبی صلی الله علیه وسلم قل الله ربی ورسول ابی والاسلام دینی وقال الشیخ ابو عمرو بن الصلاح صاحب الروضة فی الاذکار الصواب انه لا یلقن الطفل مطلقا لانه لا یسئل وهذا اقرب لانه لا یعذب فانه تابع غیر مکلف والحدیث فی ابراهیم لم یثبت بل الثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یصل علی ابراهیم ولم یحضر دفنه لاشتغاله بصلوة الکسوف ووعظ الناس رواه ابو داود وغیره انتهی وفی بعض الحواشی علی شرح العقائد النسفیة قیل ان صبیان المشرکین یسئلون فی القبر واما صبیان المسلمین فکلهم مغفورون فلا یسئلون وقد یقال یجوز ان یکون للکل سوال وفی سواله حکمة لم نطلع علیها کما فی الانبیاء علیهم السلام وقیل ینبغی ان یکون هذا مخصوصا بصبیان المسلمین لا یقال لا فائدة فی سوال صبیان المسلمین فانهم مغفورون لانا نقول لعل فی السوال منهم حکمة لم نطلع علیها وکیفیة السوال عن الصبی غیر معلومة قیل یسأل الصبی عن مفارقة الابوین وعن کیفیة معاملتهما به وفی الرسالة المعینیة لیس للانبیاء وللعشرة المبشرة والصبیان للمومنین سوال ولا عذاب ولا حساب وما وقع فی بعض النسخ من وقوع السوال عن الانبیاء واطفال المومنین فهو محمول علی حساب العرض فیقال فعلت کذا وکذا ولکن عفوت عنک واما حساب المناقشة وهو قوله لم فعلت کذا فهو لیس للجماعة المذکورة انتهی و در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی

و قبور اتصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث تفصیلش موجود چنانچه تفصیل این مقام از تفاسیر و احادیث بیان کردیم فتذکر ولا تغفل و نیز در احادیث صحیحه مشهوره در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و همکلامی با آنها ثابت است توضیح این مقام نیز مذکور شد ولکن اینجا هم بکید و حدیث انها للمؤمنین و انما للمنکرین بیان میکنیم پس بدانکه از روایت ابو الشیخ از عبید بن مرزوق ثابت شده که زنی بود در مدینه منوره که جاروب کشی مسجد نبوی می نمود وفات کرد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از حال انتقالش اطلاعی نرسید پس بگذشتند آنحضرت بر قبر او و پرسیدند که این صاحب قبر کیست گفتند ام محجن فرمودند که همان ام محجن که جاروب کشی مسجد میکرد عرض نمودند که آری همون زن انتقال کرد پس آنحضرت بجماعت نماز جنازه بر قبر او خواندند باز بوی مخاطب شده فرمودند که ای ام محجن کدام عمل را بهتر یافتی مردمان گذارش کردند که آیا می شنود فرمودند که شما از وی زیاده تر نمی شنوید یعنی او مثل شما یا زیاده از شما می شنود بازاز اندرون قبر آوازی برآمد که جاروب کشی مسجد را بهترین اعمال یافتم و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال اذا مررت بالقبور قد کنت تعرفهم فقل السلام علیکم اصحاب القبور واذا مررت بالقبور لا تعرفهم فقل السلام علی المسلمین یعنی چون بگذری باهل قبور که می شناختی ایشان را در دنیا پس بوقت زیارت بگو سلام باد بر شما ای صاحبان گورها و چون بگذری باهل قبور که نمی شناختی ایشان را در دنیا پس بگو سلام باد بر مسلمانان وقال الحکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فتبصر احوال الدنیا یعنی ارواح جولانی می کنند در عالم برزخ پس می بینند احوال دنیا را و اخرج ابن عدی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حسنوا اکفان موتاکم فانهم یتزاورون فی قبورهم یعنی خوب بهتر و سپید کنید کفنهای مردگان خود را چرا که ایشان در قبرها با یکدیگر ملاقات می کنند

و در حدیث بخاری موجود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم با کفار که در بدر بدانکه بدر نام آبی است معروف
و دهی است مشهور که بفاصله چهار منزل از مدینه منوره واقع است و جنگ بدر بروز جمعه
هفدهم رمضان المبارک در سال دوم از هجرت بمیان آمده افاده الامام النووی فی کتاب
الجهاد من شرح صحیح مسلم اعلم ان بدرا هو موضع الغزوة العظمی المشهورة وهو ماء معروف
وقریة عامرة علی نحو اربعة مراحل من المدینة بینها وبین مکة قال ابن قتیبة بدر بئر کانت
لرجل یسمی بدرا فسمیت باسمه قال ابو الیقظان کانت لرجل من بنی غفار وکانت غزوة
بدر یوم الجمعة لسبع عشرة خلت من شهر رمضان فی السنة الثانیة من الهجرة انتهی کشته شدند

خطاب فرموده هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند که یا رسول الله ما تکلم من
اجساد لا ارواح لها فرمودند که ما انتم باسمع لما اقول منهم ولکن لا یجیبون تفصیل مقام آنکه در
مشکوة المصابیح مذکور است عن قتادة قال ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحة ان النبی
صلی الله علیه وسلم امر یوم بدر باربعة وعشرین رجلا من صنادید قریش فقذفوا فی طوی
من اطواء بدر خبیث مخبث وکان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرصة ثلث لیال فلما کان
ببدر الیوم الثالث امر براحلته فشد علیها رحلها ثم مشی واتبعه اصحابه حتی قام علی شفة الرکی
فجعل ینادیهم باسمائهم واسماء آبائهم یا فلان بن فلان ویا فلان بن فلان ایسرکم انکم اطعتم
الله ورسوله فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقال عمر یا رسول الله
ما تکلم من اجساد لا ارواح لها قال النبی صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما
اقول منهم وفی روایة ما انتم باسمع منهم لکن لا یجیبون متفق علیه زاد البخاری قال قتادة
احیاهم الله حتی اسمعهم قوله توبیخا وتصغیرا ونقمة وحسرة وندما انتهی قال الطیبی قوله ایسرکم
انکم اطعتم الله ورسوله قیل معناه بل تتمنون ان تکونوا مسلمین بعد ما وصلتم الی عذاب النار اقول ومعنی

آن ليس بما يترتب عليه قوله فانا قد وجدنا الاية كالتعليل له فالمسئلة استعارة تقصد بها من
الحزن او الكناية تهكما وتحسرا كالبشارة في تبشيرهم بعذاب اليم وكالتحية في قولهم تحية بينهم
ضرب وجيع ؛ ومقام الشماتة والتحسر يقتضيه فالمعنى تحزنون وتتحسرون على ما فاتكم من طاعة
الله ورسوله وتذكرون قولنا لكم ان الله سيظهر دينه وينصر اولياءه ويخذل اعداءه فانا قد
وجدنا ما وعدنا ربنا حقا انتهى وقال الامام النووي في شرح صحيح مسلم قال المازري قال
بعض الناس ان الميت يسمع عملا بظاهر هذا الحديث ثم انكره المازري وادعى ان هذا خاص
في حق اهل بدر ورد عليه القاضي وقال يحمل سماعهم على ما يحمل سماع الموتى في احاديث
عذاب القبر وفتنته التي لا مدفع لها وذلك باحيائهم او احياء جزء منهم يعقلون به ويسمعون
في الوقت الذي يريد الله هذا كلام القاضي وهو الظاهر المختار الذي يقتضيه احاديث السلام
على القبور انتهى وفي المرقاة شرح المشكوة وكان المازري اخذ الاختصاص من قول قتادة
وهو خلاف الجمهور كما هو مبين في شرح الصدور در توضيح مرام انكه عدد مقتولان بدر از كفار
اشرار هفتاد بود وهفتاد ديگر اسير شده بودند واز مسلمانان چهارده كس بدرجه شهادت رسيده
شش از مهاجران وهشت از انصار شش از خزرج ودو از اوس وبحكم پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم بيست وچهار كس از ان هفتاد خبيثان قريش كشته شده بودند انداخته شدند در چاهي
از چاههاي بدر كه آن چاه پليد وپليد كننده است واين صفت دران چاه از قديم بود كه مردار
وكثيفها دران مي انداختند يا بجهت انداختن مردارهاي اين پليدان پليد شده بود وبود آنحضرت
صلى الله عليه وسلم وقتيكه غالب مي شد بر قومي وفتح ميكرد اقامت مينمود در جاي
جنگ وميدان آن سه شب پس چون بود آنحضرت در بدر روز سيوم امر كرد به بستن پالان
بر شتر سواري پس بسته شد بر وي پالان آنگاه بر شتر روان شد آنحضرت وپيروي كردند

یاران او یعنی صحابه نیز همراه شدند تا آنکه بایستاد آن حضرت بر کناره چاهی پس شروع فرمود
آنحضرت که ندا میکرد مرده‌ها را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان ای فلان پسر فلان
ای فلان پسر فلان آیا شاد و خوشحال میکرد اند شما را که فرمان برداری میکردید خدا و رسول
خدا را و ایمان می‌آوردید پس بدرستیکه ما بتحقیق یافتیم چیزی را که وعده کرده بود پروردگار
ما حق پس آیا یافتید شما چیزی را که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی الآن معلوم گردید
که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدا می‌فرمود حق است و مختار طیبی آنکه در قول آنحضرت
الیس کم استفهام حسرت است برای حسرت و اندوه بطریق استهزا یعنی آیا اندوهناک می‌شوید
و حسرت میخورید بر عدم اطاعت خدا و رسول خدا و یاد میکنید این را که پیغمبر خدا از شما میگفت
که حق تعالی دین اسلام را غلبه خواهد داد و مومنان را نصرت خواهد نمود و دشمنان دین را
ذلیل و خوار خواهد کرد پس گفت عمر ای پیغمبر خدا چه سخن میگوئی از ابدان که نیست جانها
دران یعنی اینها مرده اند و نمی‌شنوند پس سخن کردن با ایشان چیست و چه معنی دارد فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سوگند بخدائی که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست نیستند شما
شنواتر مر چیزی را که میگویم من از ایشان یعنی آنها شنواتر ند از شما و یا برابر اند و در
روایتی چنین آمده است نیستند شما شنواتر از ایشان ولکن جواب نمیدهند ایشان و زیاده
کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را که گفت قتاده از برای جواب استبعاد از
تکلم مرده‌ها و انکار سماع ایشان زنده کرد ایشان را خدای تعالی تا آنکه شنوانید
ایشان را کلام آن حضرت از جهت سرزنش کردن و تهدید نمودن
و حقیر و خوار داشتن و عتاب کردن و انتقام کشیدن و برای اظهار حسرت و پشیمانی و
محقق دهلوی قدس سره در ترجمه مشکوة شریف و مدارج النبوة افاده فرمود که این حدیث

ترجمه در بعض روایات صریح آمده که فرمود یا عتبة بن ربیعه و یا شیبة بن ربیعه و یا امیة بن خلف و یا ابا جهل بن هشام ۱۲ منه

صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع و شعور باموات و حصول علم مر ایشان را بانچه خطاب
کرده می شوند و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود کوفتن نعال مردم
را وقتیکه بر می گردند از دفن وی و همچنین انچه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل
بقیع را آمده که سلام کرد بر ایشان را و خطاب کرد مر ایشان را و گفت سلام باد بر شما ای
اهل دار مسلمانان آمد شما را انچه وعده کرده شده بودید و ما نیز ان شاء الله بشما پیوندیم
بشما چه خطاب با کسیکه نشنود و نه فهمد معقول نیست و نزدیک است که شمار کرده شود
از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر
برادر خود را عبدالرحمن بن ابی بکر بمکه خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت
تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی چنانکه در باب زیارة القبور گذشت انتهی و
باید دانست که منکران سماع اموات جواب داده اند از حدیث مذکور که نص صریح است
در سمع اموات بچند وجه اول انکه سماعت مردگان که در ان حدیث صراحةً مذکور است
از خصائص و معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم است بر لبیب در پرده مباد که جواب این
وجه اظهر است بسه طریق اول آنکه حمل برین مجرد احتمال و تاویل است و حمل نمی توان
کرد بروی تا قائم نشود دلیل بر استحاله سماع وی و پروردگار عز و جل قادر است بران و
سببیه حواس مر ادراک را عادی است و بمجرد خلق باری تعالی است چنانکه در کتب
مقرر شده است کذا فی الترجمه طریق دوم آنکه اگر سمع مذکور از قبیل معجزه معهود
حضرت عمر رضی الله عنه بطریق تعجب و استبعاد سوال نمیکردند کما لا یخفی طریق سوم انکه
علمای محققین بحدیث مذکور در مسئله سوال قبر تمسک نموده اند و ظاهر است که اگر سمع
مذکور از جمله معجزات معهود تمسک مذکور صحیح نمی شد دلیس خلیس فی فتح الباری

شرح صحیح البخاری فی تمسک بهذا الحدیث من یقول ان السؤال یتوجه علی الروح والبدن ورد من قال انما یتوجه علی الروح فقط بان الاسماع یحتمل ان یکون لاذن القلب فلم یبق فیه حجة قلت اذا کان الذی وقع حینئذ من خوارق العادة للنبی صلی الله علیه وآله وسلم لم یحسن التمسک به فی مسئلة السوال اصلا انتهی طریق چهارم آنکه در رساله شرفیه مسطور است که هرگاه سماع کلام احیا بلا علاقه روح با بدن غیر متصور و همچنین تعذیب میت بدون همین علاقه نمیتواند شد و موت در عالم دنیا عبارت است از مفارقت روح از بدن مفارقتی که بسبب آن بدن محتاج بخواب و خورش و دیگر امور ضروریه نباشد لهذا حضرت عمر رضی الله عنه آنکه قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که ما انتم باسمع منهم است معارض کریمه انک لا تسمع الموتی انگاشته چه مراد از ان ثمره سماع است نه نفس سماع از ان حضرت سوال کرد و آنحضرت فی المعنی جواب داد که علاقه روح با بدن بعد موت هم باقی میماند اگرچه مانند علاقه حیات متعارف نمی تواند شد که مقتضی خواب و خور و موجب دیگر حوائج گردد مگر همین قدر که ترتب سماع و عذاب بران تواند شد در کتاب نووی در ذیل شرح حدیث ما انتم باسمع منهم مذکور است یحمل سماعهم علی ما یحمل سماع الموتی فی احادیث عذاب القبر وذلک باحیاءهم او باحیاء جزء منهم یعقلون و یسمعون فی وقت یرید الله تعالی هذا کلام القاضی وهو الظاهر المختار یقتضیه احادیث السلام علی القبور انتهی وجه دوم آنکه حدیث مذکور از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام نیست بلکه مقصود از ان عبرت زندگان و حسرت کافران است پوشیده نماند که جواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین طور که ایشان از شما زیاده تر می شنوند یا برابر شما سمع میکنند شهادت دارد از آنکه حدیث مذکور بر عبرت و حسرت محمول کرده نمیشود زیرا که درین صورت ظاهر آن بود که میفرمودند که برای عبرت

شما وحسرت کافران خطاب میکنم ونیز منافی اوست مولکد فرمودن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جواب را بالقسم چه درین وقت هیچ احتیاج قسم نبود وفی المرقاة شرح المشکوة
واجابوا عن هذا الحدیث تارة بان تلک خصوصیة صلی الله علیه وسلم معجزة وزیادة
حسرة علی الکافرین اقول یرده ان الاختصاص لا یصح الا بدلیل وهو مفقود ههنا
بل السؤال وجوابه ینافیانه وتارة بانه ضرب المثل اقول ویدفعه جوابه صلی الله علیه
وسلم وجه سوم آنکه در روایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ثابت شده که وقف النبی
صلی الله علیه وسلم علی قلیب بدر فقال هل وجدتم ما وعد ربکم حقا ثم قال الآن یسمعون
ما اقول پس از قید الآن لائح می شود که شنیدن کفار مخصوص است بوقت خطاب حضرت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایشان را وبلا شبه برین تقدیر سمع کفار از قبیل معجزه خواهد بود
تقریر جواب آنکه مراد از تقیید فرمودن آنحضرت سمع کفار را بقید الآن آنست که الکنون که پرده
برافتاد وکفار عذاب خدا را معاینه کردند بر ترک اطاعت خدا ورسول خدا حسرت تهامی خورند
وتمنا میکنند که مسلمان میبودند بلا تکلف مقوله طیبه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را می شنوند
وشکی نیست در آنکه رفع حجاب ومشاهده عذاب همه کفار را در عالم برزخ تا قیام قیامت روی میدهد
اصلا خصوصیتی بکفار بدر ندارد پس سمع نیز ودر حق همین کفار در ان عالم متحقق خواهد شد
تایید میدهد اینرا قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اولا مذکور شد وآیت کریمه انکم [illegible] الله ورسوله
کما لا یخفی علی المتدرب وازینجا هویدا شد که از قید مذکور وقت تخاطب آنحضرت با کفار
بدر اراده کردن خلاف سیاق حدیث شریف است هذا ما ظهر لی الآن ولعل الله یحدث
بعد ذلک امرا وبما القینا علیک ظهر ان ما توهمه بعض المتعصبین من ان ما روی ابن عمر رضی الله
عنهما مقید بکلمة الآن وهو الوقت الذی خاطبهم النبی صلی الله علیه وسلم فیه فهذا التقیید یفید ان

وجه سوم

ما نحن كان مختصا بذلك الوقت معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يفيد عمومه انتهى حمالا
سبيل له الى الرشاد كما لا يخفى على اهل السداد واما ما ظنه ذلك البعض من ان فى قوله صلى الله
عليه وسلم لما اقول لهم ولا التيين على الاختصاص الاول لام الاختصاص الداخلة على الموصول
والثانى بناء اقول للواحد المتكلم انتهى فلا يخفى ما فيه فانه لما بين مما سبق من الاجوبة الدقيقة
التعميم المبطل للاختصاص فامتنع حمل اللام عليه واما ذكر الواحد المتكلم فلبيان للواقع وتحصيل
لمطابقته بالسؤال فانه لما سال عمر رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم وخاطبه بقوله يا رسول الله
ما تكلم من اجساد فافاد صلى الله عليه وسلم فى الجواب بناء المتكلم الواحد فانقطع عرق التخصيص
واستحكم اصل العموم وجه چهارم آنكه قول حضرت قتاده رضى الله عنه احياهم الله حتى اسمعهم
قوله الخ اول ست بر اختصاص جواب ازين وجه ظاهر ست زيرا كه هر گاه شنيدن ابدان
بلا ارواح مستبعد بود پس قتاده حال واقعى را بيان كردند كه او سبحانه جل شانه
ايشان را زنده گردانيد يعنى ارواح را در اجساد كفار اعاده نمود تا كلام تهديد انجام
بشنوند و داغهاى حسرت بخورند و شبهه نيست در آنكه همه كفار براى چشيدن ذائقه
عذاب در عالم برزخ زنده مى شوند و اين زندگى بطوريكه براى ادراك كيفيت عذاب كافى
باشد على الدوام تا بعث باقى مى ماند پس از تاويل حضرت قتاده اصلا تخصيص بكفار بدر
مستفاد نمى شود و احياى مذكور از قبيل معجزات نيست آرى اگر ايشان احيات حسى دست
ميداد قطعا در معجزه معدود مى شد فى فتح البارى اراد قتاده رضى الله عنه بهذا التاويل الرد على
من انكر انهم يسمعون انتهى وبما تلونا عليك ظهر ان ما زعمه رئيس المتفننين من انه لما فهم قتاده
هذا التخصيص من نظم الكلام زاد ايضاحا وصرح بقوله احياهم الله الخ وعجبا من الذى يقول
ان ذلك الاحياء لم يكن مختصا بالنبى صلى الله عليه وسلم فلعل ذلك القائل يظن احياء الاموات

عروق

پدر

آلتبار

امرا سیما حتی یحکم بعموم ... حیات قال تولا غریبا و حفاظا خلافا ... سنجاو سالک سلکها

فتیها تم بقوله الحنیف حملا صریح و تعالی غیر صحیح فی الضعف ولا تتبع الهوی بلکه احوال

پس ماندگان خیر و هم خوشوقت می‌شوند قال الله تعالی ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم

من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون توضیح مقام آنکه حق سبحانه وتعالی در حق شهدای

احد در سورهٔ آل عمران ارشاد فرموده. لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء

عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من

خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله لا یضیع

اجر المؤمنین یعنی مرده گمان مکن کسانی را که کشته شدند در راه خدا ابن عباس رضی الله

عنهما نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم صحابه را فرمود که چون برادران

شما روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز جای

داده در بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از نهر فردوس آب خورند

و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایهٔ عرش آویخته

ایشان میگویند خداوندا خبر ده یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا

رغبت ایشان بجهاد زیاده گردد حق سبحانه وتعالی برای تعریف حال ایشان

تشریف این آیه ارزانی فرمود ونیز مروی است که پدر جابر انصاری رضی الله عنه که از

شهدا بود از حق تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم

... گفت خدایا ... رفته گان از رجوع ممنوع باشند

... یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهدا

... بدان معنی که هر سال ثواب

مژده بدیشان میرسد یا فناک ایشان را نزد روزی داده میشوند از میوه های بهشت شادان
بآنچه عطا کرده است خدا بایشان از فضل خود که آن دولت خوشنودی حق است و عطای
ورای آن متصور نیست و بعضی گویند که چون جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوقی پدید آید
ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانید نیز ذوق ایشان باکنت پس از آن
منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آن است و بحسب واقع ابتهاجی زیاده
از وصول بمقام وصال و متلذذ شدن تر از نظر بجمال وجه کریم نمی تواند بود شعر

نهایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست — می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم

خوشوقت می شوند بسبب آنانکه هنوز بایشان نپیوسته اند از پس ایشان بسبب آنکه
هیچ ترس نیست برایشان از آنچه در پیش خواهد آمد و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت
دنیا و آنچه در وی بگذارند خوشوقت می شوند بنعمت خدا یعنی ثواب اعمال و فضل او و دیگر فرح
دارند بشهدا بآنکه خدا ضایع نمیکند مزد مؤمنان را کذا فی التفسیر الحسینی

فائده

مختار محققین آنست
که شهدا بالفعل زنده اند بحیوة روحانی و ارواح ایشان رکوع و سجود بجا می آرند زیر عرش
تا قیامت و بعضی بحیوة جسمانی می گویند و ایشان دو فرقه اند فرقه می گویند که ابدان ایشان
بسوی آسمان صعود میکنند و سعادتهای وافر و کرامتهای متکاثر بایشان عنایت می شود
و فرقه میگویند که ابدان شهدا در زمین زنده اند و بانواع عنایات رحمت حاصل میکنند
در پرده مباد که مزعوم این هر دو فرقه خلاف مشاهده و بعید از تحقیق است و در مدارج النبوة
مندرج است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شان شهدای احد بخصوص بعد از ورود وارد
که در فضل مطلق شهدا است وارد شده فرمود که چون ایشان بآن عالم انتقال نمودند در
ارواح ایشان را در جوف مرغان سبز و هر روز آن مرغان بلب جویهای بهشت می آیند

وازآبهای آن می‌آشامند و از میوهای بهشت میخورند و در منازل و خانهای بهشت و
در بستانها و گلستانها سیر می‌نمایند و بعد از آنکه از سیر بهشت فارغ میشوند بسوی
قنادیل طلا که آویخته شده اند بساق عرش بازمیگردند بالجمله انکار سماع و ادراک اموات اگر
کفر نباشد در الحاد بودن از شبه نیست تم بکلماته الطیبه و نیز مولانا صاحب رح [illegible]
فرموده اند که کسی صاحب باطن و صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شده
چیزی از باطن اخذ میتواند کرد و تحقیق این مقام مفصلا در کتب حضرات صوفیه قدس سرهم
معاینه باید کرد و بیان اجمالی در بحث مسئله استمداد مذکور خواهد شد و حضرت سید المتکلمین
مرشد السالکین مولانا رشید الدین خانصاحب مرحوم مغفور در جواب بعضی سوالات تحریر کرده
که چون سماع کلام احیا در حق اموات از احادیث معتبره ثابت است پس در حق کاملین بطریق
اولی ثابت باشد و هر که قائل باشد که میت سماع و ادراک ندارد این عقیده خلاف
عقیده صحابه و تابعین و ائمه است پس باید دانست که قاضی ناصر الدین بیضاوی در تفسیر کریمه
و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات یعنی و مگوئید در حق کسیکه کشته شود در راه
خدا که ایشان مرده اند می نویسد و فیها ای فی الآیة دلالة علی ان الارواح جواهر قائمة
بانفسها و هذا ما اختاره الفلاسفة والمحققون من اهل الاسلام واما القول بان الارواح
اجسام لطیفة ساریة فی الابدان کسریان الماء فی الورد و النار فی الفحم والدهن فی السمسم
تفرد به بعض المتکلمین مغایرة لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکة لان البدن تضعف
وقت الموت وضعفه لا یقتضی ضعف النفوس بل النفوس تقوی وقت النوم فتشاهد
الاحوال وتطلع علی المغیبات فاذا کان ضعف البدن لا یوجب ضعف النفس فهذا یقوی الظن
فی ان موت البدن لا یستعقب موت النفس ولان کثرة الافکار سبب لاستکمال النفس بالمعارف

لاالٰهیه وهو غایة لکمال النفس فما هو سبب لکمال النفس فهو سبب لنقصان البدن وهذا القوی الظن
فی ان النفس لاتموت بموت البدن ولان احوال النفس علی ضد احوال البدن وذلک لان
النفس انما تفرح وتبتهج بالمعارف الالهیة والدلیل علیه قوله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب
وقال صلی الله علیه وسلم ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی ولاشک ان ذلک الطعام والشراب
لیس الاعبارة عن المعرفة والمحبة والاستنارة بانوار عالم الغیب وبالجملة فالسعادة
النفسانیة کالمضادة للسعادة الجسمانیة فکل ذلک یشعر ان النفس مستقلة بذاتها ومتی کان
کذلک وجب ان لاتموت النفس بموت البدن هکذا فی التفسیر الکبیر تفصیل مقام آنکه بعضی
از ملیین میگویند که ارواح اجسام لطیفه اند ساری در بدن مانند سریان آب در ورد و آتش
در انگشت و روغن در کنجد و ثابت می کنند جسمیت ارواح بدو دلیل یکی آنکه در آیات و
احادیث اوصافی که از لوازم و خصایص جسم است برای ارواح مثبت شده مانند توفی و قبض
و ارسال و امساک و تنعیم و تعذیب و افراج و تنازل و خروج و انتقال و آمد و رفت کردن در عالم
برزخ و خوردن و نوشیدن و سیر کردن و نطق کردن و شناختن و عدم شناختن دوم آنکه
ارواح ادراک می کنند ذات خود را و معقولات را و شکی نیست در آنکه ادراکات و علوم اعراض
اند پس اگر قائل شویم که ارواح اجسام نیستند بلکه اعراض اند لازم آید که عرض قائم شود بعرض
و بطلان این قیام در علم کلام مبین شده و محققان اهل اسلام و فلاسفه اختیار کرده اند که
ارواح جواهر مجرد اند و محل ادراک و شعور را از ذاتیات ارواح است که گاهی از ان منفک نشود
و احوال ارواح مغایر و مباین احوال ابدان است چرا که بدن وقت موت ضعیف و مضمحل
می شود و روح را قوت و اشتعال رو میدهد و هنگام خواب بدن را تعطل مستولی میگردد
و نفس مشاهده میکند امور عجیبه غریبه را و بعد موت بدن خراب و متعفن میشود و ادراکات

نفس را صورت ترقی نمایان میکند الی ما لا نهایة له و در تفسیر عزیزی مرقوم است که جان
آدمی هر چند در شدائد و مصائب گرفتار شود به حفظ الهی محفوظ است شکسته شدن و فنا پذیرفتن
آن از محالات است و لهذا در حدیث شریف وارد است انما خلقتم للابد یعنی جان آدمی که
در حقیقت آدمی عبارت از آن است ابدی است هرگز فنا پذیر نیست و آنچه در عرف مشهور است
که موت هلاک جان میکند محض مجاز است نهایت کار موت آنست که جان از بدن جدا
شود و بدن بسبب نا یافت مربی و محافظ از هم پاشد و الا جان را فنا متصور نیست و اثبات
عالم برزخ و امکان حشر و نشر مبنی بر همین مسئله است و درین سوره نیز از همین ادله معاد
ثابت فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از دو چیز است جان و بدن جزو
اعظم او جان است که تبدل و تغیر دران راه نمی یابد و بدن بمنزله لباس است که در حالت
بدن در شکم مادر رنگی دیگر داشت و بعد از برآمدن از شکم تا آخر سن طفولیت رنگی دیگر
و در جوانی و پیری اختلاف بسیار در وی راه می یابد پس جزو اعظم او که جان است و شعور
و ادراک و تلذذ و تالم خاصه او ست چون فنا قبول نکرد و در دست محافظانی که از جنود
جناب کبریا بر آن گماشته شده مقبوض ماند در جمع اجزای بدن و اعادهٔ تالیف دیگر
آنها بهمان شکل و صورت چه استبعاد ماند که باشد آن از ابتدا تا انتهای عمر بارها اتصاف
کرده می شود انتهی و فی التفسیر الکبیر التحقیق ان الانسان جوهر و هو الفعال و هو الدراک و هو
المؤمن هو المطیع و هو العاصی و هذه الاعضاء آلات و ادوات له فی الفعل فاضیف الفعل
الی الآلة فی الظاهر و فی الحقیقة یضاف الی ذلک الجوهر انتهی یعنی تحقیق همین است که انسان عبارت
است از جوهری یعنی نفس نه از بدن و صفت ادراک و فعل و اطاعت و ایمان و عصیان بالذات
برای نفس ثابت است و همه اعضا آلات و وسائل افعال او هستند و فی شرح المشکوة للمحقق الدهلوی

بس سره قد ثبت فی الدین ان الروح باقیة ولها علم وشعور بالزائرین و للارواح الکمل قرب مکان
من جناب الحق تعالی کما کان فی الحیوٰة انتهی و فی شرح الصدور ذهب اهل الملل من المسلمین وغیرهم
الی ان الروح تبقی بعد موت البدن لقوله تعالی کل نفس ذائقة الموت والذائق لا بد ان یبقی
بعد المذوق و ما تقدم فی هٰذا الکتاب من الآیات و الاحادیث فی بقائها و تصرفها و تنعیمها و تعذیبها
الی غیر ذالک دال علیه و علی هذا فهل یحصل لها عند القیٰمة فناء ثم تعاد یدل علیه ظاهر قوله تعالی کل من
علیها فان او لا بل یکون من المستثنین فی قوله تعالی الا من شاء الله قولان حکی السبکی فی
تفسیره المسمی بالدر النظیم قال الاقرب انها لا تفنی و انها من المستثنین کما قیل فی الحور العین انتهی
یعنی در شریعت حقه ثابت شده که روح را بقا است ابدی و او را علم و شعور بزیارت کنندگان
حاصل میشود و مر ارواح کاملان اقرب منزلت در جناب حق تعالی متحقق چنانکه علو شان در
زندگانی دنیا حاصل بود و مختار ملیین و فلاسفه اینست که روح بعد موت بدن باقی می ماند و
آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت یعنی هر جان چشنده مرگ است دلالت واضحه دارد بران زیراکه
چشنده چیز را ضرور است که باقی ماند بعد چشیدن آن چیز و آیات و احادیث که از آنها تصرف
بقا و تنعیم و تعذیب روح ثابت شده دلالت می کند بر بقای آن و اختلاف است در آنکه در قیامت
روح را فنا خواهد شد یا علی حالها باقی خواهد ماند از ظاهر آیه کریمه کل من علیها فان فنای روح
مستفاد می شود لکن اقرب بصواب اینست که روح را در قیامت نیز فنای نیست و مندرج
است در ذیل اشیای که او تعالی شانه آنها را در آیه کریمه الا من شاء الله از لحوق فنا
استثنا فرموده و مؤید اوست آنچه در بدور سافره از بحر الکلام منقول شده که مختار اهل سنت
و جماعت اینست که هفت چیز اند که آنها در قیامت فنا نخواهند شد عرش و کرسی و لوح و قلم
و بهشت و دوزخ و روح الارض هرگاه مانند تباشیر صبح روشن شد که انسان در حقیقت

عبارت ہست از روح کہ جوہری ست قائم بذات و صفت ادراک و شعور و سمع بذاتہ او را حاصل
و حاشا کہ او را افناد ہلاکت طاری شود پس انکار شنیدن ارواح سلام و کلام احیا
و شناختن ایشان و جواب دادن سلام ایشان از پایہ اعتبار و عقبا و ساقط ست و علیہ
جمہور الصحابۃ والتابعین و بہ نطقت الآیات والسنن و علی ہذا تخصیص الشہداء لاختصاصہم
بالقرب من اللہ و مزید البہجۃ والکرامۃ فالظاہر ان الحیوۃ الروحانیۃ المستبعۃ لادراک اللذۃ والالم
مشترک فی الجمیع فما وجہ تخصیص الشہداء بہا و حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ
در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب افادہ فرمودند کہ تمام اہل سنت و جماعت رحمہم اللہ
تعالی اعتقاد دارند بہ ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مر سائر اموات را انتہی و قال الامام
حجۃ الاسلام الامام الغزالی رحمہ اللہ ان الروح اذا فارقت البدن یعنی تحقیق روح حین
جدا می شود از بدن تحمل القوی الوہمیۃ بتوسط القوی النطقیۃ یعنی بر می دارد قوت وہمی
را بواسطہ قوت نطقی فیکون ح مطالعۃ للمعانی المحسوسۃ لان تجردہا من ہیئات البدن
غیر ممکن یعنی پس می باشد روح درین وقت آگاہ شوندہ برای معانی محسوسہ زیرا کہ
خالی شدن روح از جمیع ہیأت بدن بطوریکہ ہیچ گونہ تعلقی و خصوصیتی بآنہا باقی نماند
ممکن نیست و ہی عند الموت شاعرۃ بالموت و بعد الموت متخیلۃ نفسہا و تتصور جمیع ما کانت
تعتقد و حال الحیوۃ یعنی و روح نزدیک مرگ شعوری بہ مرگ می دارد و پس از مرگ خیال
میکند ذات خود را و تصور میکند ہمہ آن چیز را کہ اعتقادی بدان در حالت زندگانی دنیا داشت
و صدر الدین شیرازی تلمیذ میر باقر داماد در اسفار اربعہ بعد نقل این کلام گفتہ ہذا الکلام
صحیح برہانی ثابت بالبرہان القطعی با جملہ سماع میت وا و عبارت ست از روح کہ بعد
مفارقت از بدن طاری شدن لکن تعلقی بدان دارد کہ مناط شناختن زائران و

کلام وسلام زندگان برہان تعلق ہست با حادیث بسیار کہ قدر مشترک آنہا بمرتبہ تواتر معنوی رسیدہ ثابت است بعین خرگران احادیث رسالہ ضخیمی میخواہد لہذا بر تعداد انواع احادیثیکہ دلالت بر سمع میت می کنند اکتفا می کنم پس پوشیدہ نماند کہ انواع احادیث سماع اموات نیست اول حدیث قلیب بدر قلیب بفتح قاف و کسر لام وسکون یای تحتانیہ و بای موحدہ بمعنی چاہ و تفصیل این مقام بوجہ اتم مبین شدہ فتذکر کہ علما ازان حدیث استدلال بر سماع میت نمودہ اند ومنکران را بحد سکوت رسانیدند وانکار حضرت ام المومنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا را قبول نداشتہ اند چنانکہ در فتح الباری وغیرہ شروح بخاری ودیگر شروح حدیث موجود تفصیل این مقام عنقریب لائح خواہد شد فانتظرہ مقتنا دوم احادیث معرفۃ المیت لمن یغسلہ ویجہزہ وسماعہ ما یقال فیہ وما یقولہ الجنازۃ مارۃ یعنی شناختن میت کسی را کہ غسل میدہد تجہیز او میکند وشنیدن میت سخنی را کہ گفتہ شود در حق او وشنیدن احیا کلام میت را وحال آنکہ جنازہ گزرندہ است روی احمد وابن ابی الدنیا والطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال المیت یعرف من یغسلہ ویحملہ ومن یکفنہ ومن یدلیہ فی حفرتہ یعنی بتحقیق مردہ میشناسد کسی را کہ او را غسل میدہد وبر میدارد او را وکفن میدہد وی را ودخل میکند او را در قبر وروی ابن ابی الدنیا عن بکر بن عبد اللہ المزنی قال بلغنی انہ ما من میت یموت الا وروحہ فی ید ملک الموت فہم یغسلونہ ویکفنونہ وہو یری ما یصنع اہلہ فلو یقدر علی الکلام لنہاہم عن الرنۃ والعویل یعنی ہر میت کہ می میرد روح او در دست ملک الموت میباشد پس مردمان غسل میدہند او را وکفن میدہند او را و وی می بیند چیزی کہ میکنند اہل او پس اگر میت را قدرت بر کلام میبود ہر آئینہ باز میداشت ایشان را از نوحہ کردن وآواز نمودن وفی بعض الرسائل مردہ را قبل از دفن نیز چہ حال پس ماندگان میباشد می بینند وغسل دہندہ ودفن کنندہ را

می‌شناسند کما فی الاحیاء عن عمرو بن دینار قال ما من میت یموت الا وهو یعلم ما یکون فی اهله
بعده وانهم لیغسلونه ویکفنونه وانه لینظر الیهم وقال ابو سعید الخدری رضی الله عنه سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المیت یعرف من یغسله ومن یدلیه فی قبره وبعد از دفن
حال پس ماندگان را بلا واسطه نمی‌دانند مگر بواسطهٔ ملائکه و دیگر مردها چنانچه در بعض کتب
معتبره مذکور است که بعد مردن ملاقات مردها باهم می‌شود و یکی از دیگری حال پس
ماندگان از اقارب و اغیار دریافت میکند انتهی و بروایت شیخین از ابو سعید خدری رضی الله
عنه ثابت شده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وقتیکه نهاده میشود جنازه یعنی
میت بر نعش پس برمیدارند او را مردان بر گردنهای خود پس اگر باشد میت نیکوکار میگوید
پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده‌ام و اسناد قول بجنازه که جثه میت است
بطریق مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را در آن حالت بجثه فرستاده باشند
و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنها که برمیدارند ای وای وای کجا
میبرید او را می‌شنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بمقتضای
تکلیف ستر و کتمان آن از وی مطلوب تا ایمان بغیب باشد و اگر می‌شنید آدمی آنرا
هلاک میشد بجهت دهشت و ترس کذا فی الترجمه و بروایت ابن ابی الدنیا از عمر بن خطاب
رضی الله عنه ثابت شده که هر چیز سوای آدمی و جن کلام میت را می‌شنود پس میگوید ای برادران
وای برادران و جنازه من در فریب ندهد شما را دنیا همچنانکه در فریب انداخت مرا و بازی
نکند زمانه بشما همچنانکه بازی کرد بمن بگذاشتم مال دنیا برای وارثان خود و روز قیامت
حساب آن بر من است و حال آنکه شما پس جنازه من می‌روید و می‌خوانید مرا کذا فی شرح
الصدور رد سوم احادیث سلام کردن بر میت و جواب سلام ایشان توضیح این مقام سیزد

قلم زد شود چهارم حدیث ادراک المیت لمن یزوره جلال الدین سیوطی برای اثبات این دعوی بابی مستقل منعقد

کرده حیث قال باب زیارة القبور و علم الموتی بزوارهم ورؤیتهم لهم و حدیثهای متعلق این باب پیش

ازین بیان کرده ایم فقط بر تصحیح جمیع احادیث دال بر شنیدن میت خفق نعال تحقیق مقام مبسوطا

سابقا بقلم حواله نموده ایم فقط ذکر سوای این انواع بسیار احادیث اند که دلالت صریحه دارند

سماع و ادراک میت از انجمله هست حدیثی که دلالت میکند بر آگاه شدن مردگان از احوال

زندگان علی ما شاء الله سبحانه و سیوطی بابی مستقل برای اثبات این مطلب منعقد نموده حیث

قال باب عرض اعمال الاحیاء علی الموتی بروایت انس بن مالک رضی الله عنه ثابت شده که

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم و عشائرکم من الاموات فان کان

خیرا استبشروا و ان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تمتهم حتی تهدیهم یعنی بدرستیکه عملهای شما پیش میشوند

بر نزدیکان و گروهی شما که مرده اند پس اگر آن عمل نیک می باشد خوش میشوند ازان و اگر

بد باشد دعا میکنند که خداوندا میران ایشان را تا آنکه هدایت نمائی ایشان را و بروایت طیالسی

از جابر بن عبد الله رضی الله عنه بثبوت پیوسته که فرمود رسول خدا علیه الصلوة والثناء در حقیقت

اعمال شما پیش میشوند بر گروه ها و نزدیکان شما در قبور ایشان پس اگر اعمال نیک باشند شاد

میشوند ازان و اگر بد باشند دعا میکنند که خداوندا الهام کن ایشان را و در دلهای ایشان

القا کن که عمل کنند بفرمان برداری تو و اخرج ابن ابی الدنیا والاصبهانی فی الترغیب عن ابی هریرة

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تفضحوا امواتکم بسیئات اعمالکم فانها تعرض علی

اولیائکم من اهل القبور و از انجمله هست حدیثی که دلالت میکند بر ایذا یافتن میت از چیزی که ایذا میدهد

ازان زنده و این ادل هست بر آنکه میت را شعور و ادراک و سمع باقی میماند و سیوطی بابی مستقل برای

اثبات این مدعی منعقد کرده حیث قال باب تأذی المیت بما یبلغه عن الاحیاء من القول فیه

والنهي عن سبه واذاه اخرج الديلمي عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يؤذيه
في قبره ما يؤذيه في بيته يعني ميت را ايذا ميرسد در قبر خود از چيزي كه ايذا ميرسد او را در خانه خود روايت
ابونعيم وابن منده و از ابوهريره رضي الله عنه ثابت شده كه فرمود پيغمبر ما عليه الصلوة والتحية كه
دفن كنيد مردگان خود را ميان قبور صالحين چرا كه ميت ايذا مي يابد از همسايه بد همچنانكه
ايذا مي يابد زنده از همسايه بد. واخرج البخاري عن عائشة رضي الله عنها قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الى ما قدموا يعني دشنام مدهيد مردگان را چه ايشان
رسيدند بسوي اعماليكه پيش ساختند و بروايت سعيد بن منصور از ابن مسعود رضي الله
عنه ثابت شده كه گفت بيزارم از ايذا دادن ميت همچنانكه بيزارم از ايذا دادن زنده
صحح احمد و اخرج ابو داود عن عائشة رضي الله عنها كسر عظم الميت ككسره حيا قال السيوطي
في شرحه زاد في جزء من حديث ابن منيع عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خرجنا مع
جنازة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا جئنا القبر اذا هو لم يفرغ فجلس النبي صلى الله عليه وسلم
على شفير القبر فاخرج الحفار عظما ساقا او عضدا فذهب ليكسرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تكسرها
فان كسرك اياه ميتا ككسرك اياه حيا ولكن دسه في القبر فاستفدنا من هذا سبب الحديث انتهى وفي
ترجمة المشكوة شكستن استخوان مرده همچو شكستن استخوان اوست در حالت زندگي ابن عبد البر گفته
كه از ينجا مستفاد ميگردد كه ميت متألم ميگردد بجميع آنچه متألم ميگردد بدان زنده و لازم اينست
كه متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ ميشود بدان زنده انتهى تنبيه نبّه عليك ان شراح الحديث اختلفوا
في تعيين معناه فذهب بعضهم الى ان المراد كسر عظم الميت ككسره حيا في الاثم ويعضده ما رواه ابن
ماجه عن ام سلمة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كسر عظم الميت ككسر عظم الحي في الاثم وذهب بعضهم
توجهوا الى ان المقصود كسر عظمه ككسر عظم الحي في التقبيح والتوهين قال الطيبي في هذا الحديث اشارة

تنبيه

الى انه لا يهان ميتا كما لا يهان حيا وفى الكتب الفقهية فى كسر عظم الميت تقبيح لصورته واهانة له وجم غفير

ذهبوا الى ان المراد كسر عظم الميت ككسر عظمه حيا فى التالم والتاذى قال ابن عبد الملك وابن

عبد البر يستفاد من هذا الحديث ان الميت يتالم بما يتالم به الحى قال ابن حجر ومن لوازمه ان

الميت يستلذ بما يستلذ به الحى ويؤيده ما اخرج ابن ابى شيبة عن ابن مسعود رضى الله عنه قال اذى

المومن فى موته كاذاه فى حياته وما اخرج سعيد بن منصور عن ابن مسعود انه سئل عن الوطى على القبر قال

كما اكره اذى المومن فى حياته فانى اكره اذاه بعد موته كذا فى شرح الصدور وما اخرج احمد عن

عمرو بن حزم قال رانى النبى صلى الله عليه وسلم متكيا على قبر فقال لا تؤذ صاحب هذا القبر او لا تؤذه

كذا فى مشكوة المصابيح قال الشيخ الدهلوى لعل المراد ان روحه تكره الرضى بالاتكاء على قبره لتضمنه

اهانة واستخفافا ويعضده ما فى الميزان للشعرانى من انه قال الشافعى واحمد يجوز تقليم اظفار الميت وقال

ابو حنيفة ومالك لا يجوز قال الاول مخفف والثانى مشدد ووجه الاول ان ذلك من جملة النظافة

المامور بها العبد فى دار الدنيا مع كونه لا يولم الميت ووجه الثانى ان فى ذلك تصرفا فى بدن الميت

ولم يصرح الشارع فيه بامر فكان تركه مقدما على فعله انتهى فقوله لا يولم الميت مشعر بان ما يكون

مولما للميت لا يجوز فعله للاحياء وهذا نص على ادراك الميت وشعوره وما فى مرقاة المفاتيح لا شك

ان ارواح الاموات تتالم من المؤذيات وتفرح من اللذات فى البرزخ كما كانت فى الدنيا اذا

وعيت هذا فاعلم اولا ان اتباع السواد الاعظم والجم الغفير لا مرية فى وجوبه فحلم من ذلك الحديث ..... ذالك

ان للميت شعورا وادراكا واحساسا وان هذا الاصل لنا وثانيا ان يبقى ذلك الحديث على اطلاقه

ولم يقيد بقيد دون قيد فيشمل جميع محتملاته من ان كسر عظم الميت ككسر عظمه حيا فى التالم والتاذى

والاهانة وتقبيح الصورة ووزر الاثم للكاسر ولا شك فى ثبوت الشعور للميت حينئذ ايضا ومن ههنا سقط

ان ما خيله بعض المتعسفين من ان الاستدلال بقوله صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت ككسره حيا على حس الميت

مشعور بانه لو لم يكن له حس لم يثبت له التألم فكيف يصح التشبيه بين الكسرين حينئذ لانا نقول
ان اردتم ان المراد به ان كسر عظم الميت ككسر عظم الحي من جميع الوجوه فليس بشيء لانه يلزم منه
ان يجب على الذي كسر عظمه من القصاص ما يجب على كاسر عظم الحي وهذا باطل فتعين ان
المراد ليس بذلك وانما المراد ان كسر عظم الميت اثم كما ان كسر عظم الحي اثم لانه يجب ان يحترم
صورته ويعظموه كما يعظمونه في الحيوة وبهذا فسره الشراح حيث قالوا وفي الحديث دلالة
على تعظيم الميت كما كان في حياته ولهذا صرح العلماء بان الايلام لا يتحقق في الميت انتهى ملخصا
ما ينبغي ان لا يلتفت اليه السمع فالنصف وكن من المنصفين حتى يأتيك اليقين توضيح تمام آنكه در آن
حديث اختلاف كرده اند در تعيين معنى حديث پس بعضى ميگويند كه مراد آنست كه شكستن استخوان
مرده مكروهست همچنانكه شكستن استخوان زنده گناهست و مؤيد اوست آنچه بروايت ابن ماجه از ام سلمه ثابت شده كه فرمود
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم شكستن استخوان مرده مانند شكستن استخوان زنده است در گناه و
فرقه ميگويند كه مقصود آنست كه در شكستن استخوان مرده اهانت ميت و تقبيح صورت است او
ومختار اكثر محققين آنكه در شكستن استخوان مرده ايذا و رنج و درد بميت حاصل ميشود ابن الملك
وابن عبد البر تصريح كرده اند كه ازين حديث ظاهر ميگردد كه ميت درد ناك مي شود چنانكه
درد ناك مي شود زنده و از چند احاديث و اخبار تائيد اين مدعى نمايان ميگردد از انجمله است
آنچه بروايت ابن ابي شيبه از ابن مسعود رضي الله عنه ثابت شده كه ايذاى مسلمان در حالت موت
مانند ايذاى اوست در حالت حيات و از انجمله است بروايت سعيد بن منصور ثابت شده كه
شخصي از ابن مسعود رضي الله عنه پرسيد كه آيا ماليدن قبر روا است فرمودند كه مكروه ميدانم ايذاى
مسلمان ميت همچنانكه مكروه مي دانم ايذا دادن مسلمان زنده و از انجمله است آنچه روايت نموده
احمد بن حنبل از عمرو بن حزم گفت كه ديد مرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم تكيه كننده بر قبرى پس فرمود

که ایذا میدهد صاحب این قبر را یا فرموده که ایذا مده او را این شان دیگری است محقق دهلوی قدس سره
افاده فرموده که شاید مراد آنست که روح مرده راضی نمیشود به تکیه دادن بر قبر او و مکروه
میدانند این را چه درین انگار ذلت و اهانت میت است و ازانجمله است آنچه در میزان شعرانی
مذکور است که نزد امام شافعی و احمد بن حنبل تراشیدن ناخنهای میت جائز است زیرا که
بجهت آن نظافت و طهارت مرده حاصل میشود و او را هیچگونه ایذا و رنج نمیرسد
و نزد امام ابوحنیفه و مالک تراشیدن آنها جائز نیست چه این تصرف است در بدن میت
و شارع بآن امر نفرموده پس ترک وی اولی باشد بر قطعی مستحب نیست که جواز تراشیدن
ناخنهای میت بجهت عدم ایذا مشعر است بآنکه هر چه مرده را ایذا دهد مانند شکستن استخوان
البته ممنوع است ارتکاب او چنانکه لا یخفی و ازانجمله است آنچه در مرقاة مذکور است که
شک نیست در آنکه ارواح مردگان در عالم برزخ اند و دردناک می شوند از اشیای
موذیه که از زندگان در حق موتی بظهور انجامد و شادان و فرحان می شوند ازان عالم از
اشیای لذیذه که از احیا در حق ایشان ظاهر گردد هر گاه اینهمه بیان ذهن نشین شد پس درین
نباید که شبهه نیست در آنکه پیروی جمهور واجب است و سابقاً مسلک جمهور در معنی حدیث
مذکور مبین شد پس درین صورت ازان حدیث مانند روشنی صبح ظاهر میشود که میت را شعور
و ادراک حاصل است و هو المطلوب و نیز پوشیده مباد که ممکن است که حدیث مذکور را
از قید ذات و یا احتمالی از احتمالات مقید نسازند بلکه او را مطلق و عام گذارند تا حیثیت مردگی
شامل ماند همه احتمالات را که مذکور کردیم پس برین تقدیر حاصل حدیث آنکه شکستن استخوان
مرده ایذا او اهانت و گناه و قبح صورت دست میدهد و ظاهر است که بر تقدیر تعمیم
اطلاق نیز شعور و ادراک میت متحقق میشود القصه از جمیع ما سبق وحق هویدا شد که مرده

آنچه بعضی کبرا ان زعم کرده اند که از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسر عظم المیت ککسره حیا
استدلال آورده اند که شود و میت با نیشتر که اگر میت را احساس و رنج ثابت نشود و چگونه مشابهت
میان شکستن استخوان مرده و شکستن استخوان زنده متحقق گردد خطای است صریح چه اگر مقصود تشبیه
که در جمیع امور شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است پس لازم می آید که از
شکستن استخوان مرده نیز قصاص لازم آید همچنانکه واجب می شود قصاص از شکستن استخوان
زنده و این باطل است پس متعین شد که مراد تشبیه است که شکستن استخوان مرده گناه است همچنانکه
شکستن استخوان زنده گناه است چرا که واجب است تحسین صورت میت و در صورت شکستن
استخوان وی تقبیح صورت لازم می آید و موید اوست آنچه بعضی شراح حدیث تعبیر کرده اند
که حدیث مذکور دلالت میکند تعظیم میت مثل تعظیم او در زندگی ولهذا علما تصریح نموده اند
که در میت ایلام و ایذا متحقق نمی شود انتهی کلام ذلک البعض و از آنجمله است حدیثی که دلالت
میکند بر ایذا یافتن میت از نوحه زندگان و گریستن ایشان بآواز بلند عن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه ان المیت یعذب بالنیاحة علیه فی قبره اخرجه البخاری و نحوه عن عمران بن حصین وعند
ابن حبان فی صحیحه و سمرة بن جندب عند الطبرانی فی الکبیر یعنی مرده معذب می شود در قبر
بسبب گریستن و نوحه کردن زنده بر وی و فی المشکوة عن عمرة بنت عبد الرحمن انها
قالت سمعت عائشة وذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه
تقول یغفر الله لابی عبد الرحمن اما انه لم یکذب ولکنه نسی او اخطأ وانما مر رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها فقال انهم لیبکون علیها وانها لتعذب فی قبرها متفق علیه انتهی
و در ترجمه مشکوة روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که وی گفت شنیدم
عائشه را و حال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه را که عبد الله بن عمر می گوید که میت عذاب کرده میشود

بگریستن بر وی می گفت عائشه بیامرزد خدای تعالی مر ابی عبد الرحمن را که لقب ابن عمر است و
این کلمه در جای میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند خدا او را رحمت کند و بیامرزد باز
عائشه میگوید آگاه باشید بدرستیکه وی یعنی ابن عمر عمدا دروغ نگفته است و چون گوید شان
وی اعلی و ارفع است از آن لکن وی فراموش کرده است آنچه از آن حضرت شنیده یا خطا
کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از آن بیان خطاء ابن عمر میکند بقول خود جز این نیست
که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر زن یهودیه که مرده بود و گریسته میشد بروی پس گفت آنحضرت
بدرستیکه ایشان می گریند بروی و حال آنکه وی بتحقیق هر آینه عذاب کرده می شود در قبر آن
پس آنحضرت در خصوص یهودیه این را گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص
وی هم نگفت که وی بسبب بکاء ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان
کافر است او ایشان می گریند او را عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است
از ینجا ابن عمر فهمیده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرمودند که میت بسبب گریه
زندگان بر وی در قبر معذب میگردد انتهی و در مظاهر حق ترجمه هندی مشکوة شریف مرقوم
است یه اعتراض حضرت عائشه نی اپنی اجتهاد سی کی اور یه اعتراض جب وارد ہو که یه حدیث
خاص سی قضیه مین سنی گئی ہو حال آنکه یه ثابت ہوئی ہی ساتھه الفاظ مختلفه اور
روایات متعدده کی ابن عمر سی اور اور ون سی بھی مقید اور مطلق بھی پس صورت خاص کہان
رہی انتہی قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قوله صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب
ببکاء اهله علیه فی روایة ببکاء الحی و فی روایة یعذب فی قبره بما نیح علیه و فی روایة من یبک
علیه یعذب و اختلف العلماء فی هذه الاحادیث فتاولها الجمهور علی من اوصی بان یبکی
علیه و یناح بعد موته فنفذت وصیته فهذا یعذب ببکاء اهله علیه و نوحهم لانه بسببه و منسوب

ابتغالوا فاما من بكى عليه اهله وناحوا من غير وصية فلا يعذب بقوله تعالى لا تزر وازرة

وزر اخرى قالوا وكان من عادة العرب الوصية بذلك ومنه قول طرفة شعر

اذا مت فانعيني بما انا اهله ۞ وشقي علي الجيب يا ابنة معبد ۞

نحو الحديث مطلقا حملا على ما كان معتادا وقالت طائفة هو محمول على من اوصى بالبكاء

والنوح او لم يوص بتركهما فمن اوصى بهما او اهمل الوصية بتركهما يعذب بهما لتفريطه

باهمال الوصية بتركهما فاما من اوصى بتركهما فلا يعذب بهما اذ لا صنع له فيهما ولا تفريط

وحاصل هذا القول ايجاب الوصية بتركهما ومن اهملهما عذب بهما وقالت طائفة معنى الاحاديث

انهم كانوا ينوحون على الميت ويندبونه بتعديد شمائله ومحاسنه في زعمهم وتلك الشمائل قبيحة

في الشرع يعذب بها كما كانوا يقولون يا مرمل النسوان ومخرب العمران ومفرق الاخدان

ونحو ذلك مما يرونه شجاعة وفخرا وهو حرام شرعا وقالت طائفة معناه انه يعذب بسماعه

بكاء اهله ويرق لهم والى هذا ذهب محمد بن جرير الطبري وغيره قال القاضي عياض وهو اولى

الاقوال وقالت عائشة رضي الله عنها معنى الحديث ان الكافر او غيره من اصحاب الذنوب

يعذب في حال بكاء اهله عليه بذنبه لا ببكائهم والصحيح من هذه الاقوال ما قدمناه عن الجمهور

واجمعوا كلهم على اختلاف مذاهبهم على ان المراد بالبكاء هنا البكاء بصوت ونياحة لا مجرد

دمع العين انتهى وتفصيل مرام آنکه مختار جمهور که صحیح و معتبر از همه مذاهب است آنست که معذب

شدن مرده بسبب نوحه کردن زنان و گریستن آن باواز بلند بروی در صورتی است

که میت در حالت زندگی وصیت کرده باشد بنوحه کردن و گریستن و عادت عرب چنین بود که بنوحه

و بکا وصیت میکردند چنانچه قول طرفه بران دلالت دارد شعر اذا مت فانعيني بما انا اهله

وشقي علي الجيب يا ابنة معبد یعنی چون بمیرم پس خبر مرگ من بسان بچیزی که من لایق

ادهسم و بشگاف گریبان ابر من ای دختر معبد و در صورت عدم وصیت میت بنوحه و بکا بعد
نخواهد شد و بعضی عم کرده اند که تعذیب مرده بنوحه و بکای زنده در صورتی ست که میت
وصیت کرده باشد باین هر دو یا وصیت نکرده باشد بترک این هر دو پس بر ایشان وصیت
بترک نوحه و بکا واجب است و جماعتی توهم کرده اند که تعذیب میت مخصوص است باینکه زنان
اوصاف جمیله و خصائل حمیده میت بیان کنند و در شریعت این همه امور از قبائح معدود
اند چنانچه در جاهلیت میت را باین طور باواز بلند میگریستند که ای بیوه کننده زنان
و یتیم دهنده جماعت و خراب کننده مکانها و جدا کننده دوستان و موید آنچه
بروایت موسی اشعری ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما من میت یموت
فیقوم باکیهم فیقول واجبلاه واسیداه ونحو ذلک الا وکل الله به ملکین یلهزانه ویقولان
اهکذا کنت یعنی نیست هیچ مرده که می میرد پس میایستد گریه کننده قوم پس میگوید
آن گریه کننده ای کوه ای سردار و مانند آن که در ندبه و تفجع میگوید مگر آنکه بر وی
میسپارد خدای تعالی دو فرشته را که میجنبانند و دفع میکنند آن میت را و میگویند
برای ایذا و توبیخ آیا همچنین بودی تو و این نیز نوعی از عذاب است و نیز بروایت طبرانی
از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ثابت شده که روزی عبد الله بن رواحه را غشی و بیهوشی
طاری شد پس زنی نوحه میکرد او را میگفت ای سردار و ای کوه و ای رسن امید
پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه بهوش آمد عبد الله بن رواحه و
عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرا بیهوشی لاحق شده بود پس زنان باواز بلند
گریه نمودند و شمائل چند بیان کردند پس فرشته بایستاد و با او تازیانه بود که او را
بسوی پایهای من متوجه نمود و گفت تو همچنان هستی که زنان میگویند اوصاف تو بیان

می کنند گفتم که نیستم من چنین و اگر میگفتم که هستم اینچنین هر آینه میزد آن فرشته تازیانه را
به اپهای من و مختار حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه آنست که کافر و گنهکار معذب می شود
بسبب کفر و گناه نه بسبب نوحه و بکاء و از آنجمله است حدیثی که دلالت میکند بر تلقین میت
چه اگر میت را در قبر ادراک و سمع نباشد تلقین لغو گردد فی شرح المصابیح الامیر لی قوله
صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم للندب الاستحباب والتلقین العرض وهو ان یقال عند
المحتضر لا اله الا الله محمد رسول الله والمراد بموتاکم المحتضرون مجاز من باب ما یؤل وفیه تنبیه علی
ان لا یقال ذلک حتی یظهر امارات الموت وقوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم یحتمل التلقین
بعد الموت حملا للفظ علی الحقیقة وقال الشافعی واصحابه والتقیید بموتاکم تخصیص للمسلمین نظرا
الی الغالب لانه صلی الله علیه وسلم لقن ابا طالب فلم یتلقن وقال الاکثرون المراد بموتاکم فی قوله
صلی الله علیه وسلم اقرؤا علی موتاکم یس المحتضرون مجاز من باب ما یؤل وقیل المیت
حملا علی الحقیقة وقال الشارح الاول یحمل علی المحتضر وعلی المیت یقرء عنده فی بیته وفی مدفنه
وقیل الحکمة فی قراءة یس ان احوال القیامة والبعث مذکورة فیها فلعله یتذکر او یخشی وذکر
الشیخ سعد الحموی رحمة الله علیه فی کتابه المسمی تحفة الاخیار مسندا ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال لعلی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه اکثر من قراءة سورة یس فان فی قراءتها عشر برکات
ما قرءها جائع الا شبع ولا ظمآن الا روی ولا عار الا اکتسی ولا مریض الا برئ ولا محتضر
الا خفف علیه ولا خائف الا امن ولا مسجون الا خرج ولا مسافر الا اعین علی سفره ولا اعزب الا تزوج
ولا طالب ضالة الا وجدها انتهی فی شرح الاذکار وجه کون التلقین بعد الدفن مستحبا ان فیه
تذکیر المیت قال تعالی وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین ویکون العبد فی هذه الحال احوج
الی التذکیر قال العلماء ولا یعارض التلقین قوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور وقوله علیه

نسـ لا تسمع الموتی لانه صلی الله علیه وسلم نادی اہل القلیب واسمعهم وقال ما انتم باسمع منهم لکنهم لا یستطیعون
جوابا وقال فی المیت انه یسمع قرع نعالهم وانکر بعض المالکیه سماع الموتی ورد ذلک وقد الف
الحافظ السخاوی جزءا فی التلقین نقل فیه عن ایمة المذاهب الاربعة استحبابه واطال فی
ذلک انتهی خلاصه مرام آنکه تلقین یعنی خواندن کلمه طیب اعنی لا اله الا الله محمد رسول الله
وخواندن سوره یٰس در حالت احتضار بالاجماع مستحب است واما تلقین بعد از دفن
کردن میت پس امام احمد بن حنبل و امام مالک واکثر حنفیه آنرا منع کرده اند وحضرات شافعیه وبعضی حنفیه مانند امام صفار
وامام ظهیر الدین وقاضی محمد کرمانی تجویز نموده اند توضیح این ابهام آنکه در شرح
سفر السعادة مرقوم است که در تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول
است سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی وابن النجار وابن عساکر ودیلمی از ابی امامه می آرد که
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردی از برادران شما دفن کرده او را
بریختید خاک بروی باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی وبگوید یا فلان بن فلانه
زیرا وی یعنی میت میشنود آن او لیکن جواب نمیدهد پس تر بگوید یا فلان بن فلانه چون
این بار می شنود بر می نشیند در قبر پس تر بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید
ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا لیکن شما نمی شنوید پس تر بگوید ای فلان یاد کن آنرا
که بر آمده تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنکه راضی شده
که خدا پروردگار تست ومحمد پیغمبر تست واسلام دین تست وقرآن امام تو چون این را
گفت میگیرد منکر ونکیر دست دیگری را ومیگوید بیرون آیید از پیش این بنده چکار
داریم اکنون ما با وی حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردی در مجلس شریف حاضر بود
گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم بکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است

انتهی و در نهایه شرح هدایه سر این حدیث مذکور است و بر روایت احمد و ابو داود و ابن
از معقل بن یسار ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اقرؤا سورة
یس علی موتاکم یعنی بخوانید سوره یس را بر مرده های خود ظاهر آنست که مراد از میت
محتضر باشد و حمل نیز همین است و احتمال دارد که مراد از خواندن سوره یس بعد موت
باشد در خانه یا بر سر قبر و بروایت علی بن ابی طالب ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم در خواندن سوره یس ده برکت حاصل میشود گرسنه را آسوده گی دست میدهد
و تشنه را سیرابی عطا میشود و برهنه را لباس و مریض را صحت و محتضر را تخفیف سکرات
و ترسنده را امنیت و محبوسی را رهایی و مسافر را دستگیری و بی زن را زن و بدست
آمدن جانور گریخته و بروایت مسلم از ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهما ثابت شده که
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله یعنی تلقین کنید مرده های
خود را کلمه طیب بدانکه تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم تا معنی فهمانیدن و مراد از
تلقین نیز اذکار این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت و نزد امام شافعی
رحمه الله مراد تلقین بعد از موت است در صورت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم موتاکم بر معنی
حقیقی باقی خواهد ماند و در صورت اولی از قبیل مجاز بالمآل الیه خواهد بود و بروایت
ابن ماجه از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه به ثبوت رسیده که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم والحمد لله
رب العالمین قالوا یا رسول الله کیف للاحیاء قال اجود و اجود یعنی تلقین کنید و بفهمانید
مرده های خود را این کلمات گفتند صحابه ای پیغمبر خدا چگونه است این ذکر مر زندگان را
اگر بیاموزانیم و تلقین کنیم گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهتر و نیکوتر چه ذکر حق سبحانه

وتعالی زنده و مرده را شفای قلب جلای روح است و تخصیص این صفات و معانی موث
ذوق و حیات جاودانی است و فی الارکان الاربعة لمولانا عبد العلی قدس سره العلی
وما قیل ان التلقین لغو لان المیت لا یسمع فهذا باطل لانه قد ورد فی الحدیث ان المیت
اسمع بصوت النعال من الاحیاء ورسول الله صلی الله علیه وسلم قد نادی الکفرة الملقین
فی قلیب بدر وقال انهم یسمعون لا یقدرون علی الجواب لما لحقهم من العذاب الشدید انتهی
یعنی آنچه بعضی زعم کرده اند که تلقین میت لغو است زیرا که میت نمی‌شنود پس باطل است
زیرا چه در حدیث شریف وارد شده که میت زیاده تر می‌شنود بنسبت زنده
کوفتن نعال را و نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب فرمود و آواز داد کفار را که انداخته
شدند در چاه بدر و فرمود که ایشان می‌شنوند و قدرت ندارند بر جواب دادن چراکه
لاحق شده است ایشان را عذاب سخت و فی النهایة شرح الهدایة وعند الشافعی یستحب ان
یلقن بعد الدفن فیقال یا عبد الله او یا امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا من شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله ان الجنة حق والنار حق والساعة حق آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا ورسولا
وبالقرآن اماما وبالکعبة قبلة وبالمومنین اخوانا لظاهر قوله علیه السلام لقنوا موتاکم کذا فی
شرح الوجیز و فی خیرة الفقهاء والفتاوی الظهیریة جوز بعض المشایخ ای مشایخ الحنفیة التلقین بعد الدفن فیقول
یا فلان بن فلان او یا فلانة بنت فلانة اذکر دینک الذی کنت علیه الی آخره و فی ذخیرة
العقبی حاشیة شرح الوقایة چلپی ویلقن بالشهادة ای یذکر بالشهادتین معا عنده لان الاولی
لا تقبل بدون الثانیة وقیل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر دینک الذی
کنت علیه رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد علیه السلام نبیا وبالقرآن اماما وبالکعبة

قبلہ انتہی وفی جامع الرموز شرح مختصر الوقایۃ ویلقن الشہادۃ فیجب علی اخوانہ واصدقائہ
ان یقولوا عندہ کلمۃ الشہادۃ ولا یقولوا لہ قل کیلا یابی عنہ کما فی شرح الطحاوی وفی ...
واشار فی الکافی والمضمرات الی ان المراد من الشہادۃ اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ
واشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ وانما خص التلقین بالمحتضر لان تلقین المیت لم یجز عند اہل
السنۃ وغیرہم من اصحابنا وعلیہ فتوی ائمۃ بلخ وبخارا کما فی الجواہر لکن قال الامام
فی التاتارخانیہ انہ مشروع لانہ یعاد روحہ وعقلہ ویفہم التلقین وقال صاحب الغیاثیۃ انی
سمعت استاذی قاضی خان یحکی عن الامام ظہیر الدین انہ لقن بعض الائمۃ وامر
بتلقینہ فالتلقین غیر محظور وفی الجواہر انہ لما سئل القاضی الکرمانی عنہ قال ما راہ المسلمون
حسنا فہو عند اللہ حسن وقد روی فی ذلک حدیثین انتہی ودر عشرہ از تجنیس نقل کردہ
تلقین بعد از دفن جائز نیست نزد بعضی مشائخ حنفیہ واز امام صفار منقول است کہ
تلقین بعد از دفن موافق مذہب امام اعظم رح جائز است وہر کہ این تلقین را منع کند
پس او مذہب معتزلہ را اختیار کردہ ودر فتاوی عالمگیری منقول است کہ تلقین وقت
احتضار مستحب است بالاجماع واما تلقین بعد از دفن پس موافق ظاہر روایت نیست
کذا فی العینی شرح الہدایۃ ومعراج الدرایۃ ودر فتاوی مضمرات مصرح است کہ ...
ودر فتوی سید ابراہیم تلقین نزد موت وتلقین بعد از دفن ودر شرح انوار گفتہ است
کہ تلقین میت از انجہت مستحب شد کہ در تلقین یاد دہانیدن وپند دادن میت است
حق تعالی فرمود فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین یعنی پند دہ وتذکیر کن ...
بدرستیکہ پند دادن سود می رساند مومنان را وظاہر است کہ میت در آن حالت محتاج
بسوی تذکیر ... شرع است بشنیدن میت کلام زندہ را وسماع ... قول

انک لاتسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور چرا که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ندا کرد ند کفار بدر را وشنوانیدند او شان را و فرمودند که شما از ایشان زیاده تر نمی شنوید لکن او شان جواب نمید ہند وبعضی مالکیہ منکر شدہ اند سماع موتی را مردود ہست انکار شان وحافظ سخاوی کتابی در باب تلقین تالیف کردہ ودران کتاب از مجتہدین اربعہ نقل کردہ کہ تلقین بعد از دفن مستحب ہست وبما القینا علیک ظہران التلقین بعد الدفن ما جوزہ بعض الحنفیۃ واما الشافعیۃ فکلہم جوزوہ کما نص علیہ شارح المصابیح واما الحافظ السخاوی فقد نقل عن الائمۃ الاربعۃ ان التلقین بعد الدفن مستحب فما توہمہ بعض حملۃ عرش الفلسفۃ من ان المراد من الموتی فی قولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام لقنوا موتاکم ہو المشرف علی الموت علی سبیل المجاز المرسل وبہ فسرہ ایمۃ اہل السنۃ والجماعۃ من الحنفیۃ والشافعیۃ والمالکیۃ والحنبلیۃ واجمعوا علیہ فالاحتجاج بذلک الحدیث علی سماع المیت خلاف الاجماع انتہی ففریۃ بلا مریۃ وان ہذا الاخ مبین ثم ذکر ذلک البعض عبارات الکتب مقطوعۃ غیر تامۃ وہذا من سجیتہ وغریزیتہ فانہ ذکر العبارۃ الاولی من شرح المصابیح وطرح العبارۃ الاخیرۃ وہی ان قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتاکم یحتمل التلقین بعد الموت حملا للفظ علی الحقیقۃ وبہ قال الشافعی واصحابہ وترک العبارات الفقہیۃ الدالۃ علی کون التلقین بعید الدفن مختار لبعض الفقہاء الحنفیۃ کثرہم اللہ تعالی

بلکہ قدر مشترک در باب سماع میت بدرجہ تواتر معنوی رسیدہ ولہذا تمام اہل سنت وجماعت اعتقاد دارند بسماع میت چنانکہ از دلائل عقلیہ ونقلیہ سابقًا ذکر کردیم سماع اموات ثابت وپیوستہ والآن در جرح وقدح تمسکات منکرین سماع موتی شروع میکنیم واستنباط نفی سماع اموات از آیہ کریمہ فانک لاتسمع الموتی ولاتسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین یعنی پس ہر آئینہ تو نمی توانی شنوانید مردکان را ونمی توانی شنوانید کران را آواز خواندن

وتتبیکه روی بگردانند پشت داده قابل تماشا است چراکه سباق بیا موصده و مراد از
قول او تعالی است ولئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا لظلوا من بعده یکفرون یعنی اگر بفرستیم ما بادی را
که موذن بهلاک است چون دبور که ریح عذاب است بر مزروعات پس ببینند آن
زرد شده و بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده و چنانکه از و نفع نتوان گرفت البته
شوند پس از زردی زراع کافر باشی که کمال التجاحح کرده ندی و از رحمت حق نومید
نشدندی وای محمد صلی الله علیه وسلم از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول تو
قبول نمایند کذا فی التفسیر الحسینی و در تفسیر بیضاوی در ذیل تفسیر قول تعالی الله الذی یرسل الریاح فتثیر
سحابا الی قوله تعالی ولئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا الآیة مذکور است و هذه الآیات
ناعیة علی الکفار لتقصیرهم و عدم تدبرهم و سرعة تزلزلهم لعدم تفکرهم و سوء رأیهم
فان النظر السوی یقتضی ان یتوکلوا علی الله و یلتجئوا الیه بالاستغفار اذا احتبس القطر عنهم
ولم ییأسوا من رحمته وان یبادروا الی الشکر والاستدامة بالطاعة اذا اصابهم
برحمته ولم یفرطوا بالاستبشار وان یصبروا علی بلائه اذا ضرب زروعهم بالاصفرار ولم یکفروا
نعمه انتهی و سیاق بیاض تحتانیه آیه از ان اشد ابا دار و مراد از سیاق قول او تعالی است
وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون یعنی نیستی تو
راه نماینده کوردلان از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی برآنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را
نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن مگر کسی که باور میدارد آیات مرا پس آنجا عتاب کننده اند
مراد از گرویدن امر فی التفسیر البیضاوی سماهم عمیا لفقدهم المقصود الحقیقی من الابصار او
لعمی قلوبهم انتهی و فی التفسیر الکبیر للامام الرازی اما قوله تعالی ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا
فالمعنی یا محمد صلی الله علیه وسلم لیس اسماعک الا علی الذین علم الله انهم یؤمنون بآیاته اعنی

فهم مسلمون ای مخلصون لله تعالی بلی من اسلم وجهه لله یعنی سالما لله خالصا له انتهی پس مراد از موتی
در قول او تعالی لا تسمع الموتی مذکور است بطریق مجاز اموات القلوب یعنی مرده دلان که
کافران باشند مراد است نه مردگان حقیقی پس مراد بعدم سماع عدم اجابت حق است زیرا که
این آیت نازل شده است در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان حق را و معنی آیة
مذکوره اینست که تو نمی توانی اجابت حق کنانی کافران را پس دلالت بر عدم سماع موتی
نیست شد و مؤید اوست قول او تعالی ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون چه
درین آیه نیز مراد از عدم سماع عدم سماع تذکر و قبول و انتفاع و حصول موعظه است یعنی
مشوید مانند کسانیکه گفتند شنیدیم و ایشان نمی شنوند یعنی مانند اهل کتاب که توریت
خواندند و بزبان معترف شدند و بران عمل نکردند کذا فی فتح الرحمن بترجمة القرآن و در
تفسیر حسینی مسطور است و مباشید مانند آنانکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان
و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند شعر
مگو که می شنوم هر چه گفته سعدی ✻ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی
و فی التفسیر البیضاوی ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا کالکفرة او المنافقین الذین ادعوا السماع وهم
لا یسمعون سماعا ینتفعون به فکانهم لا یسمعون راسا انتهی و هکذا فی التفسیر الکبیر والنیشاپوری
وغیرهما من التفاسیر المعتبرة و نیز تایید می دهد آن را قول او تعالی و تقدس تنزیل من الرحمن
الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون
یعنی این فرو فرستاده است از جانب خدای بخشاینده به هدایت نفوس عوام مهربان بعنایت
قلوب خواص این کتابی است واضح ساخته شده آیتهای وی در حالتیکه قرآنی است عربی گروهی
را که میدانند در حالیکه مژده دهنده و ترساننده است پس روی گردان شدند اکثر مردمان

پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند کذا فی التفسیر الحسینی وفی البیضاوی فاعرض
اکثرهم عن تدبره وقبوله فهم لا یسمعون سماع تامل وطاعة انتهی وفی الکشاف فهم لا یسمعون ای
لا یقبلون ولا یطیعون من قولک تشفعت الی فلان فلم یسمع قولی ولقد سمعه ولکن لما لم یقبله
ولم یعمل بمقتضاه فکانه لم یسمعه وفی التفسیر الکبیر اعرض اکثرهم معرضین عن القرآن لا یسمعونه
ولا یلتفتون الیه انتهی بالجمله جمیع مفسرین محققین اجماع دارند برانکه هرجاکه در قرآن مجید وفرقان
حمید نفی سماع از کفار اشرار مذکور شده مراد ازان نفی نفس سماع نیست بلکه مقصود
ازان نفی ثمرات سماع است که وی عبارت است از عدم اجابت حق وعدم اطاعت
وعدم عمل بمقتضای نصوص قاطعه القصه در محاوره قرآن درچنین مقام اراده نفی ثمرات
سماع از قبیل مجاز متعارف شده ونفی معنی حقیقی سماع از قسم حقیقة مهجوره گردید ونیز
ظاهر است ما زعمه بعض اهل الهوا من ان القول بان المراد بالاسماع اسماع قبول مردود لانا
نقول بان الزیادة لا تخلو اما ان یکون علی سبیل البیان او الزیادة علی النص لا سبیل الی
الاول لان الاسماع لفظ خاص وضع لمعنی معلوم علی الانفراد وحکمه انه لا یتناول الخصوص قطعیا
ولا یحتمل البیان لکونه بینا فلا یجوز الالحاق به ولا سبیل الی الثانی لان الزیادة نسخ عندنا وتخصیص
عند الشافعی رح وعلی کلا المذهبین لا یصح هذا الالحاق اما علی قول الشافعی فلما بینا انه لا یحتمل
البیان واما علی قولنا فلانه لا بد من ناسخ اقوی منه ولا اقل من ان یکون مثله لا نسخ الکتاب
بامانیکم ثم کلام بعبارته مما لا ینبغی ان یصغی الیه فان عدم احتمال البیان والزیادة انما
یصح اثباته علی ارادة المعنی الحقیقی من نفی الاسماع ونحن اثبتنا من اجماع المفسرین عدم ارادته
وکلا وحاشا ان نرید المعنی الحقیقی ثم نحقق البیان او الزیادة بل انما نعنی المعنی المجازی المتعارف
فیما بین اهل التفاسیر کما القینا علیک تفصیله بما لا مزید علیه فانصف ولا تتبع الهوی

فائده بیان اجماع مفسرین

حق سبحانه وتعالی جابجا در قرآن مجید کافران ومنافقان را اصم وبکم فرموده پس اگر شخصی از آن

معنی حقیقی اراده کند انصاف باید کرد که چه قدر ناقص الفهم بوده باشد هکذا فی الرسالة

الرشیدیة وقسمی که در کریمه صم بکم عمی فهم لا یرجعون وامثال آن بقرائن واضحه

صم وبکم وعمی معنوی مراد است فی التفسیر الحسینی ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول

سخن حق نمی کنند گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار با ایمان با دل موافقت

ندارد پس گویا که سخن نمیگویند کورانند بدیدهٔ بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز

نگردند ازین صفتها وبرهمین وجه محشور شوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما

انتهی وفی انوار التنزیل لما سدوا مسامعهم عن الاصاخة الی الحق وابوا ان ینطقوا به ألسنتهم

ویبصروا الآیات بابصارهم جعلوا کانما ایفت مشاعرهم وانتفت قواهم کقوله شعر

صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به ۞ وان ذکرت بسوء عندهم اذنوا ۞ وکقوله شعر

اصم عن الشیء الذی لا ارید ۞ واسمع خلق الله حین ارید انتهی ۞ افاد الشروانی فی حاشیته علی

ذلک التفسیر انه لما کان المعلوم من حالهم انهم کانوا یسمعون وینطقون ویبصرون امتنع حمل ذلک

علی الحقیقة فلم یبق الا التشبیه حالهم لشدة تمسکهم بالعناد واعراضهم عما سمعهم من القرآن وما یظهره

الرسول صلی الله علیه وسلم من الادلة والآیات بمن هو اصم فی الحقیقة فلا یسمع واذا لم یسمع لم یتمکن

من الجواب فلذلک جعله بمنزلة الابکم فاذا لم ینتفع بالادلة ولم یبصر طریق الرشد فهو بمنزلة الاعمی

انتهی همچنان در کریمه لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین الآیة موتی القلوب

که کفار اند مجازا مراد اند الآن برهان این دعوی یعنی مراد از موتی کفار اند بطریق مجاز

از تفاسیر معتبره باید شنید فی انوار التنزیل واسرار التاویل للقاضی ناصر الملة والدین

البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی فانک لا تسمع الموتی وهم مثلهم لما سدوا عن الحق مشاعرهم انتهی

یعنی و کفار مانند مردگان اند چرا که بند کردند حواس خود را از شنیدن حق و ایشان را بینا
انما شبهوا بالموتی لعدم انتفاعهم باستماع ما یتلی علیهم کما شبهوا بالصم فی قوله تعالی ولا
تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین فان استماعهم فی هذه الآیة لعدم انتهی و فی المدارک فی تفسیر قوله تعالی
فانک لا تسمع الموتی ای موتی القلوب فلا تطمع ان یقبلوا منک انتهی و نیز صاحب مدارک در
تفسیر قول او تعالی انک لا تسمع الموتی الآیة افاده فرموده لما کانوا لا یعون ما یسمعون
و لا به ینتفعون شبهوا بالموتی و هم احیاء صحاح الحواس انتهی یعنی هر گاه کافران فائده نمیگرفتند
از آن چیزی که می‌شنیدند او در التشبیه داده شدند بمردگان و حال آنکه کافران زنده اند
و حواس صحیح دارند و قد افاد الامام الراغب الاصفهانی فی عیون المفردات فی تفسیر قوله
انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ای لا تفهمون لکونهم کالموتی
فی افتقادهم بسوء فعلهم القوة العاقلة التی هی الحیوة المختصة بالانسانیة انتهی و افاد رئیس
المتکلمین فخر الملة والدین فی تفسیر الکبیر الثانی انه تعالی امره صلی الله علیه و سلم بعد ظهور حجة
رسالته بان یتوکل علی الله و لا یلتفت الی اعداء الله و یستفرغ فی تمشیة مهمات الرسالة
بقلب قوی ثم قال فتوکل علی الله ثم علل ذلک بامرین احدهما قوله تعالی انک علی الحق المبین و
فیه بیان ان المحق حقیق بنصرة الله و ان الله لا یخذله و ثانیهما قوله تعالی انک لا تسمع الموتی
و انما حسن جعله سببا للامر بالتوکل لان الانسان ما دام یطمع فی احد شیئا فانه لا یقوی
قلبه علی اظهار مخالفته فاذا قطع طمعه عنه قوی قلبه علی اظهار مخالفته فان الله تعالی قطع طمع
محمد صلی الله علیه و سلم بان بین انهم کالموتی و کالصم و کالعمی فلا یفقهون و لا یسمعون و لا
یبصرون و لا یلتفتون الی شیء من الدلائل و هذا سبب لقوة قلبه صلی الله علیه و سلم علی
اظهار الدین کما ینبغی انتهی و فی معالم التنزیل للامام البغوی ان الله لا یسمع من یشاء حتی تتعظ

وبحیث ما انت بمسمع من فی القبور یعنی الکفار شبههم بالاموات فی القبور حیث لا یجیبوا انتهی

و همچنین در کریمه ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر که

منکران سماع اموات بظاهر این آیت تمسک میکنند همین معنی مراد است یعنی مراد از من فی القبور

کفار اند بطریق مجاز درینصورت عدم سماع موتی از آیه مذکوره باثبات نرسیده بلکه عدم

سماع کافران مثبت شد و برای اثبات این دعوی عبارات تفاسیر معتبره نقل میکنیم فی التفسیر الحسینی

یعنی هر آئینه خدا میشنواند و فهم میکناند هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت و نیستی تو شنوانده

کسی را که در گور باشد ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفار است نیستی تو مگر ترساننده و بر تو

همین ابلاغ و انذار است انتهی و فی تفسیر المدارک ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی

القبور یعنی انه قد علم من یدخل فی الاسلام ممن لا یدخل فیه فیهدی من یشاء هدایته و اما انت

فخفی علیک امرهم فلذلک تحرص علی اسلام قوم مخذولین شبه الکفار بالموتی حیث لا ینتفعون

بمسموعهم ان انت الا نذیر ای ما علیک الا ان تبلغ و تنذر فان کان المنذر ممن یسمع الانذار

نفع و ان کان من المصرین فلا علیک انتهی و فی روابط الآیات من فی القبور یعنی الکفار شبههم

بالاموات فی القبور لانهم لا یجیبون اذا دعوا و فی التفسیر الرحمانی من فی القبور من موتی الحجب

الظلمانیه و فی انوار التنزیل ان الله یسمع من یشاء هدایته فیوفقه لفهم آیاته والاتعاظ بعظاته

و ما انت بمسمع من فی القبور ترشیح لتمثیل المصرین علی الکفر بالاموات و مبالغة فی اقناطه

عنهم انتهی و درینجا خدشه ایست جواب طلب تقریرش آنکه بر تقدیر تشبیه کفار بموتی

لازم می آید که در حق موتی که مشبه به اند عدم سماع بطریق اتم و اقوی متحقق باشد زیراکه

مقتضای تشبیه آن است که وجه شبه در مشبه به اتم و زیاده تر باشد از مشبه و درینجا کفار

مشبه اند و موتی مشبه به و وجه شبه عدم سمع است پس درینصورت از نص صریح عدم سماع اموات

ثابت و متحقق شد و نیز مؤید اوست آنچه در تفسیر بیضاوی در ذیل تفسیر آیه کریمه انما یستجیب الذین
یسمعون والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون یعنی جز این نیست که قبول میکنند دعوت اسلام
آنانکه می شنوند و مردگان یعنی کافران برانگیزد ایشان را خدا باز بسوی او گردانیده شوند
مسطور است انما یجیب الذین یسمعون سماع تفهم و تأمل کقوله تعالی او القی السمع وهو شهید و هؤلاء
کالموتی الذین لا یسمعون انتهی و تقریر جواب موقوف است بر تمهید یک مقدمه و بیانش آنکه
در علم بیان مبین شده که وجه تشبیه مشترک میباشد میان مشبه و مشبه به فی شرح التلخیص للعلامة
التفتازانی وجه الشبه هو المعنی الذی قصد اشتراک الطرفین فیه ای المشبه والمشبه به فی ذلک المعنی
تحقیقا او تخییلا والا فزید والاسد فی قولنا زید کالاسد یشترکان فی الوجود والجسمیة و
الحیوانیة وغیر ذلک من المعانی مع ان شیئا منها لیس وجه الشبه فالمراد المعنی الذی له زیادة
اختصاص بهما وقصد بیان اشتراکهما فیه ولهذا قال الشیخ عبد القاهر التشبیه الدلالة علی اشتراک
شیئین فی وصف هو من اوصاف الشیء فی نفسه خاصة کالشجاعة فی الاسد والنور فی
الشمس انتهی ملخصا وجه شبه و مقصود از تشبیه در مثال زید کالاسد شجاعت است که مشترک است میان
زید که مشبه است و اسد که مشبه به است بخلاف افتراس که وجه شبه نمی تواند شد زیرا که
وی مخصوص است با سد و در زید یافته نمیشود و هرگاه این مقدمه ممهد شد پس الآن باید
دانست که وجه شبه میان کفار و موتی عدم اجابت حق است که مشترک است میان مشبه یعنی
کفار و مشبه به یعنی موتی و در مشبه به اقوی و اتم است چه کفار تا زمانیکه زنده اند احتمال اجابت
حق باقی است اما موتی که از دار تکلیف بدار جزا انتقال کردند اصلا اجابت حق از ایشان
ممکن نیست و از عدم اجابت حق تعبیر بعدم استماع در آیات قرآنیه واقع شده کما ذکرنا
تفصیله من التفاسیر المعتبرة مثل البیضاوی والکشاف والحسینی تفصیل این اجمال آنکه اکثر از علما

سماع عدم اجابت حق اراده نکنیم بلکه معنی حقیقی او که عدم سماع باله سمع است مراد باشد پس میگوئیم
که ممکن نیست که این معنی وجه شبه میان کفار و موتی باشد چه عدم سماع بجاسه
سمع میان مشبه و مشبه به مشترک نیست بلکه در مشبه یعنی کفار وقت حیات ضد آن که
وجود سماع بجاسه سمع است متحقق و درین وقت اگر عدمش نیز متحقق باشد اجتماع ضدین لازم
آید و آن ظاهر البطلان است هکذا فی الطریقة الوسطی و بما القینا علیک اتضح عدم مساس ما تخیله
بعض حملة عرش الاصیتة من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و ما انت بمسمع من فی القبور انه
ترشیح لتمثیل المصرین علی الکفر بالاموات مبالغة فی اقناطه عنهم انتهی قلت الترشیح هو ذکر ما یلائم
المشبه به کالمصراع الثانی فی قوله لدی اسد شاکی السلاح مقذف له لبد اظفاره لم تقلم
وههنا شبه الکفار بالموتی و رشح بعدم السمع یعنی ذکر ما یلائم الموتی فثبت عدم سماعهم
بالنص قطعا ثم کلامه ملخصه و ذلک لما وعیت آنفا من ان المراد بعدم السماع هو عدم اجابة
الحق و هذا هو وجه الشبه بین المشبه و المشبه به لا عدم السماع الحقیقی فغایته ما ثبت من النص هو ذلک العدم
لا هذا العدم فتفطن و ایضا انقطع عرق ما زعمه ذلک البعض من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی
انما یستجیب الذین یسمعون و الموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون ای انما یجیب الذین یسمعون سماع تفهم
و تامل کقوله تعالی او القی السمع و هو شهید و هولاء کالموتی الذین لا یسمعون فهذا نص صریح
فی عدم سماع الموتی تم بعنوانه و ذلک لان المراد من قوله لا یسمعون انهم لا یسمعون سماع
تفهم و تامل و القرینة علیه ذکر هذا السماع فی صدر هذه العبارة و تنصیصه به فی مواضع کما
نقلت من التفضیلة سابقا بما لا مزید علیه و ایضا یوافقه ما فی التفسیر الحسینی انما یستجیب جز این
نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الذین یسمعون آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی
فهم و تامل اما کافران مانند مردگان اند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات و الموتی

ستیہم اعدو مردگان ابراکیز اند خدا انکار بدانند و دوزخ تن سوز نکنند ثم الیہ یرجعون پس بسوی
او باز کرده شوند ہمہ را برای جزاد مکافات انتہی فیتعین لبعین الانصاف وتجنب عن سبل الاعتساف
وآیۃ اندفع ما توہمہ ذلک البعض ممن انہ ما قال بعضہم انہ لیس المراد بقولہ تعالی من فی القبور
ولقولہ تعالی الموتی الاجساد خالیۃ عن الارواح علی الحقیقۃ بل المراد الکفار وکانہ قال انک
لا تسمع الکفار فلم یثبت حکم عدم السماع للموتی فوہم علی وہم بناہ قصور النظر وقلۃ الفکر وعدم
الوقوف علی علم البیان والافعلی ہذا یلزم ان یکون الآیۃ اقوم دلالۃ علی عدم سماع الموتی
لان لفظ الموتی ومن فی القبور حقیقۃ الاجساد خالیۃ عن الارواح فلا بد من الاستعارۃ
اذا ارید بہا الکفار واصل الاستعارۃ التشبیہ والاصل فی التشبیہ ان یکون وجہ الشبہ اتم
واکمل واشہر فی المشبہ بہ کما صرح بہ ائمۃ البیان وعلیہ قول الشاعر شعر ظلمناک فی تشبیہ
صدغیک بالمسک فان قاعدۃ التشبیہ نقصان ما یحکی فانت بہذا التاویل ایضا ان یکون
عدم السماع فی الموتی اتم واکمل واعرف قطعا تم کلامہ بلفظہ وذلک لما رعیت ان وجہ الشبہ ہو
عدم اجابۃ الحق ولا ریب فی کونہ اقوی واتم فی المشبہ بہ ہذا ولا تبتغ الہوی وتعمی جواب ادلہ
اند باین طور کہ مراد از موتی ومن فی القبور معنی حقیقی مراد است یعنی مردہا ومعنی مجازی او
یعنی کفار را ارادہ نمی کنیم ومعہذا مقصود منکران ثابت نمیشود چنانچہ ہمین تقریر در ثبتن مذکور
میشود وقطع نظر ازان ہمہ منکران سماع میت اینقدر نمی فہمند کہ مذکور در آیۃ کریمہ لا تسمع
الموتی دلالت بسمع من فی القبور نفی اسماع مخاطب است چنانکہ صیغہ تسمع وسمع بران دلالت
صریحہ دارد واسماع بالکسر بمعنی رسانیدن آواز متکلم بگوش سامع بود پس مضمون معنی
آیۃ اینست کہ نمی شنوانی تو مردہا را یعنی در حیز اختیار و قدرت تو نیست کہ اوشان را اسماع
نمائی بلکہ خدای تعالی میشنواند ہر کرا می خواہد چہ این شنوانیدن در قدرت کاملہ او تعالی

است ونظیر آیه مذکوره قول او تعالی است انک لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
هکذا فی المرقاة شرح المشکوة بالجمله جائز نیست که او تعالی جلت قدرته موتی را در قبور ایشان حیات
بخشد که حاصل شود بدان سمع وادراک چنانچه قول قتاده که در آخر حدیث بخاری مذکور است
بر آن دلالت صریحه دارد ودر قول قتاده تخصیص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست که
بطریق معجزه واقع شده باشد ونه تخصیص باین اموات بلکه خدای تعالی قادر است که آن
حالت در همه اموات نیز پیدا کند از هر شخص که باشد در هر زمان بر هر تقدیر هذا ما افاده
الشیخ الاجل فی شرح المشکوة نه نفی سماع فی نفسه تا تمسک منکرین تمام شود وهیهات
تا بینهما یعنی بون باین فیما بین الاسماع والسماع کما لایخفی علی من القی السمع وهو شهید واما
ما ظن بعض متقشفی اثار الفلاسفة من انه لا یقاس هذا النظم اعنی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی
وقوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور علی قوله تعالی وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وقوله
انک لا تهدی من احببت وقوله تعالی انتم تزرعونه ام نحن الزارعون لانه لیس فی هذه الآیتین ما یدل
علی الثبوت فادعاء ما لا ثبت بالنظم لا عبارة ولا اشارة ولا دلالة ولا اقتضاء باطل باجماع
اهل الاصول کما عرف فی موضعه واما ما هو دال علی الثبوت فی هذه الآیات فمذکور بعد حرف
الاستثناء والاستفهام فالقیاس مع الفارق انتهی فینبئ عن غفلة عن نظم القرآن لان قوله تعالی و
ما انت بمسمع من فی القبور مصدر فی هذه الآیة ان الله یسمع من یشاء فما هو دال علی الثبوت مذکور
فی هذه الآیة ایضا نعم ذلک غیر مذکور صراحة فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی ولکن لما ثبت ان القرآن
یفسر بعضه بعضا فالمحیص عن کونه مذکورا معنی وارادة فالنصف ولکن من الشاکرین واذا تم
ذلک المحیص من ان البحث فی سماع الاحیاء الموتی کلامهم لا فی فعله تعالی والله قادر علی اسماع
الجمادات ایضا فمبنی وانه لا تحت النفی فکما انا لا نقدر علی اسماع الجمادات والله قادر علیه کذلک

ذاته على سماع الاموات واتحة دليله فانه تعالى على كل شيء قدير وقد اجمع الامة على ان

اسماعهم من الاسماع تمم كلامه بعنوانه فنا شئ عن عدم الاطلاع على حقيقة الحال فانه ليس البحث

والكلام في اسماع الاحياء قدرة تامة على انهم يسمعون الموتى كلامهم ولهم استقلال تام في هذا

الاسماع حتى يبقى هذا الاسماع داخلا تحت النفي بل المقصود ان القادر القدير المختار يسمع كلام الاحياء

الموتى ويبلغه اليهم وهذا مما لم يثبت نفيه قطعا كما دريت تفصيله آنفا من عبارة شرح المشكوة

للمحقق الدهلوي فاعلم وعلم المرء شيخه قدس سره على هذا النفي الاسماع المذكور في قوله تعالى ولا تسمع

الصم الدعاء الآية كما لا يخفى على الفطن فما ذكره ذلك البعض من ان نظير قوله تعالى انك

لا تسمع الموتى بقوله تعالى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين وجمعهما بالعطف يرد هذه

التاويلات الفاسدة ويؤيد ما قلنا لان اسماع الصم في هذه الآية ايضا نفي مردود فانهم لم يستقل

بحضرة المسلمين متبعة الوهابين المراد ان الله تعالى قادر على الاسماع من يشاء وانت لست بقادر

على الاسماع كعدم قدرتك على اسماع من في القبور فالمنفي هو القدرة الحقيقية وهذا مما لا يحوم

حوله ولا ينكره احد من المسلمين انتهى يعني خداي تعالى قادر است بشنوانيدن هر كرا خواهد وتو

نيستي قادر حقيقي بر شنوانيدن چنانكه قادر نيستي بر اسماع آن كسانيكه در قبور هستند پس

درينجا مراد نفي قدرت حقيقي است و اين را هيچ مسلمانى انكار نمى كند وعلاوه آنكه من في القبور

جسد ميباشد وروح من يتعلق بالقبر است في القبر واحدي جسد راكه في القبر است سماع

نيكويد پس درين صورت عدم سماع جسد لازم آمد اما روح چنانكه سمع وادراك در حال

تعلق ببدن ميداشت همچنان بلكه زياده وازان بعد موت نيز دارد وفي موضح القرآن لمولانا

عبد القادر الدهلوي قدس سره ان الله يسمع من يشاء اور الله سناتا هى جسكو چاهى

وما انت بمسمع من في القبور اور تو نهين سناتا قبر مين پڑے هووں كو ان انت الا نذير تو

تو نہین ہی مگر ڈر کی خبر پہنچانی والا **ف** اور فرمایا تو نہین سنا تا قبرین پڑونکو اور حدیث مین ثابت
کہ مردون سی سلام علیک کرو وہ سنتی ہین اور بہت جگہہ مُردی کو خطاب کیا ہی اور
حقیقت یہ کہ مردی کی روح سنتی ہی اور قبر مین پڑا ہی دہڑ وہ نہین سن سکتا ہی انتہی و
نیز از ماسبق واضح شدہ کہ مقصود در آیۂ مذکورہ تشبیہ کفار است بموتی در عدم اجابت
حق والا کفار سماع داشتند لیکن چون اجابت دعوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکردند
پس مانند موتی شدند در سماعت اقوال زاجران وندادن جواب بطوریکہ مفہوم احیا شود
و توضیح ہمقام آنفا مذکور شد فتبصر و تدبر و آنچہ منکران سماع اموات بحدیث ام المؤمنین
عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا متمسک شدہ از صولت منکرہ سمع ضراشی میکنند باین
تقریر کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا انکار فرمود سماع موتی را و تمسک نمود بقول اللہ تعالی
انک لا تسمع الموتی و مسلم نداشت حدیثی راکہ در حق قتلی بدر وارد شدہ وازان صراحۃ
ثبوت سمع اموات می شود چنانکہ تفصیلش در ماسبق لائح شدہ بلکہ رد کرد آنحدیث را
باین طریق کہ وہم شد ابن عمر رضی اللہ عنہ راکہ سمع را بجای علم گفت و رسول خدا صلی اللہ علیہ
وسلم لیسمعون نفرمود بلکہ لیعلمون ارشاد کرد عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ عن عائشہ رضی اللہ تعالی
عنہا قالت انما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہم لیعلمون الآن ان ما کنت اقول لہم حق وقد
قال اللہ تعالی انک لا تسمع الموتی پس اولا شروح حدیث مانند فتح الباری و
کرمانی و قسطلانی مراجعت باید کرد کہ علما با انکار حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا چہ معاملہ
کردہ اند تفصیل مقام آنکہ علما محققین از حدیث ام المؤمنین رضی اللہ تعالی عنہا بچند وجہ جواب
دادہ اند اول آنکہ حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا از الفاظ حدیث ما انتم باسمع لما اقول
منہم کہ بروایت حضرت عمر رضی اللہ عنہ و عبد اللہ ابن عمر و ابو طلحہ و انس بن مالک و ابن مسعود رضی اللہ عنہم

تفصیل مقام
جواب اول

ثبت شد و انکاری نفرموده اند بلکه حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها انکار کرده این را
که حدیث مذکور محمول شود بر معنی متعارف سماع که عبارت است از اجابت حق چه در لغت
غراء علی صاحبها الصلوة والثنا هر جا که سماع آیات و مواعظ مذکور شده مراد از ان نفس سماع
نیست بلکه مراد از ان ثمرات سماع و تحصیل مضامین آنست و شواهد این دعوی سابقا از آیه
معتبره ذکر کردیم و خلاصه‌اش اینست که در کلام الهی سماع آیات و مواعظ که در حق مؤمنین
حصر کرده و نفی آنها که در حق کفار اشرار بطریق تشبیه باموات یا بلا تشبیه جاری شده
مراد از ان سماع نفیا و اثباتا آثار و ثمرات آن هستند و شکی نیست که اگر قول صلی الله
علیه و سلم ما انتم باسمع بحدیث بر اجابت و انقیاد محمول شود لازم آید که کفار در عالم برزخ
بصفت ایمان متصف شوند و در صورت تعارض او با کریمه انک لا تسمع الموتی و ما انت
بمسمع من فی القبور متحقق شود لهذا حضرت صدیقه رضی الله عنها که مجمع فهم و ذکا بودند در
غوامض علوم غور میفرمودند مقصود حدیث مذکور را باین طرز ارشاد کردند که مراد
از سماع معنی متعارف او نیست بلکه مقصود از ان علم است و همین تقریر در خیر الجاری در شرح
قول حضرت صدیقه رضی الله عنها تصریح است قالت انما قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انهم
لیعلمون ای اراد من قوله ما انتم باسمع منهم العلم والسماع نفسه لا السماع الذی ترتب علیه الثمرات
پس تمسک منکرین منقطع گردید و حجت خصمین مستحکم شد کذا فی بعض الرسائل وجه دوم آنکه از
عمر رضی الله عنه که حدیث مذکور بدو رسید از ام المؤمنین رضی الله عنها روایت کرده منقول است که
مراد حضرت عائشه رضی الله عنها از آیه کریمه انک لا تسمع الموتی آنست که مرده‌ها بعد از دخول در بدن
ایشان در دوزخ سماع نخواهند کرد یعنی مقصود حضرت عائشه رضی الله عنها این است که حق تعالی
نفی سماع کفار میکند وقتیکه داخل خواهند شد در دوزخ و مؤید او است قول وی تعالی ان الله یسمع

وجه دوم

انبیاء وهم فیها لا یسمعون یعنی کفار در دوزخ کلام کسی نخواهند شنید یا بسبب غل وشدت کرب
دوزخ خواهند کرد و یا بسبب عذاب کلام یکدیگر مسموع نخواهند کرد و یا حقیقة سماع در
دوزخ نخواهند داشت و باین تقدیر و تاویل انکار حضرت ام المومنین رضی الله عنها و استدلال
او بآیات قرآنی مخالف کلام صحابه و علمای محققین نیست و این جواب مجروح و مقدوح
است چراکه قول ام المومنین رضی الله عنها که ابن عمر رضی الله عنه را وهم شده که بجای لیعلمون
لیسمعون ذکر کرده است ابا دارد از تاویل مذکور کما لا یخفی قال ابن حجر فی فتح الباری
فی شرح قول البخاری یقول حین تبوؤا مقاعدهم من النار القائل هو عروة یرید ان یبین
مراد عائشة رضی الله عنها فاشار الی ان اطلاق النفی فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی مقید باستقرارهم
فی النار وعلی هذا فلا معارضة بین انکار عائشة رضی الله عنها واثبات ابن عمر رضی الله عنه کما تقدم
توضیحه فی الجنائز لکن الروایة التی بعد هذه تدل علی ان عائشة رضی الله عنها کانت تنکر ذلک
مطلقا لقولها ان الحدیث انما هو بلفظ انهم لیعلمون وان ابن عمر رضی الله عنه وهم فی لیسمعون هکذا
فی الطریقة الوسطی سوم آنکه روایت الفاظ حدیث از اکابر صحابه که در بدر حاضر بودند
مقبول است و انکار حضرت ام المومنین رضی الله عنها باجتهاد خود مقابل اکابر صحابه با وجود
عدم حضورشان در غزوه بدر غیر معتبر و هذا مما نص علیه الامام النووی فی شرح
صحیح مسلم تحت قوله علیه السلام ان المیت لیعذب ببکاء اهله عائشه و کریمه انک لا تسمع الموتی
و ما انت بمسمع من فی القبور با قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما انتم باسمع الحدیث هرگز
تعارضی ندارد چنانچه تفصیلش در ما سبق مذکور شد قال ابن حجر فی فتح الباری
شرح صحیح البخاری جمهور العلماء قبلوا حدیث ابن عمر وخالفوها وقالوا معنی الکریمة لا تسمعهم
سماعا ینفعهم او لا تسمعهم الا ان یشاء الله تعالی عز وجل وقال العلامة القسطلانی فی

سوم ۱۶۰ ب

المدینۃ قال اسمعیل کان عند عائشۃ رضی اللہ عنہا من الفہم والذکاء وکثرۃ الروایۃ والغوص علی غوامض العلم مالا مزید علیہ لکن لا سبیل الی رد روایۃ الثقۃ الا بنص مثلہ یدل علی نسخ او تخصیصہ او استحالتہ فکیف والجمع بین الذی انکرتہ واثبتہ غیرہا ممکن لان قولہ تعالیٰ انک لا تسمع الموتی لا ینافی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انہم الآن یسمعون لان الاسماع ہو ابلاغ الصوت من المسمع فی اذن السامع فاللہ تعالیٰ ہو الذی اسمعہم بان ابلغہم صوت النبی صلی اللہ علیہ وسلم بذلک واما جوابہا بانہ انما قال انہم الآن لیعلمون فان کانت سمعت ذلک فلا ینافی قولہ یسمعون بل یؤیدہا قال السہیلی ما محصلہ انہ اذا جاز ان یکونوا فی تلک الحالۃ عالمین جاز ان یکونوا سامعین وذلک اما باذان رؤسہم او قلنا ان الروح یعاد الی الجسد او الی بعضہ عند السوال وہو قول اکثر اہل السنۃ واما باذان القلب او الروح علی مذہب من یقول بتوجہ السوال الی الروح من غیر الرجوع الی الجسد او بعضہ انتہی یعنی گفت اسمعیل کہ بود نزد عائشہ رضی اللہ عنہا از فہم و ذکا و کثرت روایت و غوص در غوامض علوم آنچہ زیادہ بران متصور نباشد لکن نیست راہی بسوی رد کردن روایت ثقہ مگر بنص کہ مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحالہ آن پس چگونہ و حال آنکہ تطبیق میان چیزیکہ انکار کردہ است او را عائشہ رضی اللہ عنہا و ثابت کردہ است او را سوای او ممکن است چہ آیہ کریمہ انک لا تسمع الموتی با مقولہ طیبہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہم الآن یسمعون منافاتی ندارد زیرا کہ اسماع عبارت است از رسانیدن آواز از جانب شنوانندہ در گوش سامع پس حق سبحانہ و تعالیٰ شنوانید کفار را باین طور کہ رسانید ایشان را آواز پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آنچہ حضرت ام المؤمنین عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فرمودہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ انہم

الآن لیعلمون پس اگر حضرت ام المومنین عائشہ رضی اللہ عنہا این کلمات طیبات را از زبان فیض ترجمان
جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ باشند پس با قول آنحضرت لیسمعون کہ بروایت
اکابر صحابہ ثابت شدہ تنافی ندارد بلکہ مؤید این روایت است چہ جائز است کہ کفار را
دران حالت صفت علم وسمع ہردو حاصل باشد وجواب چہارم در متن باین عبارت
مذکور شدہ وثانیا چون عبارت بیضاوی الروح یبقی بعد الموت دراکۃ وعلیہ جمہور
الصحابۃ نص صریح است در اثبات سماع اموات پس انکار یک دو فرد از صحابہ قابل اخذ و تحجت
بنا شد آیا نمی بینی کہ ابن عباس رضی اللہ عنہما تجویز متعہ و تفضل فی الصرف وغیر آن نمودہ پس
اگر کسی بقول شان عمل نماید انصاف باید کرد کہ علما در حق او چہ خواہند گفت و ہمچنین
انکار حضرت ام المومنین رضی اللہ تعالی عنہا قصہ معراج جسمی را وحمل کردن آن بر حالت مقام
معتبر ندانستند چہ بنصوص قاطعہ وروایت مشہورہ مقدم است بر قول صحابی پنجم آنکہ مختار
بعضی علما آنست کہ ام المومنین رضی اللہ عنہا از انکار سماع موتی رجوع نمودہ اند فی المواہب
اللدنیۃ فی المغازی لابن اسحاق بروایۃ یونس بن کثیر باسناد جید عن عائشۃ رضی اللہ تعالی
عنہا مثل حدیث ابی طلحۃ وفیہ ما انتم باسمع لما اقول منہم واخرجہ الامام احمد باسناد
حسن فان کان محفوظا فکانہا رجعت عن الانکار لما ثبت عندہا فی روایۃ ہولاء الصحابۃ
لکونہا لم تشہد القصۃ انتہی ومؤید است بعضی معاملات حضرت ام المومنین رضی اللہ تعالی
عنہا با موات کہ تفصیلش در متن مذکور میشود وبالفعل در کتب احادیث معاینہ باید کرد کہ
حضرت ام المومنین عائشہ رضی اللہ عنہا با موات چہ معاملہ میداشتند حالا یکی دو حدیث ازین
باب باید شنید در مشکوۃ شریف از حضرت ام المومنین رضی اللہ تعالی عنہا مروی است قالت
کنت ادخل بیتی الذی فیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وانی واضع ثوبی واقول انما

ہو زوجی وابی فلما دفن عمر معہم فواللہ ما دخلتہ الا وانا مشدودۃ علی ثیابی حیاء من عمر رواہ احمد
یعنی فرمود عائشہ رضی اللہ عنہا کہ داخل میشدم بخانہ خود کہ دران رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم مدفون شدہ در حالیکہ می پارچہ خود را می گذاشتم و می گفتم کہ این شوہر من و پدر من
ہستند پس ہرگاہ کہ مدفون شد عمر رضی اللہ عنہ با ایشان پس بخدا سوگند کہ داخل نشدم
انجا مگر در حالیکہ پارچہ را بر خود می بستم بنا بر حیا از عمر ازین حدیث صاف لائح می شود
نزد ام المومنین رضی اللہ عنہا موت را شعور و ادراک و رویت کہ مدار ستر بر آن است
حاصل و محقق است واما التاویلات الرکیکۃ التی اوردہا المنکرون فی ہذا المقام فمما لا ینبغی
ان تذکر فی ہذہ الرسالۃ فانہ لیس فی ذکرہا الا التطویل والاسہاب کما لا یخفی علی اولی الالباب
وآنچہ ائمہ محدثین در شرح این حدیث نوشتہ اند کہ باید شنید و مضمون حیات میت را
باید دانست قال الشیخ الاجل المحقق الدہلوی رحمہ اللہ فی ترجمۃ المشکوۃ و درین حدیث دلیل
واضح است بر حیات میت و علم وی و نیز واجب است احترام میت بعد از زیارت کنندہ و محافظت
حضور صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان
بود انتہی و قال السید فی شرح المشکوۃ و فی ہذا الحدیث دلیل بین علی ذکر من انہ یجب احترام
اہل القبور و تنزیل کلہم منزلۃ ما ہم علیہ فی حیاتہم من مراعات الادب معہم علی قدر مراتبہم و قال
الطیبی فی شرح ہذا الحدیث و ینبغی للزائر ان یدنو من القبر قدر ما یدنو من صاحبہ فی حیاتہ
لو زارہ انتہی و در مظاہر حق ترجمہ ہندی مشکوۃ شریف مسطور است اس حدیث میں
دلیل ہے اس پر کہ لحاظ میت کا کرے وقت زیارت کے مانند لحاظ اوسکی کے حالت
حیات اوسکی میں ابن ابی الدنیا نے سلیم بن عمیر سے روایت کی ہے کہ وہ گذرے ایک
مقبرہ میں پر اوس حال میں کہ اونکو زور کا پیشاب لگا ہوا تھا پس کہا گیا کیوں نہ اوترو

کہ اوتر کر پیشاب کر کے کہا سبحان اللہ قسم ہے اللہ کی میں حیا کرتا ہوں مُردوں سے جیسی کہ کرتا ہوں زندوں سے ششم آنکہ محقق دہلوی رح در ترجمہ مشکوٰۃ شریف باین طور جواب افادہ فرمودہ کہ درینجا سخن دیگر است کہ فرضاً اگر از ثبوت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکہ سماع بجاسہ سمع می باشد و سمع بجز اجزای بدن خراب شدہ بگوییم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود و او باقی است پس علم بمبصرات و مسموعات حاصل باشد نہ بروجہ ابصار چنانکہ بعضی متکلمین سمع و بصر اللہ تعالی را بعلم بمسموعات و مبصرات تاویل کردہ اند و بتحقیق وارد شدہ اخبار و آثار در علم موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان تا آنکہ آمدہ کہ زیارت روز جمعہ محبوب تر است زیرا کہ درین روز علم میت اتم و اکمل میباشد باحوال زائران بر ایشان کشف و ظاہر می شود و نیز شک نیست در حصول علم مر معنی را در برزخ و آخرت بحقیقت دین اسلام و احوال آخرت چنانکہ عائشہ رضی اللہ عنہا گفتہ و متفق علیہ است در مراد بحدیث پس ممکن است علم باحوال دنیا و اہل دنیا چیست دلیل بر زوال این علم و نسیان با وجود بقاء روح و آمدہ است کہ کافران تمنا خواہند کرد برای عود بدنیا و نیز آمدہ است کہ چون میت از سوال منکر و نکیر جواب بخیر دہد و راحت یابد از روی سعی کند می گوید ای کاش کسی می شد کہ خبر کند باہل من کہ در راحتم و خوشم و بالجملہ کتاب و سنت مملو و مشحون اند باخبار و آثار کہ دلالت میکنند بر وجود علم مر موتی را بدنیا و اہل آن پس منکر نشود آن را مگر جاہل باخبار و طبیعی منکر دین انتہی و باید دانست کہ منکران سماع اموات بچند آیات و احادیث و روایات فقہیہ استدلال میگیرند و بر دعوی خود برہان واثق می پندارند

اما الآیات فمنہا قولہ تعالی وہو الذی یتوفکم باللیل الآیۃ افاد فخر الملۃ والدین فی التفسیر الکبیر المعنی انہ تعالی یتوفی نفوسکم التی بہا تقدرون علی الادراک کما قال جل جلالہ اللہ یتوفی الانفس حین موتہا والتی لم تمت فی منامہا فہو جل جلالہ یقبض الارواح عن التصرف بالنوم کما یقبضہا

بالموت انتہی وفی انوار التنزیل یمیکم فیہ ویراقبکم استعیر التوفی من الموت لما بینہما من المشارکۃ فی زوال الاحساس والتمییز فان حملہ قبض الشی بتمامہ انتہی ومنہا قولہ تعالی اللہ یتوفی الانفس حین موتہا الآیۃ فی انوار التنزیل ای یقبض الارواح عن الابدان بان یقطع عنہا تعلقہا وتصرفہا فیہا اما ظاہرا وباطنا وذلک عند الموت او ظاہرا فقط وہو فی النوم وما روی عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان فی ابن آدم نفسا وروحا بینہما مثل شعاع الشمس فالنفس التی بہا العقل والتمییز والروح التی بہا النفس والحیات فیتوفیان عند الموت ویتوفی النفس وحدہ عند النوم قریب مما ذکرنا انتہی فظہر من ہاتین الآیتین وتفاسیرہا ومما قال ابن عباس رضی اللہ عنہما ان الروح تتوفی عن الابدان عند الموت بالکلیۃ ولا تصرف للموتی ولا لم تتوفی الانفس التی بہا یتعلق العقل والتمییز ولما کان توفی النفس وحدہا مع بقاء الروح مانعا عن السمع والبصر وغیرہا کما تجد فی النائم مادام نائما فما ظنک عند توفی النفس والروح معا ہذا ما ذکرہ بعض حملۃ عرش الغوایۃ تغلبۃ جنود الوہم یعنی ازانجملہ است قول او تعالی ہو الذی یتوفکم باللیل ویعلم ما جرحتم بالنہار ثم یبعثکم فیہ لیقضی اجل مسمی ثم الیہ مرجعکم ثم ینبئکم بما کنتم تعملون یعنی وا او ہمت آنکہ قبض روح شما میکند بشب یعنی وقت نوم ومیداند آنچہ کسب کردید بروز باز برمی انگیزد شمارا در روز تا بانجام رسانیدہ میشود میعاد معین باز بسوی او بازگشت شما است باز خبر دہد شمارا آنچہ میکردید کذا فی فتح الرحمن ترجمۃ القرآن مدرس المتکلمین در تفسیر کبیر افادہ فرمودہ کہ حق سبحانہ وتعالی در خواب ارواح را قبض میکند وازتصرفات بازمیدارد وہمچنانکہ در حالت مرگ قبض میکند آنہارا وبازمیدارد ازتصرفات ودر تفسیر بیضاوی مرقوم است کہ خواب ومرگ مشترک اند در زوال ادراک واتیانند ازانجملہ است قول او تعالی اللہ یتوفی الانفس حین موتہا والتی لم تمت فی منامہا فیمسک التی

یقضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون یعنی خدای تعالی قبض ارواح میکند نزدیک موت آن وآن روح که مرده است قبض آن میکند نزدیک خواب آن پس نگاه میدارد آن راکه حکم موت کرده است بروی ومیگذارد آن دیگر را تا وقتی معین هر آینه درین مقدمه نشانهاست برای قومیکه تامل میکنند ودر تفسیر موضح القرآن مسطور است نیند مین کهنچتا ہی جتنا ہی نشان ہی آخر تکا معلوم ہوا نیند مین بہی جان کہنچتی ہے جیسی موت مین اگر نیند مین کہنچ کر رہ گئی وہی موت ہی مگر یہ جان وہ ہی جسکو ہوش ہے اور ایک جان جس سی دم چلتا ہی اور نبضین اوچہلتی ہین اور کہانا ہضم ہوتا ہی وہ دوسری ہی وہ موت سی پہلی بہی کہنچتی نہی ودر تفسیر بیضاوی مرقوم است که حق سبحانه وتعالی ارواح را قبض میکند از بدنها بانیطرز که منقطع میشود تعلق وتصرف ظاهری وباطنی مارواح از ابدان درحالت مرگ واما وقت خواب پس موقوف میشود تصرف وتعلق ظاهری وباقی میماند تصرف وتعلق باطنی بالجمله از هردو آیه کریمه واز تفاسیر معتبره الی شده که ارواح را بعد از مرگ هیچگونه تعلقی وتصرفی بابدان باقی نمیماند وموتی را تصرف وتمیز وسمع حاصل نیست واما الجواب عن هذه الاوهام الرکیکة فجلی غایة الانجلاء فان المراد من قبض الارواح عن التصرف بالموت کما نص علیه رئیس المتکلمین ان التصرفات المخصوصة المتعلقة بالابدان کالستة الضروریة تنقطع عن الارواح عند الموت ولامشاجرة فی هذا الانقطاع اصلا وکذا المراد من زوال الاحساس والتمیز عن الارواح بالموت هو زوال الاحساس والتمیز المختصین بالمشاعر ظاهرة کانت او باطنة کالسمع بالسامعة والرویة بالباصرة والتخیل بالمتخیلة ولامریة فی فقدانها عند الموت وهذا هو المراد بانقطاع التعلق والتصرف الظاهریین والباطنیین عن الارواح فی حالة الموت اما قرع سمعک انه لو کان المراد

هو الانقطاع الاتم بحيث لا يكون للارواح نحو من التصرف والتعلق والتميز بالابدان لاجل التنعيم والتعذيب في القبر التي سنستاعرضها سابقا بالآيات والاحاديث واجماع اهل السنة والجماعة كثرهم الله تعالى على ان هو لاء المجهول نصوا على خلاف ما توهمه ذلك البعض فاستمع لما نلقي عليك لا تكن من اضراب الصم والبكم والعمي فاعلم انه افاد فخر الملة والدين رحمه الله في التفسير الكبير من ان القادر الحكيم دبر تعلق جوهر النفس بالبدن على ثلثة اوجه احدها ان تقع ضوء النفس على جميع اجزاء البدن ظاهره وباطنه وذلك هو اليقظة وثانيها ان يرتفع ضوء النفس عن باطن البدن بالكلية وهو النوم وثالثها ان يقع ضوء النفس على باطن البدن بالكلية ولكنه ينقطع تعلقه وضوءه عن ظاهر البدن بالكلية وهو الموت ثم قال في ذلك التفسير الموت والنوم يشتركان في كون كل واحد منهما يوفيان النفس ثم يمتاز كل واحد منهما عن الآخر بخواص معينة ومثل هذا التدبير العجيب لا يمكن صدوره الا من القادر الحكيم تم بعنوانه وفي شرح الفقه الاكبر لمولانا علي القاري رح للروح بالبدن تعلقات منها تعلقها به في حال النوم فانها تتعلق من وجه ومفارقة من وجه ومنها تعلقها به في البرزخ فانها وان فارقته وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كليا بحيث لا يبقى لها اليه التفات البتة فانه ورد ردها اليه وقت سلام المسلم عليه انتهى وقال صاحب المدارك العالية في المدارك عن سعيد بن جبير ان ارواح الاحياء وارواح الاموات تلتقي في المنام فتعارف منها ما شاء الله ان تتعارف فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجسادها الى انقضاء مدة حيوتها وروي ان ارواح المؤمنين تعرج عند النوم في السماء فمن كان منهم طاهرا اذن له في السجود ومن لم يكن منهم طاهرا لم يؤذن له فيه انتهى وفي شرح الصدور ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة

تعلق جوهر النفس بالبدن على ثلثة وجوه

تعلقات الروح بالبدن

روايت

شرح الصدور

ودلیلنا قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت والذائق لابد ان یبقی بعد المذوق وما تقدم فی هذا الکتاب
من الآیات والاحادیث فی بقائها وتصرفها وتنعیمها وتعذیبها الی غیر ذلک وآل علیه انتهی
فتامل ولا تعجل فان مفاسد قلة التامل اکثر من ان یحیطها نطاق البیان کما لا یخفی علی من له
ادنی مسکة وعرفان تلخیصها مقام آنکه جواب از اوهام رکیکه منکرین نیک ظاهر است چراکه مراد از
انقطاع تعلق ارواح از ابدان وباز ماندن اینها از تصرفاتی که با بدنها می داشتند آنست که
تعلقات وتصرفات مخصوصه که ارواح را در حالت حیات با ابدان حاصل بود مانند
تغذیه وتنمیه وخواب وبیداری واکل وشرب وجز اینها وقت مرگ تمامها منقطع شدند اثری
ازان باقی نمانده وهمچنان مراد از زوال احساس وتمیز آنست که احساس وتمیز که بحواس ظاهری باطنی متحقق بود به همه
آنها هنگام مرگ رو بزوال آورند ونشانی ازانها نمانده وعاقلی در انقطاع تعلقات
مخصوصه بدنیه وقت موت انکاری ونزاعی نمی کند وشکی نیست در آنکه از انقطاع تعلقات
مذکوره لازم نمی آید که هیچگونه ارواح را تعلقی با بدان سوای تعلقات منقطعه نباشند مثل سمع و
وشناختن زائران ومتوجه شدن ارواح بحال ایشان باقی نماند تا توهم منکران بانجام
رسد والا انکار عذاب قبر وتنعیم قبر لازم خواهد آمد چنانچه تفصیلش سابقا مذکور شده
ومؤید اوست آنچه امام فخر الدین رازی رح در تفسیر کبیر افاده فرموده که نفس را با بدن
سه تعلق حاصل میشود نخستین آنکه روشنی نفس بر جمیع اجزای بدن بحسب ظاهر وباطن واقع
شود واین تعلق در حالت بیداری دست میدهد دوم آنکه روشنی نفس بر اجزای بدن
باعتبار ظاهر باقی باند مانند تنفس وحرکت نبض وانهضام طعام ودر روشنی او از باطن
بدن انقطاعی پذیرد واین حالت از خصائص خواب است سوم آنکه روشنی نفس بر
باطن بدن محیط شود واز ظاهر بدن منقطع گردد واین حالت وقت مرگ بحصول می

نفس را با بدن سه تعلق حاصل می شود

انجام وور شرح فقه اکبر مذکور است که اگرچه روح را از بدن در عالم برزخ مفارقتی دست داد لکن تجرد تام حاصل نشده بلکه فی الجمله تعلق معنوی وخصوصیت باطنی با بدن باقی است تا آنجا است که وقت زیارت زائران وسلام کردن ایشان روح میت بسوی بدن متوجه میشود وسلام وکلام احیا می شنود و در فی التفسیر العزیزی فساد بنیه وبطلان مزاج همه بر بدن واقع شده است نه بر روح آدمی روح را برای تالم وتلذذ جسمانی وعمال حواس متعلقی ببدن خودش یا ببدن دیگر مثالی مثل از التعلق تدبیر وتصرف وتغذیه وتنمیه میشد انتهی والقیم فی ذلک التفسیر چون آدمی می میرد روح واز بدن جدا شود پس موت بمعنی عدم حس وحرکت جسد را بجدائی روح رو میدهد ور روح را اصلا تغیر نمی شود چنانچه حاصل قوی بود حالا هم هست وشعوری وادراکی که داشت حالا هم دارد بلکه صاف تر وروشن انتهی ومنها قوله تعالی او کالذی مر علی قریة الآیة قال بعض المحققین آثار الفلاسفة نحن نعتقد بعد الموت ثم سئل عما جری علیه فی حالة الحیوة کما قال الله تعالی او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها الی قوله تعالی ان الله علی کل شئ قدیر فلو کان سمیعا بصیرا بعد الموت کما کان فی الحیوة لکان عالما بمدة لبثه ولم یکن غافلا عما جری علیه علی حماره ولما جهل انه کم مرة طلع الشمس علیه وغربت ولم یقل بعد البعث ما قال فالظن الیقین ان المرء بعد الموت لا یدرک شیئا من الامور الدنیویة وکفی بالآیة حجة علی من توهم کونه سمیعا بصیرا ولا ادری ما علیهم علی ما یزعمون هو بعید عن العقل جدا ومخالف للنقل ولا یتفکرون فی انفسهم ان الحواس التی هی آلات لادراک الامور الدنیویة سلبت بعد الموت فکیف یسمعون ویبصرون بغیرها انتهی بکلها الرکیکة لا یخفی علی من جبلت سریرته علی الانصاف وتجنب العصبیة القویمة عن الاعتساف ان الادراکات المخصوصة بالاحیاء وتنقطع اثرها بعد الموت ولا غرو فی اذ هم العلم المتعلق بتعداد

لان فیه تمکن بسوی بدن متوجه میشود

[illegible]

طلوع الشمس وغروبها والهارق غطاء البحار وحفظ الطعام والشراب من التغير وتعيين مدة الموت
لهما من تبديل تلك الامور الاكتسابية التي لا كلام فيها ومن ثمه صرح رئيس المتكلمين في تفسيره الكبير
بان الميت بعد ان صار حيا لا يعلم مدة مكثه طويلة كانت او قصيرة ويعضده ان قلب النبي
صلى الله عليه وآله وسلم كان مستيقظا مستشعرا دائما وانما يعرض كيفية النوم لكريميه ومن
عد من خصائصه ان نومه صلى الله عليه وآله وسلم لا ينقض الوضوء ومع هذا فات صلوة الفجر
عنه صلى الله عليه وآله وسلم ليلة التعريس والسر فيه ان ادراك طلوع الشمس وغروبها انما
يختص بعين الراس ولا يستشعر ذلك بالقلب فزبدة المرام ان للارواح تعلقا
خاصا معنويا بالابدان ولها ادراك وشعور وسمع مغاير لما كان لها في الحيوة الدنيوية
ولا افتقار لها في هذه الامور الى الالات الجسدانية التي تسلب في حالة الموت فالاموات
يعرفون الزائرين ويسمعون كلام الاحياء وسلامهم ويجيبون كما مر مفصلة منا شافيا
ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور ونحن نساعدكم في كون الالات الجسدانية مسلوبة
عن الاموات ولا نقول ان الموتى يسمعون ويدركون بهذه الالات حتى يتم قوله دراير
باجمعهم الخ بل المقصود ما ذكرنا آنفا فانصف على ان القول الغرض من هذه الاماتة والاحيا
هو الامتحان والابتلاء فالذي مر على قرية حصل له الاستغراق بالاماتة حتى غفل عن
استشعار الامور الحادثة عند موته فعدم الاطلاع لبعض الاموات على بعض الحوادث باقتضا
الحكمة الازلية الآتية لا يقتضي سلب جميع انحاء الشعور والادراك عن الاموات كلهم انما هو
مزعوم البعض هذا فتبصر يعني از انجمله هست قول او تعالى وتقدس او كالذي مر على قرية
وهي خاوية على عروشها قال انى يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال كم
لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك وشرابك

لم یتسنه وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما
فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی بیاید بدی تشخیص آنکه گذشت بر دیه
بیفتاده بود بر سقف این خود ... چون دید آن استخوان عزیر بود و گفت چگونه زنده کند این را
خدا بعد مردن این پس مرده کرد او را خدا تعالی صد سال بعد از آن زنده کرد او را
گفت چه قدر درنگ کردی گفت درنگ کردم یک روز یا پاره از روز گفت بلکه درنگ
کردی صد سال پس ببین بسوی طعام خود و آشامیدنی خود که متغیر نشده و ببین
بسوی دراز گوش خود میخواهیم که گردانیم ترا نشانه برای مردمان و ببین بسوی استخوانها
چگونه جنبش میدهیم ترا بعد از آن می پوشانیم بر آن گوشت را پس چون واضح شد
این حال گفت بیقین میدانم که خدا بر هر چیز تواناست هکذا فی فتح الرحمن مترجمه
و در تفسیر حسینی مسطور است که گذرنده بر دیه خراب عزیر بود علیه السلام که توریة حفظ
داشت و از اکابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل
آورد و حق سبحانه او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه به بیت المقدس
نمود و موضعی پس ویران دید و درختان آنجا میوه دار بود و قدری انجیر چید و قدری
انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفت و انجیری چند بخورد و انگور را لختی
پاره بیاشامید و بقیه در خنک ریخت و دراز گوشی داشت در پیش خود ببست و
تکیه بر دیوار کرده در آن دیه ویران می نگریست چون آن دیه بغایت خراب دید
قال انی یحیی الآیة المرام از این آیت شریف لائح میشود که مرده را سمع و بصر حاصل
نیست چه بر تقدیر حصول اینها می بایست که از مدت موت او را اطلاعی حاصل میبود
و نیز از حقیقت عدم تغیر طعام و شراب یعنی انجیر و شیره انگور آگهی میداشت و او بس لبث

بسبب منصف در (و مباو که همه ادراکات مخصوصه بدنیه وتعلقات خاصه جسدانیه ما نند
خواب و خور و حرکت و سکون و تغذیه و تمیه و نگریستن بچشم سر در عالم برزخ منقطع
میشوند و شبه نیست در انکه شمار کردن اوقات طلوع آفتاب و غروب آن و مشاهده
نمودن عدم تغیر طعام و شراب معاینه کردن استخوان های متفرقه از جنس ادراکات مخصوصه
منقطعه هستند لهذا رئیس المتکلمین در تفسیر کبیر تصریح نموده که مرده بعد زنده شدن نمیداند
که چه قدر مدت میت بوده و ظاهر است که از انقطاع ادراکات مخصوصه مذکوره لازم
نمی آید که هیچگونه ارواح را با بدان تعلقی باقی نمانده باشد بلکه آنها را تعلق خاص معنوی
با ابدان باقی میماند و همان تعلق مناط ادراک و سمع و شعور است و این تعلق بسوی
الات مخصوصه که بسبب فساد بدن خراب و برباد شده احتیاجی ندارد و مؤید او
آنچه در شرح سفر السعادة مسطور است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود مرا در خواب
خیال مکنید هرچه شما میگوئید نزد من می شنوم چشم من در خواب است ولیکن دل من بیدار
اینجا اشکالی آورده اند که اگر حال این است پس چرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در لیلة
تعریس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آن را
قضا کرد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است لاجرم چون چشم در خواب
باشد طلوع و غروب درک نگردد اگرچه دل بیدار است مثلاً شخصی بیدار است و در کنج خانه
در پرده وا افتاده طلوع و غروب در نیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافی
ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد انتهی
بلفظه و نیز تائیدی میدهد آن را آنچه در رساله شریفه مسطور است که چون اکثری از منکرین
دلالت کتب شرعیه علی سبیل الاستقصاء ندارند و بر اقوال و افعال آنحضرت صلی الله

اشکالی آورده اند

جواب

علیہ سلم و دیگر اکابر بکمیل اطلاعی نیافتند از انجہت ثمرات حیات را از تعلق روح است
به بدن حصر کنند دانکہ بر وی ترتب احتیاج خواب وغذا دیگر ضروریات دیدہ اند
وظاہرست کہ این چنین تعلق روح با بدن در عالم برزخ مفقود است پس حیات
برزخیہ را حیوۃ ندانند و نمی فہمند کہ تعلقات روح با بدن انواع متعددہ دارد
منجملہ آنہا تعلقاتی است کہ موجب احتیاج بسوی امور مرقومہ نمی گردد بلکہ برانہا
سماع کلام احیاء و کلام دیگر امور ات مترتب می تواند شد پس ایشان بسبب قلت فہم
وعدم اطلاع بر نصوص شارع اموات را بمنزلہ جماد انگارند و غایب را کہ حیات
برزخیہ است بر شاہدہ کہ حیات دنیویہ است دار ارواح را بر جسد انس کردہ
حیوۃ برزخیہ علی الاطلاق راہ انکار ورزند قال ابن القیم ان للارواح بالابدان
ویسمح ان یعرض علیہا مقعدہا من الجنۃ والنار دانی لہا نسبۃ تامۃ فیکون فی الرفیق
الاعلی وہی متصلۃ بالابدان بحیث اذا سلم المسلم علی صاحبہ یرد علیہ السلام وروحہ فی
مکانہا ہناک وانما یاتی الغلطۃ من قیاس الغائب علی الشاہد فیعتقد ان الروح من
جنس ما یعہد من الاجسام التی اذا شغلت مکانا لم یمکن ان تکون فی غیرہ وہذا
غلط محض ولا منافاۃ بین کون الروح فی علیین او فی الجنۃ او فی السماء وان لہا بالبدن
تعلقا بحیث یدرک ویسمع ویصلی ویقرء وللروح من سرعۃ الحرکۃ والانتقال کلمح البصر
عروجہا من القبر الی السماء فی ادنی زمان ویشہد علی ذلک روح النائم تصعد فی
السبع الطباق وتسجد بین یدی العرش ثم ترد الی جسدہ فی ایسر زمان انتہی ملخصا
بالجملہ حیات برزخیہ حیاتی است کہ احکام حیات دنیاویہ بران مرتب می تواند شد
مگر ستہ ضروریہ وارتکاب عبادات کہ برای ثواب اخروی مشروع گردیدہ نہ

لوازم حیات دنیویه از او در من حیات مفقود و اما باقی مراتب حیات که عذاب و فرح
وتنعم و سعت همه آنها در حیات برزخیه موجود است تم کلامه بلفظه ومنها قوله تعالی و
نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الآیة قال بعض المتفلسفین قد ثبت من هذه الآیة
ان الموتی راقدون فی القبور غافلون عن الدنیا قال البیضاوی فیه ترشیح و رمز
واشعار بانهم لاختلاط عقولهم یظنون انهم کانوا نیاما انتهی ای مع انهم کانوا امواتا لکنهم
لاختلاط عقولهم یظنون انهم کانوا نیاما تم کلامه بلفظه نحن نلقی علیک اولا ان المراد
من هذه النفخة النفخة الثانیة ای نفخة البعث وبین النفختین اربعون سنة وثانیا انه قال ابی بن
کعب وابن عباس وقتادة انما یقولون هذا لان الله تعالی رفع عنهم العذاب بین
النفختین فیرقدون فاذا بعثوا بعد النفخة وعاینوا القیمة دعوا بالویل وقال اهل المعانی ان
الکفار اذا عاینوا جهنم وانواع عذابها صار عذاب القبر فی جنبها کالنوم قالوا یا ویلنا من
بعثنا من مرقدنا کذا فی معالم التنزیل وعن مجاهد للکفار هجعة یجدون فیها طعم النوم فاذا صیح
باهل القبور قالوا من بعثنا کذا فی المدارک اذا دریت هذا فنتلو علیک ان تعبیر الکفار عن
الموت البرزخی الذی هو عبارة عن کونهم دراکین للعذاب القبری بالنوم حین معاینتهم
نکال جهنم وعذابها لکون عذاب القبر کالنوم فی جنب ذلک النکال ولاختلاط العقول او لکون
تلبسهم بذلک القبر علی تقدیر رفع العذاب عنهم بین النفختین لایستدعی سلب الادراکات
والشعور عن الامور الدنیویة راسا فان للحیوة البرزخیة والنوم الذاتی وغفلته خصائص
مخالفة للحیوة الدنیویة والنوم الذاتی مع الاشتراک فی بعض الاحکام کما لایخفی علی
فتنبه ولاتکن من الراقدین یعنی وازانجمله است قوله تعالی ونفخ فی الصور فاذا هم
من الاجداث الی ربهم ینسلون قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن

اولا ۱

ثانیا ۲

ازانجمله

وصدق المرسلون یعنی وبعد از چهل سال بر دمد صور دیگر بار و پس ناگاه ایشان از گورها
بیرون بر آیده بسوی پروردگار خود می شتابند گویند ای وای بر ما که برانگیخت ما را
از خوابگاه ما این ست آنچه وعده کرده بود خدا از بعث و نشر راست گفتند پیغمبران
در باب بعث و جزا آنچه گفتند اما شما باور نکردید کذا فی التفسیر الحسینی یعنی بتبعان
فلاسفه زعم کرده اند که از آیه کریمه ظاهر میشود که مردگان در عالم برزخ از امور
دنیا خبری ندارند بلکه غافل و ذاهل اند و لهذا خود را در خواب مرده انگاشته
واقعه موت چشیده اند و از بدن انقطاع کلی دست داده جواب این شبه باطله نیز ظاهر است
چه کفار موت برزخی را که عبارت از ادراک عذاب و نکال ست به نسبت ...
محل هنگام مشاهده عذاب دوزخ تعبیر بخواب کرده اند یا حقیقتاً ایشان را میان نفخه
اولی و نفخه ثانیه بسبب دور شدن عذاب از ایشان تا چهل سال که مدت فاصله میان
هر دو نفخه است کیفیت خواب حاصل خواهد شد پس هنگام بعث بعد از نفخه دوم و معاینه کردن
قیامت بر زبان حسرت بیان جاری خواهند کرد که وای بر ما که برانگیخت ما را از خوابگاه
ما و ظاهر است که از تعبیر موت برزخی بخواب و یا از حصول خواب ایشان را در میان نفختین
لازم نمی آید که موتی را هیچگونه ادراکی و شعوری بامور دنیویه در هیچ وقت باقی نماند
چرا که حیات و خواب عالم برزخ مغایر است با حیات و خواب دنیا کما مر تفصیله فرا...
ولا الفضل و تائید میدهد آن را آنچه از بعضی معتمدان منقول است و در متن تفصیلش بیان شد

وحضرت مولانا سید حسن علی ہاشمی قدس سره در بعضی رسائل تصریح فرموده اند که

بالجمله صحیح و ثابت عند التحقیق نزد جماهیر بحسب روایات و درایات احادیث و آثار

صحابه و تابعین و سلف صالحین اعاده روح بجسد و بقاء تعلق آن ببدن ...

بمذهب متهير دنو تعلق شعور و ادراک بهیکه مناسب اوست باقیماند کر دیده لکن این تعلق مادون
تعلق دنیوی است و کا ہی بطریق خرق عادت مانند تعلق دنیوی موجود کردد و خلاصه
مرام انکه حیوة عالم برزخ ... ست که منافی موت کذائی نیست چنانچه حیوة
نائم غیر حیوة مستیقظ است و تحقیق درین باب آنست که قدر مشترک حیوة درمیان
نائم و مستیقظ برابر است و در بعضی آثار و خصوصیات امتیازی یافته می شود
ہمچنین قدر مشترک درمیان حی و میت برابر است لکن امتیاز در بعضی آثار و خصوصیات
است مانند تعذیب و تنعیم و تولید و سماع اموات کلام احیاء را در بسیاری از احادیث
بثبوت رسیده و تفصیلش در ... سبق باید جست تا انکه متواتر بالمعنی شده و کلام اموات
بایکدیکر و تحاور ... اور نیز ثابت شده انتهی ملخصه و منها قوله تعالی و من اضل ممن یدعو
الآیة قال البیضاوی لانهم اما جمادات و اما عباد مسخرون مشتغلون باحوالهم نفیه
تنصیص علی کونهم غافلین عن الامور الدنیویة هذا من تمویهات بعض اهل الغوایة و نحن نقص
علیک اولا انه تعالی بین فیما سبق ان القول بعبادة الاجسام باطل من حیث انه
لا قدرة لها البتة علی الخلق والایجاد والاعدام والنفع والضرر فاردفه بدلیل آخر
فی بطلان ذلک المذهب و حاصله ان الاجسام جمادات محضة فلا تسمع دعاء
الداعین و لا تعلم حاجات المحتاجین و بالجملة فالدلیل الاول اشارة الی نفی القدرة
والدلیل الثانی الی نفی العلم و اذا ثبت نفی القدرة والعلم فبطل عبادتها ببداهة العقل
هکذا فی التفسیر الکبیر لفخر الملة والدین الرازی و ثانیا ان فی قوله تعالی و من اضل انکار ان
یکون احد اضل من المشرکین حیث ترکوا عبادة السمیع المجیب القادر الخبیر الی عبادة من لا
یستجیب لهم لو سمع دعائهم فضلا عن ان یعلم سرائرهم و یراعی مصالحهم هکذا فی انوار

تحقیق ... آنست

م ۵
الانم ...

التنزيل ثم قال انما جعل قوله تعالى الى يوم القيمة حدا لعدم الاجابة بناية لما انه قد قيل انه تعالى يحيى
الاصنام يوم القيمة فيقع بينها وبين من يعبدها مخاطبة فتعادى هؤلاء العابدين فلهذا قال
الثانية منهم هذا مذهب الاكثرين وقال بعضهم بل المراد عبدة الملائكة وعيسى فانهم في يوم
مظهرون عداوة هؤلاء العابدين ثم صرح المراد في قوله تعالى وهم عن دعائهم غافلون انهم
مشغولون لعبادة الله تعالى او لو ثبت هذا فالمقصود ان نفى القدرة التامة والعلم الشامل و
الاجابة الاتم التي هي من خصائص المعبود الحقيقي الحق تعالى شانه عن المعبودات الباطلة اصناما كانت
ملائكة او انبياء لا يستدعى نفى السماع عن الموتى الذى نحن بصدد اثباته اما خطر في قلبك
ان الموتى يطلعون على اعمال الاحياء واقوالهم باطلاع الملائكة او باعلام اموات اخر
او باطلاعه سبحانه وتعالى بلا وسطة هذا والتفصيل في كتاب الديلمي [illegible] يجوز ان يكون
الانبياء والملائكة مشغولين باحوالهم غير ملتفتين الى المشركين الذين هم اعداءهم لا يستلزم
عدم اطلاعهم على احوال الزائرين ولا يقتضى الغفلة عن الامور الدنيوية راسا وكذا حال
سائر الموتى في المرقات شرح المشكوة الانبياء في قبورهم احياء والعرض والسماع بعد الموت
ليس مخصوصا بالانبياء بل سائر الموتى يسمعون السلام والكلام ويعرض عليهم اعمال اقاربهم في
بعض الايام نعم الانبياء يكون حيوتهم على الوجه الاكمل وقال ابن حجر ان للانبياء حيوة
بها يتعبدون ويصلون في قبورهم مع استغنائهم عن الطعام والشراب كالملائكة
وهذا امر لا مرية فيه وقد صنف البيهقى جزءا في ذلك وقال صلوتهم في اوقات مختلفة واماكن
متعددة جائز عقلا وفي المواهب اللدنية انه صلى الله عليه وآله وسلم حى [illegible] وكذلك الانبياء
قيل لا عدة على ازواجه وقيل يصلى فيه باذان واقامة وقال صلى الله عليه وسلم من صلى علي
عند قبرى سمعته ومن صلى علي نائيا ابلغته وقال صلى الله عليه وسلم علمى بعد وفاتى كعلمى في حياتى

یعنی و از آنجمله ست قال او تعالی و من اضل ممن یدعو من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة و هم عن دعائهم غافلون آی و کیست گمراه تر از ان کسی که بخواند و پرستد بجز خدا کسی را که اجابت نکند تا روز قیامت یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر استجابت از و ظاهر نشود و بتان از خواندن بت پرستان بیخبر اند و نمی شنوند دعای ایشان پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خدا و ند شنونده اجابت کننده دست باز دارد و روی توجه بجماد نابینا و ناشنوا آورد و کذا فی التفسیر الحسینی و در تفسیر بیضاوی مرقوم است که معبودات باطله یا اصنام اند که حقیقة جمادات هستند یا بندگان خاص اند که در عالم برزخ باحوال بشارت مال خود شادان و مشغول اند بسوی عبدهٔ خود التفاتی ندارند و جواب آوازهای ایشان نمی دهند بعضی فلسفه مزاجان رقم کرده اند که ازینجا آشکارا می شود که موتی را در عالم برزخ شعور و حس و سمعی بامور دنیویه حاصل نیست جواب این تمویه باطل و تشکیک لاطائل نیز ظاهر است زیرا که هرگاه مطلع شدن موتی بر اعمال احیا و اقوال ایشان و شنیدن کلام سلام زائران از دلائل عقلیه و نقلیه که توضیحش سابقا مذکور شد لائح گردیده پس از مشغول بودن موتی بحال خیر مال و التفات نفرمودن شان بحال مشرکین ضالین لازم نمی آید که آن شان را صفت ادراک و شعور و سمع حاصل نباشد و از همین جا که ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوة تصریح فرموده که همه مرده ها سلام و کلام زندگان می شنوند بلکه احوال اقارب برایشان پیش میشوند و مؤید است آنچه در بعضی رسائل مسطور است امور یکه در دنیا بوقوع می آیند پس اموات هم ادراک و احساس آنها توانند کرد گاهی باطلاع ملائکه و گاهی باطلاع اموات دیگر که بعد از ایشان باین ایشان

تتمه

مدرسه اثر

جواب

ف همه مرده ها سلام و کلام زندگان می شنوند

لاحق گردند و گاہی باطلاع او تعالی و سبحانہ بلا واسطہ دیگری در کتاب دیلمی و شرح
المیت یؤذیہ فی قبرہ ما یؤذیہ فی حیاتہ تذکورست المیت یبلغ من فعال الاحیاء واقوالہم
بلطیفۃ یحدثہا اللہ لہ من ملک او علامۃ او دلیل او ما شاء اللہ وہو الکافی بر حق ما قبیانہ
و فی الطریقۃ الوسطی مقصود اثبات علم و ادراک است برای موات خواہ کسی بر قبور ایشان
بیان کند خواہ ملائکہ و مردہای دیگر خبر رسانند بہر طرز اموات را اطلاع از احوال
اینجا و علم و شعور حاصل است ہذا اما الاحادیث الدالۃ علی عدم سماع الموتی عند المنکرین
فمنہا ما روی الشیخان عن ابی قتادۃ رضی اللہ عنہ انہ کان یحدث ان رسول اللہ صلی
اللہ علیہ و آلہ وسلم مر علیہ بجنازۃ فقال مستریح او مستراح منہ فقالوا یا رسول
اللہ ما المستریح والمستراح منہ فقال العبد المومن یستریح من
نصب الدنیا واذاہا الی رحمۃ اللہ والعبد الفاجر یستریح منہ العباد والبلاد والشجر والدواب
قد توہم بعض المتعصبین انہ کثیرا ما یحدث فی الدنیا من الامور التی یتالم المومن بہا
فلو ادرکہا المومن المیت لتالم بہا ولم یبق مستریحا وقد ثبت من الحدیث استراحۃ
العبد المومن المیت من نصب الدنیا واذاہا الی رحمۃ اللہ تعالی انتہی نحن نلقی علیک
اولا ان المستریح ہو الذی یطلب الراحۃ من نصب الغیر وتعبہ والمستراح ہو الذی
یطلب الراحۃ من نفسہ وصحۃ الحدیث مبین ومعتبر لذلک ومشتمل علیہ وثانیا ان
قولہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم البلاد والشجر والدواب یدل علی سرایۃ آثار فسق الناس الی غیرہم
من الجماد وغیرہ وکذا فی شرح المصابیح اذا تفطنت ہذا فاعلم انہ قد ورد سابقا ان
الاحادیث الصحیحۃ ان المیت اذا اوصی بان یبکی علیہ وبناح بعد موتہ یکون معذبا ببکاء
اہلہ علیہ کما ہو رای الجمہور وان الاموات یفرحون بالاعمال الحسنۃ من الاحیاء

ويزداد حزنهم بجفائنا واشرار فيتباذون باعمالهم السيئة وان الميت يتاذى بما يجلس على القبر والوطى ووضع الراس عليه وبكسر عظمه فلو كان المراد فيما نحن فيه استراحة الميت من تعب الدنيا واذا هامطلقا ليلزم التعارض بين الاحاديث فلابد لدفع التعارض وتحصيل التطبيق ان يقضي بان الميت المؤمن يكون مستريحا من الاذى الذي يحصل له في الدنيا بخصوص الجسد كالايلام والضرب وسمع السب بالقوة السامعة وشم الرائحة المستكرهة بالقوة الشامة ونحوها واما النصب الروحاني الحاصل بشاركة الجسم المثالي او بشركة بعض اجزاء البدن فلا شك في تحققه للمستريح من الاحياء في عالم البرزخ هذا فادركه يعني از جملهٔ حدیثهائی که منکران سماع موتی بآنها متمسک میگیرند حدیثی است که بخاری ومسلم از ابو قتادة رضي الله عنه روايت کرده که گذرانیده شد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جنازه پس فرمود آنحضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یابنده از وی پس گفتند صحابه چیست معنی مستریح ومستراح منه پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بندهٔ مؤمن صالح راحت می یابد بمرگ از تعب ورنج دنیا وآزار دنیا واهل آن ومیرسد بسوی رحمت خدا وبندهٔ فاسق راحت می یابند از وی بندگان وشهرها ودرختان وبرزمین روندگان وخلاص می شوند از شر وی واستراحت عباد خود ظاهر است که بایشان از وی آزار میرسید اما استراحت بلاد واشجار ودواب پس آنست که بوجود ونجور وظلم حاصل میکرد وشنا دو در عالم وخلال برار کان دا انراسی آن وحق سبحانه وتعالی مبغوض می واد دفاجر را پس اندمی کشید بوجود وی زمین وهرکه وهرچه بر زمین است هکذا في الترجمة وخلاصه تمسک منکرین آنست که هرگاه از حدیث مذکور راحت یافتن میت مؤمن در عالم برزخ

ازحاشیه

از رنج و تعب دنیا مثبت شد و پس اگر ادراک در آن عالم شعور و ادراک امور دنیویه کی
لازم آید که از ادراک امور دنیویه مؤلمه موذیه میت مومن را ایذا و اندوه دست دهد
همه استراحت بجراحت مبدل شود و این خلاف منطوق حدیث مذکور است پوشیده
نماند که جواب این زعم ضعیف و توهم ضعیف اظهر من الشمس است زیرا که چون از احادیث
صحیحه سابق نقل حوالہ کردیم خوش شدن موتی بجهت اعمال حسنه احیا داند و غمناک
گردیدن ایشان بسبب سیأت زندگان و تعذیب اموات بنوحه احیا در صورت
الضیا مبین کردید پس مراد از راحت یافتن بنده مومن از رنج و آزار دنیا که حدیث
مرقوم بران دلالت واضحه دارد اینست که در عالم برزخ از آزار دنیا که بالات
جسدانیه و قوای بدنیه در حیات دنیویه حاصل میشد راحتی نصیب گشته و اما تالم
و ایذای روحانی بمشارکت جسم مثالی یا بعضی اجزای بدن بجهت ادراک و سمع امور
دنیویه مولمه موذیه پس شبهه نیست در حصول آن همه موتی را در عالم برزخ و بهمین
تقریر دلپذیر تعارض و تخالف از احادیث مرتفع گردید فادرک و انصف منها
مارواه الترمذی والنسائی وابن ماجه عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم اکثروا ذکر هادم اللذات الموت قد ظن بعض الناس ان المیت
لو ادرک من الامور الدنیویة ما یلائم النفس لتلذذ به وسنح وقد ثبت من هذا الحدیث
ان النبی صلی الله علیه وسلم سمی الموت هادم اللذات نحن نقول بالحق وانتم تسمعون
لو کره المنکرون فاعلم اولا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل المسجد فرای ناسا
یضحکون فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو اکثرتم ذکر هادم اللذات لشغلکم عما اری
وثانیا ان الامر فی قوله صلی الله علیه وسلم اکثروا للندب والاستحباب قال فی الاحیاء

صحیح عن عائشۃ رضی اللہ عنہا انہا قالت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہل یحشر مع الشہداء احد قال نعم من
یذکر الموت کل یوم عشرین مرۃ ہکذا فی شرح المصابیح اذا وعیت ہذا فنتلو علیک انک
قد رئیت من الاحادیث السابقۃ ان المیت ینتفع بوصول الثواب من الاحیاء ویفرح
بہ وایضا یستبشر باعمالہم الحسنۃ ویتلذذ بہا فلابد لدفع التعارض ان یقال ان المراد
من اللذات المنہدمۃ بالموت ہو اللذات الدنیویۃ الحاصلۃ بالآلات الجداینۃ کاکل الاطعمۃ
اللذیذۃ وسماع الاصوات الحسنۃ ورویۃ الاشکال العجیبۃ والصور الغریبۃ ولبس الثیاب
الفاخرۃ وشم الروائح الطیبۃ ونحوہا واما اللذائذ الروحانیۃ الحاصلۃ بمشارکت الاجسام
المثالیۃ اللطیفۃ او بشرکۃ بعض اجزاء البدن بسمع الامور الدنیویۃ المفرحۃ فلاشک
فی حصولہا للاموات فی عالم البرزخ ولاینکرہا الا الاصم والابکم کما ہو الظاہر علی الاعلم
یعنی واز انجملہ است حدیثی کہ بروایت ترمذی ونسائی وابن ماجہ از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ
ثابت شدہ کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بسیار یاد کنید ویران کنندہ
وقطع کنندہ لذتہا را کہ موت است مفہوم از کلام طیبی آنست کہ ہادم از ہدم است
بدال مہملہ بمعنی ویران کردن وانداختن وشکستن بناء خانہ چنانکہ مشہور است بر زبان
مردم ولیکن در مہمات مذکور است کہ ہاذم بذال معجمہ است بمعنی قاطع چنانکہ جوہری گفتہ
وبتحقیق تصریح کردہ است سہیلی کہ روایت بذال معجمہ است ہکذا فی الترجمۃ باید دانست کہ
منکران سمع اموات زعم کردہ اند کہ حدیث مذکور را دال است بر انکہ موت قاطع لذات
است پس اگر میت را سمع وادراک امور دنیویہ مفرحہ لذیذہ دست دہد لازم آید
کہ او را نشاطی ولذتی عطا شود واین خلاف منطوق حدیث است مخفی مباد کہ
ہرگاہ از احادیث صحیحہ سابقہ ہویدا شدہ کہ اموات را انتفاع وتلذذ ونشاط

ابن ماجہ

مخفی مباد

بحصول عبادات بدنیہ مالیہ لیبا و باعمال حسنہ ایشان حاصل میشود پس مراد از قطع لذائذ بجہت موت آنست کہ لذتہائی کہ در دنیا بسبب آلات جسدانیہ و قوی بدنیہ مانند خوردن طعمہ لذیذہ و پوشیدن لباسہائی فاخرہ و دیدن صور حسنہ حاصل بود در عالم برزخ منقطع کردیدند و اما لذائذ روحانیہ بمشارکت اجسام لطیفہ مثالیہ یا بشرکۃ بعضی اجزای بدن بجہت سمع و شعور امور دنیویہ مفرحہ پس شکی نیست در ثبوت آن مر اموات را ہذا فلیتبصر و منہا مارواہ الترمذی عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم یقال لہ نم فیقول ارجع الی اہلی فاخبرہم فیقولان نم کنومۃ العروس الذی لا یوقظہ الا احب اہلہ الیہ حتی یبعثہ اللہ من مضجعہ ذلک توہم بعض المنکرین ان کون المیت نائما فی القبر اول دلیل علی عدم اطلاعہ عن الامور الدنیویۃ فانی لا اسمع اذا نحن نلقی علیک اولا ان العروس نعت یطلق علی الرجل والمرأۃ ما داما فی اعراسہما وجمع الرجال عرس بضمتین وجمع النساء عرائس والمراد من العروس ہنا الرجل وثانیا ان قولہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی یبعثہ اللہ متعلق بمحذوف والتقدیر فلا یزال فیہا مرفہا حتی یبعثہ اللہ وثالثا انہ اختلف فی ان المیت بعد الاحیاء ولما ذا فی القبر ہل یدوم حیوتہ ام تنزع روحہ ثانیا قیل تنزع روحہ ولا یدوم حیوتہ وقیل لا تنزع والاخبار تدل علیہ فان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل المقابر قال سلام علیکم ولا یسلم الا علی الاحیاء وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم نم کنومۃ العروس صریح فیہ لان النائم حی وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم یعاد روحہ فی جسدہ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم یعاد فیہ الروح صریحان فی الاحیاء ولم یثبت الاماتۃ فالاصل الحیوۃ ولان المؤمن فی القبر مروح والکافر معذب فکیف یروح ویعذب بلا روح فان قیل ما تقول فی قولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انما نسمۃ المؤمن

بروحه طائر فی الجنة حتی یبعثه الله الی جسده یوم یبعثه رواه النسائی قلنا یعارضه الاخبار
المذکورة و یضعفه الدلالة العقلیة مع ان الجمع ممکن و لا منافاة بینهما قال المصنف
بقول الله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها ان لکل انسان
روحین فاذا امات فارقت احدهما و بقیت احدهما فی البدن فالتی فی قوله صلی الله علیه
سلم نم کنومة العروس روح الحیوة والتی هی طائر فی الجنة الروح الاخری فان قیل فلما
فی القبر اذا قلنا الروح غیر مانع من البلی فان عضو الحی قد یبلی ولو اضطجع ایاما علی
لتفتت العضو هکذا فی شرح المصابیح اذا سمعت هذا فادرک انه انما ضرب المثل بالعروس
لان الانسان اعز ما یکون فی اهله لیلة الاعراس و اعز حاله فی الاستراحة و فی المثل
کاد العروس ان یکون امیرا و قال الطیبی هذا عبارة عن عزته و تعظیمه یاتیه غداة لیلة زفافه
من هو احب و عطف فیوقظه علی الرفق و العطف هکذا فی المرقاة والحاصل انه لیس المراد
هو النوم الحقیقی لکونه مخصوصا بالحیوة الدنیویة بل المراد هو الاستراحة والعزة فان
ان للمیت المومن استراحة و عزة کاستراحة العروس و عزته ثم ان اختلج فی صدرک
انه قد ورد ان النوم اخو الموت و کما ان النائم فی حالة النوم یکون مسلوب
السمع و الرویة والادراک فکذلک یجوز ان یکون المیت مسلوب الرویة و السمع فاعلم
بان المماثلة بین النوم والموت لیست الا من جهة ان روح الیقظة تفارق عن الجسد
فی حالتی النوم والموت کلتیهما و ان التالم والتلذذ و ادراک الامور العجیبة کما یحصل
للنائم فی حالة النوم کذلک للمیت فی حالة الموت و لیست المشابهة من جمیع الوجوه
الا ما خطر فی قلبک ان الاحکام الدنیویة باقیة فی حق النائم و منقطعة عن المیت و تجدید
لا یبلی بالنوم و یبلی بالموت فقیاس احدهما علی الآخر من جمیع الانحاء مما لا سبیل الیه

الی السداد والله اعلم بعبادہ یعنی ثمار بعباد یعنی ثما ازانجملہ است حدیثیکہ بروایت ترمذی از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ ثابت شدہ کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس گفتہ می شود میت را خواب استراحت کن پس میگوید میت بازگردم و بروم بسوی اہل خانہ خود پس خبر دہم ایشان را ازین حال خوش خود چنانچہ غریبی در شہر راحتی یابد و ذوقی بیند گوید کاشکی بروم و کسان خود را بینم و حال خوش خود را بایشان بنمایم پس میگویند منکر و نکیر مر میت را خواب کن ہمچو خواب کردن شخصی کہ نو کدخدا است کہ بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اہل خانہ وی نزد وی چہ بیدار کردن از ہرکس خوش نمی آید و موجب وحشت میکردد و نمی تواند کہ ہرکس بیدار کند و مگر محبوب بیاید و بیدار کرداند تا آنکہ می انگیزد او را خدا تعالی ازین خوابگاہ وی ہکذا فی ترجمۃ المشکوۃ للشیخ بدانکہ منکران سماع میت زعم کردہ اند کہ از حدیث مذکور صاف لائح میشود کہ اموات را در عالم برزخ خوابی و غفلتی از امور دنیویہ حاصل است در پردہ مباد کہ مراد از خواب کہ دران حدیث مذکور شدہ آسایش و آرام و عزت است نہ خوابی کہ از خصائص زندگی دنیا بود لفقدان الحیوۃ الدنیویۃ فی عالم البرزخ فکیف یصدق تعریف النوم بہا والا یلزم دوام تعطیل الحواس بہا الی یوم ینفخ والمشاعر وہذا کما تری و بعضی جواب دادہ اند بانیطور کہ چون در ہر انسان دو روح حیات یکی آنکہ ہضم طعام و حرکت نبض و تنفس بوی وابستہ است و دوم آنکہ شعور و ادراک و ہوش باو متعلق دارد پس مخاطب بقول آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نم کنومۃ العروس روح اول است نہ دوم فافہم حفظ

امّا الروایات الفقہیۃ

و اما الروایات الفقہیۃ فمنہا ما فی الہدایۃ فی باب الیمین بالضرب والقتل وغیرہ و من قال ان ضربتک فعبدی حر فمات فضربہ فہو علی الحیوۃ لان الضرب اسم لفعل مولم

بتصل بالبدن والایلام لایتحقق فی المیت ومن یعذب فی القبر یوضع فیه الحیوة فی قول العامة وکذلک الکسوة لانه یراد به تملیک عند الاطلاق ومنه الکسوة فی الکفارة وهو من المیت لایتحقق الا ان ینوی به ستر وقیل بالفارسیة ینصرف الی اللبس وکذلک الکلام والدخول لان المقصود من الکلام الافهام والموت ینافیه والمراد من الدخول علیه زیارته وبعد الموت یزار قبره لا هو انتهی وفی الکفایة شرح الهدایة قوله وکذلک الکلام بان حلف لایکلم فلانا لان المقصود من الکلام الافهام وذا بالاستماع وذا لایتحقق بعد الموت ومنها ما فی البحر الرائق فی کتاب الایمان الاصل ان ما شارک المیت فیه الحی یقع الیمین فیه حالة الحیوة والموت وما اختص بحالة الحیوة یتقید بها وضربتک وکلمتک ودخلت علیک یتقید بالحیوة بخلاف الغسل والحمل واللمس انتهی ومنها ما فی فتح القدیر ان المیت لایسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان لو حلف لایکلم فلانا فکلمه میتا لایحنث لانه یعقد علی ما حیث یفهم والمیت لیس کذلک لعدم السماع انتهی تلخیص مقام آنکه منکران سماع اموات به بعضی مسائل فقهیه متمسک شده بازار جدل وعناد گرم میکنند تفصیلش آنکه مثلاً اگر شخصی بکسی بگوید که اگر بزنم ترا پس بنده من آزاد است و آن شخص آن کس را بعد مردنش بزد پس دریں صورت آن شخص حانث نخواهد شد یعنی بندہ او آزاد نخواهد گشت چه ایلام وایذا که بجهت زدن متحقق میشود در میت موجود نیست وهمچنین است اگر بگوید که اگر کلام کنم از تو یا داخل شوم بر تو پس بنده من آزاد است پس کلام کرد از وی یا داخل شد بروی بعد مردنش پس درین حالت نیز حانث نخواهد شد زیرا که مقصود از کلام افهام است وافهام باسماع متحقق می شود ودر میت اسماع موجود نیست ومراد از داخل شدن ملاقات

کردن اوست وملاقات از خصائص زنده هست آدمی بزیارت قبر میت البته میکنند نه
زیارت میت وشبهه نیست در اینکه عبارات فقهیه دلالت واضحه دارند بر عدم سماع اموات

اولهما

ثم الجواب عن هذه التمسکات من وجهین اولهما یقتضی تمهید مقدمة وهی ان الایمان مبناها
علی العرف دون الشرع فی الاشباه والنظائر فاذا تعارض معنا ای العرف مع الشرع
قدم عرف الاستعمال خصوصا فی الایمان فلذا حلف لا یجلس علی الفراش او علی
البساط ولا یستضیئ بالسراج لم یحنث بجلوسه علی الارض ولا بالاستضاءة بالشمس
وان سماها الله تعالی فراشا وبساطا وسمی الشمس سراجا ولو حلف لا یاکل لحما لم یحنث
باکل السمک وان سماها الله تعالی لحما فی القرآن انتهی اذا تمهد هذا فادر ان المراد من
الایلام والافهام والدخول هو الذی یختص بالجسد فی الحیوة الدنیویة لا البرزخیة فیصل
بالزم من المسائل الفقهیة نفی السماع العرفی الذی علیه بناء الایمان لا نفی السماع الحقیقی
الذی نحن بصدده کما سلف غیر مرة تحقیقه وتفصیله وثانیهما یتوقف علی تمهید مقدمة

وثانیهما

وهی ان مسائل الایمان من الاحکام الفقهیة التی هی من الاحکام الدنیویة لا البرزخیة و
الاخرویة والا لزم فرضیة الصلوة والصوم والزکوة فی البرزخ والآخرة وبطلان التالی
یستلزم بطلان المقدم اذا دریت هذا فاستمع ان الاحکام الدنیویة کلها ایما کانت
او غیرها تتعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحکام البرزخیة فبالعکس
والاحکام الاخرویة فتتعلق بالارواح والابدان کلیهما بالذات فی شرح الفقه الاکبر
والحاصل ان احکام الدنیا علی الابدان والارواح تبع لها واحکام البرزخ علی الارواح
والابدان تبع لها واحکام الحشر والنشر علی الارواح والاجسام جمیعا انتهی وحاصل
الکلام ان مراد الفقهاء نفی السماع المخصوص بالقوة الجسمانیة لا نفی سماع الارواح ومن

ظهران ما ادرهوه بعض تبعة آثار الفلاسفة بقوله وعجبا من هذا الذي يدعي تقليد مذهب الامام
ابي حنيفة رح ويعتقد تقليده واجبا ثم يرفضه في هذه المسئلة اتباعا للهواء انتهى عجيب جدا
ناش عن اتباع هوى النفس قطعا فتبصر بعين الانصاف ولا تركن الى منهج الاعتساف
خلاصهٔ مرام آنکه جواب از متمسکات فقهیه بر دو وجه است نخستین آنکه بنای مسئله های
که بسوگند تعلق دارند بر عرف است پس اگر کسی سوگند خورد که بر فراش یا بر
بساط نخواهد نشست از چراغ روشنی نخواهد گرفت و آن کس بر زمین نشست و از
آفتاب روشنی بگرفت پس در هر دو صورت او حانث نخواهد شد زیرا که حق سبحانه
وتعالی اگرچه زمین را بفراش و بساط و آفتاب را بچراغ تعبیر فرموده لکن در عرف
زمین را فراش و بساط نمی نامند و آفتاب را چراغ نگویند هرگاه این تقریر ذهن نشین
گردید پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول آنست که مخصوص باشد
ببدن در حالت حیات دنیا پس نفی سماع متعارف که بقوهٔ سامعه وقت زندگی دنیا
حاصل بود لازم آید نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است دوم آنکه مسائل
سوگند از احکام فقهیه دنیویه هستند نه از احکام برزخیه و اخرویه و ظاهر است که
همه احکام دنیویه بالذات به ابدان متعلق می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه
بالعکس و احکام اخرویه بهر دو بالذات پس مراد فقها در مسائل مذکوره نفی سماعی
است که مخصوص ببدن جسدانیه باشد نه نفی سماع ارواح فاحفظ و چند احادیث
هم از انها سماع و ادراک اموات لائح میشود از کتاب شرح الصدور وغیره مانند
[illegible] منقول میشود [illegible] اجابت باید شنید و از اتباع
نفس [illegible] شرح الصدور و اخرج [illegible] عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال النبی

یا رسول الله ان طریقی علی الموتی فهل من کلام اتکلم به اذا مررت علیهم قال قل السلام علیکم

یا اهل القبور من المسلمین والمؤمنین انتم لنا سلف ونحن لکم تبع وانا ان شاء الله بکم لاحقون

یعنی ابو رزین عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در راه من گورستان

واقع است پس آیا کلامی هست که بآن متکلم شوم واموات را بوی مخاطب سازم

وقتیکه بگذرم بر انها فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو السلام علیکم الخ قال ابو رزین

یا رسول الله یسمعون یعنی گفت ابو رزین که ای پیغمبر خدا مرده ها می شنوند قال یسمعون

فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می شنوند ولکن لا یستطیعون ان یجیبوا ولکن طاقت

ندارند که جواب بدهند قال یا ابا رزین الا ترضی ان یرد علیک بعددهم من

الملائکة انتهی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای ابا رزین آیا راضی نمی شوی از انکه

فرشتگان موافق شمار مردگان در حق تو جواب دهند قال مولانا علی القاری رح

فی شرح المشکوة قوله لا یستطیعون ان یجیبوا ای جوابا یسمعه الحی والا فهم یردون

حیث لا نسمع یعنی مراد از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مرده ها طاقت جواب دادن

ندارند آنست که طاقت آن جواب ندارند که زنده او را بگوش خود بشنود والا

در حقیقت ایشان جواب سلام احیا میدهند لکن سمع ایشان نمیشود وفی المواهب

اللدنیة للعلامة القسطلانی من انتقل الی عالم البرزخ من المؤمنین یعلم احوال الاحیاء

غالبا انتهی یعنی مومنان در عالم برزخ اکثر اوقات احوال زنده ها را می دانند

قال مجاهد ان الرجل لیبشر بصلاح ولده فی قبره یعنی ومجاهد گفته است که مرده خوشحال

میشود در قبر بجهت شایستگی پسر خود وفی جذب القلوب الی دیار المحبوب للعلامة المحقق الدهلوی

رح تمامه اهل سنت وجماعت کثرهم الله تعالی قطع میکنند بوجود حیات مر میت را

در قبر چنانکه در احادیث ورود یافته و تفصیلش در ما سبق ذکر کردیم و قال ابن عبد البر
احادیث السوال وعرض المقعد وعذاب القبر وتنعیمه وزیارة القبور والسلام علیهما و
خطابهم ومخاطبتهم الحاضر العاقل دالة علی تحقق الحیات فی القبر و وارد نشده که بعد از
عود حیوة در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه تنعیم قبر و عذاب آن را تا قیام قیامت
ادراک می کند و شک نیست که ادراک مشروط است بحیات ولکن کفایت میکند
حیات جزوی از اجزاء او علامه قونیوی تصریح کرده که احادیث کثیره دلالت دارند
برانکه اموات را ادراک و سماع حاصل است و عبد الرزاق باسناد صحیحه روایت می آرد
که عبد الله بن عمر رضی الله عنه چون از سفر قدوم می آورد اول بقبر شریف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم میرسید و کلمات خطاب عرضه میداد و میگفت السلام علیک
یا رسول الله السلام علیک یا ابابکر السلام علیک یا ابتاه و در موطا امام مالک
نیز این روایت مذکور است باید دانست که چون از مسئله اثبات سماع اموات فراغت
حاصل کردیم الآن در مسئله توسل و استمداد و استعانت علی سبیل الاجمال شروع
میکنیم پس مخفی نماند که اگر کسی بگوید که خداوندا به تصدیق و بوسیله و بحرمت جناب رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم و بوسیله حضرت غوث الثقلین قدس سره العزیز گناهم بخش
و بعقیده صحیحه درباب سماع اموات ما را عنایت کن این را توسل میگویند و در این قسم
توسل بانبیا و اولیا خلافی واقع نیست و بطریق تبرک دو سه حدیث که از آن اثبات
توسل هویدا می شود مذکور میکنیم فی الحصن الحصین و ان یتوسل الی الله تعالی بانبیائه ح رس و
الصالحین من عباده خ یعنی و از جمله آداب دعا آنست که وسیله جوید در قبول
دعا بسوی خدای تعالی با پیغمبران او یعنی در وقت دعا

اموات را سماع و ادراک حاصل است

بگویم که خداوندا به برکت پیغمبران خود دعای مرا قبول کن و نیز این
توسل از جملهٔ مندوبات است و نیز از جملهٔ ادب دعا این است که توسل جوید بصالحان
از بندگان خدا عز و جل یعنی در وقت دعا بگوید که دعای مرا ببرکت بندگان صالح
خود قبول کن و در ظفر جلیل مرقوم است اور یہ کہ وسیلہ پکڑے طرف اللہ تعالی کی
ساتھ پیغمبرون اوسکی کی نقل کی یہ بخاری اور بزار اور حاکم نے کہا مؤلف نے کہ وسیلہ
کرنا مستحبات سے ہے کذا ذکر الفخر والعلی اور وسیلہ پکڑے ساتھ نیکون کی یعنی
سوای انبیا کی صدیقون کا اور علما کا اور شہدا کا نقل کی یہ بخاری نے وقت
صالح وہ ہے کہ قائم ہو ساتھ اداکرنے کمال حق اللہ تعالی کی جیسے قائم ہوتا ہے
ساتھ اداکرنے حق بندونکی ہکذا ذکر العلی انتہی و در جذب القلوب مسطور است کہ
مردی ضریر البصر پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و عرض نمود کہ یا رسول اللہ دعا کن
تا خدا تعالی حاجت من نصیب گرداند فرمود اگر بعبارت خواہی دعا کنم تا چشم تو بینا
گرداند و اگر آخرت خواہی صبر کن کہ آن بہتر است برای تو گفت دعا کن یا رسول اللہ
فرمود تا وضو کند و این دعا بخواند اللہم انی اسئلک واتوجہ الیک بنبیک محمد نبی
الرحمة یا محمد انی اتوجہ بک الی ربک فی حاجتی ہذہ لتقضیہا لی اللہم شفعہ فی ترمذی
گفتہ است کہ این حدیث حسن صحیح غریب است و بیہقی نیز تصحیح آن کردہ باز یادہ این عبارت
کہ فقام وقد ابصر انتہی و در عدۃ الحصن الحصین شرح عدۃ ابن مریم مسطور است اور
صحیح تابعی معجم کبیر میں ہے کہ ایک نابینا نے آپ سے بینائی کی استدعا کی
آپ نے اوس سے دو رکعت نماز پڑھوائی اور فرمایا کہہ اللہم انی اسئلک واتوجہ
الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجہ بک الی اللہ فی حاجتی ہذہ اللہم شفعہ فی

کہتے ہی فوراً اوسکی آنکھیں تاراسی کہل گئیں اور رسول صلی اللہ علیہ وسلم کی بعد صحابہ کی اوس نماز دعا کو آزمایا اور پورا پایا انتہی وازینجا مروی ہست کہ چون توسل باعمال صالحہ با وجود آنکہ فعل ایشان ہست وبقصور ونقصان موصوف جائز باشد ودر درگاہ رحمت مستجاب ومقبول کردد پس تشفع بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ محب ومحبوب او ست بطریق اولی جائز بود وفی الشفا للقاضی عیاض دخل یوماً ابو جعفر المنصور العباسی امیر المومنین مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال للامام مالک رح یا ابا عبد اللہ استقبل القبلۃ وادعو ام استقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال الامام لا تصرف وجہک عنہ وھو وسیلتک ووسیلۃ ابیک آدم علیہ السلام الی اللہ یوم القیمۃ بل استقبلہ واستشفع بہ فیشفعک اللہ انتہی وبروایت صحیح مصحح شدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در قبر فاطمہ بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ در آمدند وفرمودند بحق نبیک والانبیاء الذین من قبلی درینحدیث دلیل واضح ہست بر توسل بہر دو حالت نسبت باآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالت حیات ونسبت بانبیا علیہم السلام بعد از وفات وچون توسل بانبیاء دیگر صلوۃ اللہ علیہم اجمعین بعد از وفات جائز باشد پس بسید انبیا علیہ افضل الصلوۃ واکملہا بطریق اولی جائز باشد بلکہ اگر بنابر حدیث توسل باولیاء خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند دور نیست مگر آنکہ دلیلی بر تخصیص حضرات رسل صلوات اللہ علیہم اجمعین قائم شود واین الدلیل واللہ اعلم کذا فی جذب القلوب الی دیار المحبوب ویروی عن افضل الصدیقین ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ انہ یجیئ عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیقول یا محمد انی اتوسل الیک ہکذا فی شرح دلائل الخیرات واما انتفاع جستن بارواح کاملین از صحابہ وتبعہ ر و وساطۃ العرض کردانیدن

ایشان از جناب او تعالی و تقدس و التجا کردن بجناب ایشان باین طور که شما مقربان درگاه الٰہی ہستید بجناب حق تعالی عرض کرده فلان کار دینی یا دنیاوی مرا آسان کنانید پس این استمداد بارواح اولیا است و آن مختلف فیه است لکن راجح جواز او ست بشرطیکه مستمد در حق ارواح تصرف اتم در علم شامل و قدرت کامل و سوای آن چیزیکه موجب شرک باشد اعتقاد نکند و اما استمداد از انبیاء علیهم السلام پس خلافی دران متحقق نیست قال الشیخ الاجل الدهلوی رح فی ترجمة المشکوة فی کتاب الجهاد و اما استمداد باهل قبور منکر شده اند آنرا بعضی فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را بزائران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت شده و اگر به سبب آنست که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را دران موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و ممنوع اند و مشغول بانچه عارض شده است مر ایشان را از محنت و شدت پس ممنوع است که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ایشان را از قرب در برزخ و قوت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوی کریمه والنازعات غرقا الآیة بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان و نشاط می کنند بسوی عالم ملکوت و سیاحت میکنند بحظائر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات الحق ... شرعی چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد و آنچه ما می فهم ازان این است که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جناب او تعالی و توسل میکند بروحانیت این بندهٔ مقرب مکرم در درگاه عزت دعوی می کند خداوندا

بسبب برکت این بندهٔ تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و لطف ورزیده ای بار خدای آورده کردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا مانند امیکنند این بندهٔ مقرب را که ای بندهٔ خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی و مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله و نیست ایشان را فعل و قدرت و تصرف اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن بالاتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند ایشان بعد از موت معزول شده اند و بیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بران یا گویند که مشغول و منجذب شدند بعالم قدس و مستهلک باشند در لاهوت حق پس این کلیه نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه فائده استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی را حالت انجذاب و مشغولی طاری شده باشد که بجهت آن شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی در وی چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف هستند و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و غیر آن از آنچه نهی و تحذیر کرده شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری

غایر دیگر بهیچ از بحث و حاشا از عالم شریعت و عارف باحکام دین کا بن تیمیه
و ابن قیم و مانند آن دو، و آنچه مردو محکی است از مشایخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور
است در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که ذکر
کنیم آن را شاید که منکر و متعصب را سود نکند کلمات ایشان آری مروی و مسنون
در زیارت سلام بر موتی و استغفار مر ایشان را و قرأت قرآن است و لیکن درینجا
نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد مر موتی و استمداد از ایشان هر دو
باشد بر تفاوت حال زائران و فرود باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین انتهی و بعض فی الترجمة فی باب زیارة القبور و تحقیق ثابت شده
است بآیات و حدیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان
ثابت و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت چنانکه در حیات بود
یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست بلکه
ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانه
و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات
اگر داده شود مراد کسی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد
خدا دارد دور نباشد و نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد
ممات و یافته نشده است دلیلی بر آن در شرح شیخ ابن حجر مکی در شرح حدیث لعن الله
الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نماز
گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است بالاتفاق و اما اتخاذ مسجد
در جوار پیغمبری و یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه

قبر بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قرب وی یا ورت

مر آن روح پاک را حرجی نیست دران انتهی وفی الرسائل العزیزیه استمداد از اولیا

چنانکه در زندگی ایشان میکنند همچنین بعد ممات ایشان بکنند جائز است یعنی باستقلال

از ایشان چیزی استمداد نه کنند و اکثر عوام همین قسم میکنند و در باب استعانت باز

طلبید درین امت افراط بسیار بوقوع آمده آنچه جهال و عوام میکنند بلا شبه شرک

جلی است انتهی ایضا فیها استمداد از اموات خواه نزدیک قبور باشد خواه غائبانه بی شبهه

بدعت است در زمان صحابه و تابعین نبود لکن اختلاف است درانکه این بدعت

حسنه است یا سیئه و حکم مختلف میشود باختلاف طریق استمداد اگر استمداد باین طریق

است که یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شو

پس ظاهر جواز آنست زیراکه درینصورت شرکی نمی آید مانند استمداد از صلحا بدعا

والتجا در حال حیات و اگر بنوع دیگر است پس حکم آن موافق آنصورت خواهد بود

فیها سوال بت پرستی مدد از بت میخواست عالمی منع کرد که شرک مکن بت پرست

گفت که اگر شریک خدا دانسته پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق فهمیده پرستش

نمایم چه گونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مدد

مجوئید باز بت پرست گفت که بنی انسان از یکدیگر چرا سوال می نمایند عالم گفت که

بنی نوع زنده اند از ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کنهیا و کالکا وغیره مرده

اند قدرت بر هیچ چیز ندارند بت پرست گفت شما که از اهل قبور مدد و شفاعت

می طلبید باید که امر شما هم بشرک عائد شود والقصه هر چه مقصد و مراد شما از اهل قبور است

همان [illegible] مرا هم از صورت کنهیا و کالکا است بحسب ظاهر نزد تو اهل قبور دارند

ذبحت و اگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور کشایش حاجات می نمایند میگوییم بسا
از بتان هم روای حاجات می شود و اگر میگویید که بایشان میگوییم که از خدا برای
ما شفاعت بخواهید من هم از بتان همین استدعا دارم پس هرگاه که جواز استمداد
از اهل قبور ثابت شد پس بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی و غیره
چگونه باز خواهند آمد جواب درین سوال چند جا اشتباه واقع شده آنچند جا
خبردار باید شد انگاه بفضل الهی جواب سوال بخوبی واضح خواهد شد اول آنکه مدد خواستن
چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر عوام مسلمین بر خلاف حکم شرع از اهل قبور مدد می خواهند
و پرستش نمیکنند و بت پرستان مدد هم می خواهند و پرستش هم میکنند پرستش آنست
که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب ورد سازد یا ذبح جانور بنام
او کند یا خود را بندهٔ فلانی بگوید و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این چیزها
بعمل آرد فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می برآید دوم آنکه مدد خواستن دو طور
میباشد یکی آنکه مدد خواستن از مخلوق مثل آنکه از امیر و پادشاه نوکر و گدا در مهمات
خود مدد می جویند و عوام الناس از اولیا دعا می خواهند که از جناب الهی
فلان مطلب ما را درخواست نمایند این نوع مدد خواستن در شرع از زنده و مرده
جائز است دوم آنکه باستقلال چیزی که خصوصیت بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند
یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند این چیزها بی آنکه دعا و سوال از
جناب الهی در نیت منظور باشد از مخلوق درخواست نمایند این نوع حرام مطلق بلکه کفر
اگر مسلمانان کسی از اولیای مذهب خود خواه زنده باشند خواه مرده این نوع مدد
خواهد از دائره مسلمانان خارج میشود و بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد را از معبو

با جل خود می خواهند و آن را جائز می شمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان خود شفاعت می خواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیا شفاعت می خواهید پس درین کلام هم دغل و تلبیس است زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمی دانند و نه در دل خود تصور می کنند پس معنی شفاعت سفارش است و سفارش آنست که هر کس مطلب کسی از غیر خود بعرض و معروض ادا سازد و بت پرستان در وقت درخواست مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمی گویند که سفارش ما بحضور پرور دگار جل و علا نمایند و مطلب ما را از جناب او تعالی بر آرید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود می کنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من هم از صورت کنهیا و کالکا است نیز خطا در خطاست زیرا که ارواح را تعلق با ابدان خود که در قبور مدفون اند البته میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها از طرف خود صورت سنگها و درختان اختراع نموده قرار می دهند که صورت فلان است بی آنکه آن را تعلق با آن ارواح باشد و این قرار دادا فترائی را هیچ اثر نیست آری حاجت روای بندگان خالق اکبر از راه رحمانیت خود میفرماید اینها نمی فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب و الخفیات است حاجات بندگان خود را امیدوار اند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از هر طرف که مطلب خود خواهید مطلب ایشان را بایشان میدهد چنانچه پدر مشفق حاجت پسر خود را که صغیر السن است امیدوار اند وقتیکه از خدمتگار و دایه چیزی مطلبد با و میدهد حالانکه خدمتگار و دایه مقدور ندارد و همچنین است حال بتان بلکه حال قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام آنچه مرقوم شده که پس هر گاه که جواز استمداد از اهل قبور ثابت شده بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی وغیره چگونه باز خواهند آمد.

پس فرق درمیان استمداد از اهل قبور و پرستش سیتلا و مسانی بچند وجه است اول آنکه اهل قبور
معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و سیتلا و مسانی موهوم محض اند وجود آنها
معلوم نیست بلکه بظاهر اختیال بندی این مردم است دوم آنکه مسانی و سیتلا بر تقدیر
وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه شیاطین اند که کمر بر ایذای خلق بسته اند اینها را
بارواح طیبه انبیا و اولیا چه مناسبت سوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعا است
که از جناب الهی عرض کرده مطلب ایشان برآرند و پرستش این چیزها بنا بر اعتقاد استقلال
و قدرت اوست که کفر محض است و ایضاً فیهما استمداد بارواح بزرگان دو قسم است
قسمی آنست که با بزرگان زنده هم مانند آن بعمل می آید یعنی دعای ایشان را
اقرب الی الاجابة فهمیده ایشان را واسطه در خواست مطالب خود میسازد و
ایشان را مرتبه بجز توسل و آلیت در ذهن خود نه نهد و مانند علماء پندارد و این
جائز بلا اشتباه و قسمی آنست که توجه مقصود بر ایشان باشد و چنان پندارد که ایشان
در دادن مطلب یا دادن آن مستقل اند و مرتبه از قرب حق دارند که تدبیر الهی را
تابع مرضی خود توانند ساخت و همین قسم است که عوام به آن استمداد می طلبند و
این قسم شرک محض است مشرکان زمان جاهلیت زیاده برین در حق اصنام خود اعتقاد
نداشتند و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا باهل القبور حدیث نیست قول بعضی بزرگان
است و له معان شتی منها اذا تحیرتم نظرا الی الدلائل المتعارضة فی حل بعض الاشیاء
و حرمتها فاترکوا اجتهادکم و تقلدوا من تقدمات و هذا القول اشبه بمنقول عن
عبدالله بن مسعود و سفیان الثوری و منها انکم اذا تحیرتم فی الامور الدنیویة و ضاق
بذلک قلبکم فانظروا الی حال اصحاب القبور کیف ترکوا الدنیا و استقبلوا الآخرة و علموا

انکم اینہ صائرون الی ما صار واو ہذا العلم یسہل علیکم صعائب الدنیا و شدائدہا بالجملہ نفس
در معنی استمداد نیست انتہی یعنی از الجملہ آنست کہ چون متحیر شوید بنظر در دلائل متعارضہ
در حلت بعض اشیاء و حرمت آن پس بگذارید اجتہاد خود را و تقلید کنید بہ آنانکہ مردہ
اند و این قول یا شبیہ آن منقول است از عبد اللہ بن مسعود و سفیان ثوری و از الجملہ آنست
کہ چون متحیر شوید در امور دنیویہ و تنگدل شوید بسبب آن پس نظر کنید بسوئی حال
اہل قبور چگونہ گذاشتند دنیا را و رو آوردند باخرت و بدانید کہ شما ہم روندہ اید
جائی کہ ایشان رفتند و این دانستن آسان خواہد کرد بر شما شدائد دنیا و صعاب
آن شعر دہان مردہ بزیر زمین ہمیگوید اگرچہ نیست بصورت زبان گفتارش
کہ زینہار بدنیا و مال غرہ مشو چہ خواہدت بضرورت گذاشت بگذارش
ہکذا فی تجہیز الاموات و در مکاتیب رشیدیہ مرقوم است استمداد چند احتمال دارد
اول آنکہ مدد خواہندہ ارواح کاملین را موثر حقیقی در حل مشکل دانستہ دعا کند دوم
آنکہ موثر حقیقی نداند لکن دخیل در کارخانہ حق تعالے و رتق و فتق آن باینطور پندارد
کہ خدای تعالی بعضی امور را بطور ایشان گذاشتہ است ایشان دوستان و محبان
خود را نفع می بخشند و دشمنان و معرضان را ضرر میرسانند پس این ہر دو قسم شرک صریح
اند سوم آنکہ ایشان را اصلا موثر نداند بلکہ موثر حقیقی محض حق تعالے را اعتقاد کند و
ایشان را صرف وسطہ عرض بجناب الٰہی پندارد باعتقاد اینکہ چون ایشان در وقت
حیات کہ حالت تعلق با امور بشریہ می باشد از مخصوصان خدا بودند و عرض ایشان
بجناب الٰہی متوقع القبول بود پس بعد ممات ایشان کہ حالت تجرد و تنزہ از اوصاف
بشریہ است قرب ایشان بجناب الٰہی زیادہ تر و چون سماع کلام احیاء در حق اموات از

از احادیث صحیحه ثابت است پس در حق کاملین بطریق اولی ثابت باشد بزین تقدیر
اگر بعد سماع تضرع اهل حاجت مقتضای ترحم یا نظر بر امداد قلبی کرد اعنی ملتجی برای تحصیل
صاحب قبر حاصل است آن کامل شفیع و ملتجی بجناب الهی شد و درین قسم دعا و فاتحه
هیست بشرطیکه مضمون دعا چنین باشد که شما بجناب الهی شفیع من برای اجرای
این حاجت شوید و اعتقاد ملتجی باین طور مستقر باشد که سوای خدای جل شانه
این بزرگان یکسر مو بکسی نفع و ضرر نمی توانند رسانید کار ایشان محض عرض بجناب
الهی است و این عرض هم موهوم است چه عرض ایشان بجناب او تعالی و قبول کردن
حق تعالی عرض ایشان را ضروری نیست و درین مولانا بفرموده میر راحت علی صاحب
محدث شافعی روایات جواز استمداد و ما یؤید جمع کرده ام قریب بیست جز کلان
مرتب شده انتهی پوشیده نماند که از آیات کثیره و احادیث متوافره استنباط
جواز استمداد میشود لکن رومًا للاختصار و تنفرًا عن الاسهاب بر یک آیت و دو
حدیث اکتفا میرود اما الآیة فقوله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء ولکن لا تشعرون طور استدلال بر جواز استمداد ازین آیت آنکه حیات شهدا
از نص قرآنی به ثبوت پیوسته و قائل بودن جمهور صحابه و تابعین با دراک و شعور ارواح
و بقای آنها بعد از موت در تفسیر بیضاوی مرقوم است و سابقًا تفصیلش مبین شده
و ظاهر است که این حیات نیست مگر ارواح شان را پس در امور متعلقه بروح
از جنس احیا باشند و شکی نیست در آنکه استمداد از احکام متعلقه روح است پس
درین حکم نیز مثل احیا باشند و در حالت حیات شهدا و التجا استمداد از ایشان
بدعا و التجا در جناب او تعالی نزد مانعین هم امتناعی ندارد پس همچنین بعد موت دنیوی

شان نیز ممنوع نباشد و هرگاه باین دلیل استمداد از شهدا جائز شد از غیر ایشان نیز که
باعتبار ایمان و تقوی و مجاهده و جهاد بالنفس آماره باعتبار اماتت مقتضیات قوی
بهیمیه در حکم شهدا بودند جائز خواهد شد چراکه مدار استمداد بر بقای مستمد عنه و قرب و
منزلت او عند الله است و این معنی غیر شهدا را نیز حاصل میباشد پس از غیر شهدا نیز
جائز باشد هکذا فی الرسالة القاسمیة واما الحادیث پس از الجمله است حدیثی که بروایت
دارمی ثابت شده قحط اهل المدینة قحطا شدیدا فشکوا الی عائشة رضی الله عنها فقالت
انظروا الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فاجعلوا فیه کوی الی السماء حتی لایکون بینه وبین السماء
سقف ففعلوا فمطروا مطرا شدیدا یعنی قحط کرده شدند اهل مدینه قحط شدید پس شکایت
کردند بسوی عائشه تا دعا کند و علاج سازد پس گفت عائشه رضی الله عنها نگاه کنید قبر
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم پس بگردانید در قبر شریف منافذ بسوی آسمان تا آنکه نماند
میان قبر و میان آسمان سقف یعنی بردارید حجاب را و سبب در رفع حجاب میان قبر شریف و
آسمان آن باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف زیراکه در حیات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم استسقا میکردند بذات شریف و چون ذات شریف در پرده شد امر
کرد عائشه رضی الله عنها که کشف کرده شود قبر شریف تا باران ببارد گویا استسقا کرد
بقبر و در حقیقت استسقا و استشفاع است بذات شریف و کشف قبر مبالغه است در ان
پس کردند ایشان آنچه امر کرد عائشه صدیقه رضی الله عنها پس باران داده شدند باران
دادنی بسیار بالجمله شفاعت جستن عائشه رضی الله عنها از قبر شریف و قبول افتادن
شفاعت و ظهور اثر آن کرامت است مر عائشه را و در حقیقت معجزه است مر آن حضرت را
صلی الله علیه وسلم وجود کرامت اولیا همه معجزه است مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم هکذا فی

ترجمہ مشکوۃ و تقریر استدلال بر مطلوب باین حدیث آنکہ اگر استمداد مظنہ شرک می بود
پس این مظنہ در صورت استمداد از قبر آن صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ تر است زیرا کہ از
عوام گمان تصرف آنحضرت در کائنات نسبت باولیاء اللہ قریب الوقوع است چون
ام المومنین رضی اللہ عنہا این مظنہ را از درجہ اعتبار ساقط کردہ مردم را امر باستمداد
از قبر مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمودند پس استمداد از قبور اولیاء اللہ کہ مظنہ
شرک دران ضعیف تر است بطریق اولی جائز باشد کذا فی الرسالۃ القاسمیۃ از انجملہ
است حدیثی کہ در حصن حصین مذکور است واذا اراد عونا فلیقل یا عباد اللہ اعینونی
یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی ط وقد جرب ذلک ط یعنی وقتیکہ بخواہد یاری برای گرفتن
دابہ یا مطلقا پس بگوید سہ بار ای بندگان خدا یاری کنید مرا و مراد از عباد اللہ
رجال الغیب یعنی ابدال اند یا ملائکہ یا اجنہ یا ارواح اولیاء و بتحقیق تجربہ کردہ
شدہ است این تخریج طبرانی از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شدہ واذا اضل احدکم شیئا او
اراد عونا وہو بارض لیس بہا انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ
اعینونی فان للہ عبادا لا تروہم و در ظفر جلیل مرقوم است فرمایا ہی آن حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم نی کہ جب کوئی کچھہ چیز گم کری یا چاہی مدد اور حال یہ کہ وہ ایسی زمین میں ہو کہ
کوئی انیس وجلیس اوسکا نہیں ہی پس چاہتی کہ کہی یا عباد اللہ اعینونی پس اللہ تعالی کی
بندہ ہیں کہ تم نہیں دیکہتی میرک شاہ نی بعض علماء ثقات سی نقل کیا ہی کہ یہ حدیث حسن ہی
اور محتاج ہیں طرف اسکی تمام مسافر اور مشائخ سی روایت ہی کہ یہ مجرب ہی اس مقصد میں
اور نزدیک ہی ساتھہ اسکی نتیجہ مقصود پر کذا ذکر الفخر والعلی انتہی وطریق استدلال
بر مطلوب باین حدیث صاف لائح و روشن است احتیاج ذکر ندارد و در ینجا خدشہ

ایست جواب طلب تقریرش آنکه تقدیم مفعول بر فعل در کریمه وایاک نستعین که مفید اختصاص است اول دلیل است بر امتناع استمداد و استعانت از ارواح کاملین لکونه منافیا لذلک الاختصاص و تقریر جواب آنکه مراد از استعانت مختصه بذات او تعالی که معین بالحقیقة و مستعان حقیقی است استعانت مستقله کامله است و در ما نحن فیه نه استقلال استعانت متوهم است و نه استقلال المستعان به و از همین قبیل است استعانت برای دفع امراض باذویه و برای دفع تشنگی از آب و استعانت برای تعلم احکام دین و تهذیب النفس از انبیا علیهم السلام و از اولیا قدست اسرارهم بلکه اگر امعان نظر بکار رود و آشکار شود که اینهمه استعانت های ناقصه مقیده غیر مستقله شیون و اظلال استعانت مستقله کامله هستند و مؤید اوست انچه در تفسیر فتح العزیز مرقوم است در ینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت او تعالی در ان نموده از غیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جائز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لاغیر انتهی هذا و للتحقیق مقام آخر و در بعضی تفاسیر معتبره مرقوم است که قول او تعالی ایاک نعبد رد عقیده جبریان میکند و اعتقاد ایشان آنست که بنده هیچ اختیاری ندارد و افعال و حرکات از و بلا اختیار مانند کارد و چوب و سنگ صادر می شوند و ازین اعتقاد فاسد لازم می آید ابطال شرائع و سد ابواب تکلیفات مع انها مفتوحة الی یوم الساعة و قول او تعالی وایاک نستعین رد عقیده قدریان می نماید و ایشان زعمی دارند که بنده اختیار تام دارد

و اعمال و حرکات انبیا بایجاد او صادر می شوند و ازین اعتقاد لازم می آید شرک صریح که
در کارخانهٔ خدائی هو تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و حق در قطعی نصیب اهل سنت و جماعت
است که از افراط و تفریط بمراحل دور اند و سلوک صراط مستقیم ملحوظ نظر دارند پس میگویند
که خاص ترا بندگی می کنیم و خاص از تو مدد می خواهیم و توفیق از تو می جوئیم بواسطه
حجة الاسلام امام غزالی رحمه الله گفته هر که بوی در حالت حیاتش تبرک جویند بعد از مماتش
نیز بوی تبرک و استفاع گیرند و در تنبیه الوالین لفلاعن الکبری مرقوم است من یتبرک بمشاهدته
فی حیاته یتبرک بزیارته بعد وفاته بعضی از مشائخ عظام رحمه الله گفته اند که یافتیم چهار کسانرا
از اولیاء الله که تصرف می کنند در قبور مثل تصرف ایشان که در حالت حیات بایشان
داشتند یا زیاده از آن و مقصود حصر نیست بلکه آنچه خود دیده و یافته بیان نموده یکی حضرت
شیخ معروف کرخی رح دوم شیخ محیی الدین عبد القادر رح وجه تلقب محیی الدین جیلانی خود
افاده فرموده که یک بار از سیاحت بازگشته رو بجانب بغداد داشتم ناگاه در راه
شخصی چون مریض تباه برنگ کاه روبمن آورد و دیدم چون نهال خشک سال پیش
من افتاد و گفت یا سید مرا بدست رحمت بنشان و ازین چشمهٔ حیوان برکت
بیفشان پس او را بنشاندم بر و نعش ماندم در همین لحظه چون شاخ نو رسته گل گل تر بشکفت و گفت مرا
میشناسی گفتم نه گفت دین جد توام که بدین حالت رسیده ام خدا مرا بتو زنده کرد
و بمرتبهٔ اولی رساند فانت محیی الدین او را همانجا گذاشتم و رو بجانب مسجد جامع بغداد
آوردم پا برهنه بودم مردی نعلین پیش من آورد و گفت یا سید محیی الدین بعد از آن
بمسجد در آمدم و دوگانه نماز گذاردم چون سلام دادم مردم بر من هجوم کردند و همین
لقب مرا خواندند اگر چه پیش از من کسی مرا باین لقب نخوانده بود کذا فی التحفة القادریة و ابو محمد

شیخ نور الدین یوسف رح مصنف کتاب بهجة الاسرار در مدح آنحضرت قدس سره قصیده انشا کرده

تبرکاً چند ابیات آن را درین مقام مع ترجمه اش که از افادات شیخ محمد عثمان بن شیخ

فاروق بن شیخ المشائخ شیخ محمد چشتی کشمیری رح متر جیم رساله زبدة الآثار منتخب بهجة

الاسرار است نقل میکنم شعر عبد له فوق المعانی رتبة ؛ و له المماجد والفخار الافخر ؛

یعنی حضرت شیخ بنده ایست از بندگان که او راست مرتبه بالاتر از مراتب عالیه که در

درک مردم نیاید یعنی مرتبه فوق مرتبه مدا جان مراتب بلند است که دیگر اولیا باشند

و او راست بزرگیها و او راست نازش بسیار یعنی مراتب فخر بسیار دارند ؛ و له الحقائق

والطرائق فی الهدی ؛ و له المعارف کالکواکب تزهر ؛ یعنی او راست حقائق و راه ها در راه

یابی و او راست معارف مانند ستاره ها که روشن باشد و چه ایشان سر حلقه مشائخ

اند پس در مقامات سلوک و اسرار ولایت اصالت دارند و برای مسترشدان وضع

قانون می فرمودند ؛ و له الفضائل والمکارم فی الهدی ؛ و له المناقب فی المحافل تنشر ؛

یعنی او راست شرائف اوصاف و مکارم و راه یابی و راه نمائی و او راست منقبتها

و کمالات که در مجالس اولیا و ملائکه مذکور می شوند ؛ و له التقدم والتعالی فی العلی ؛

و له المراتب فی النهایة تکثر ؛ و او راست تقدم و پیش دستی در علو مرتبه و او راست مراتب

نهایت سلوک که بسیار اند ؛ غوث الوری غیث الندی نور الهدی ؛ بدر الدجی شمس الضحی

بل انور ؛ یعنی ملجای خلائق است و مشرف بر تبه غوثیت باران جود و عطا است نور

رهنمائی است ماهتاب شب چهار دهم است برای رفع تاریکی حرمان . و بعد و آفتاب چاشت

است در کمال روشنائی بلکه روشن تر از آفتاب است ؛ مانی علاه مقالة المخالف ؛

عند مسائل الاجماع فیه تسطر ؛ یعنی نیست در بزرگی آن حضرت قدس سره هیچ مخالفی را

گنگوهی پس مسائل اجماع مدد وی نوشته می شوند یعنی بر بزرگی و اعلای شان آنحضرت قدس سره

اجماع نامی سعد شده و سوم شیخ عقیل و چهارم شیخ حیات رحمه الله و فی القلائد لابن الحجر المکی اعلم انه

لم یزل العلماء وذوو الحاجات یزورون قبر ابی حنیفة رح ویتوسلون عنده فی قضاء حوائجهم ومنهم الامام الشافعی

رح قال انی اتبرک بابی حنیفة رح واتی الی قبره فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین و

سألت الله تعالی عنده فتقضی سریعا یعنی در قلائد ابن حجر مکی مرقوم است که علما

وحاجتمندان همیشه زیارت قبر امام اعظم ابوحنیفه رح میکنند و برای برآمدن مطالب خود ها

وسیله میجویند نزد قبر شریف وی و امام شافعی رح نیز از جمله آن متوسلان هستند

و فرمود امام شافعی رح که تبرک میجویم به امام ابوحنیفه و می آیم بسوی قبر وی

پس هرگاه پیش می آید مرا حاجت دو رکعت نماز نفل میگزارم و از خدا عز و جل مطلب خود

میخواهم نزدیک قبر شان پس بزودی بر می آید مطلب من مخفی نماند که اینجا و سه

روایت که مشتمل بر تعظیم و علو شان امام اعظم رح است مذکور میکنم که حنفیه را از ان بر کتی

دست دهد پس بدانکه در خزانة الروایات مذکور است عن خلف بن ایوب البلخی رح

قال ان الله جعل العلم بعد نبیه فی صحابه ثم بعدهم فی التابعین ثم بعدهم فی ابی حنیفة

رح واصحابه فمن شاء فلیرض ومن شاء فلیسخط انتهی یعنی الله سبحانه اولا علم را بجناب

رسول مقبول صلی الله علیه وسلم عنایت فرمود باز باصحاب آنحضرت باز بتابعین باز بامام

ابوحنیفه و یاران او پس هر که خواهد راضی شود باین تقسیم علم و هر که خواهد

ناخوش شود از این تقسیم و قال الامام محیی الدین النووی فی روضة الطالبین

ان الناس کالمجمعین علی انه لا مجتهد الیوم فلو منعنا تقلید الماضین لترکنا الناس حیاری

یعنی مردمان باتفاق کرده اند برآنکه درین وقت کسی مجتهد نیست پس اگر منع کنیم

فی زیارت حضرت امام اعظم رح

بتقلید مجتهدین گذشته امر آتیه بگذاریم مردمان امتیحر وسرگشته وقال الامام النووی فی تهذیب الاسماء واللغات کان فی زمنه اربعة من الصحابة انس بن مالک وعبد الله بن ابی اوفی وسهیل بن سعد وابو الطفیل وفی معدن الیواقیت الملتمعة ان ابا حنیفه رح قصد العزلة فی اول الامر ولبس الصوف وصرف وجهه عن الخلق وتوجه الی الحق سبحانه وتعالی فرأی النبی صلی الله علیه وسلم فی المنام وقال له یا ابا حنیفة ان الله خلقک لتحیی سنتی وتنشرها فی الناس ولا تقصد العزلة یعنی امام اعظم ابو حنیفه رح اول اراده گوشه نشینی نمودند ولباس گلیم پوشیدند واز مخلوقات اعراض کرده بسوی حق جل شانه متوجه شدند پس درخواب دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که میفرمایند ای ابو حنیفه بتحقیق پیدا کرد ترا خدا تعالی تا زنده کنی طریقه مرا ومشهور نمائی آن را میان مردمان وقصد گوشه نشینی مکن ودر منتهی الکلام مذکور است که حضرت امام شافعی باعتراف اکابر شافعیه واظهار علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی وخضر بن علی المشهدی در توضیح انور بالحجج الوارده لدفع شبه الاعور مداح ابو حنیفه هستند وگفته اند کلهم عیال ابی حنیفه رح یعنی جمله فقها محکوم وزیر دست او یند وبسیاری از اوصاف جلیله او علی ما رواه بعض الثقات در سلک نظم کشیده که از ان جمله این است

شعر لقد زان البلاد ومن علیها ؛ امام المسلمین ابو حنیفه ؛ بآیات واسناد وفقه ؛ کآیات الزبور علی الصحیفة ؛ اماما صار فی الاسلام نورا ؛ ابینا للرسول وللخلیفه ؛ وما بالمشرقین له نظیر ؛ ولا بالمغربین ولا بکوفه ؛ انتهی وفی المیزان الشعرانی عن شقیق البلخی انه کان یقول کان الامام ابو حنیفة من اورع الناس واعلم الناس واعبد الناس واکرم الناس واکثرهم احتیاطا وعدم القول بالرأی فی دین الله عز وجل انتهی وفی الرسالة الرشیدیة نقلا عن التحقیقات الرفیعیة اما اثبات الاستمداد بحسب اقوال الحکما فانا

بعض الکاملین من اجلة الاشرفیة فی رسالة المسماة بالالواح ان المدبرات امرا فی کلام الله تعالی ارواح الکاملین بعد المفارقة عن الابدان یدبرون امور الکمالات ویلقونها

فی قلوب طالبیها ویعینهم علی کسبها کالعقول النیرة الخالیة عن شوائب النقص والشرور

یعنی ثابت کردن استمداد از ارواح موافق اقوال حکما پس انچه بعضی از تابعان اشرفیه

در رساله مترجم بالواح گفته که مراد از آیه کریمه والمدبرات امرا ارواح کاملین اند که

جدا شده اند از بدنها چرا که آنها تدبیر می کنند امور کمالات را و القا می کنند آن

امور را در دلهای طالبان کمالات و مددگاری طالبان می نمایند بر حاصل کردن

کمالات مانند عقول مجرده نورانی که منزه اند از آمیزش نقصان و شرور و اما اثبات

الاستمداد عن الارواح بالادلة الشرعیة فیثبته بقولی وقد ثبت بالادلة الشرعیة ان

الارواح لا فناء لها بل تبقی ابدا او تفنی آنا بعد نفخ الصور ثم تدوم علی الاختلاف

الواقع بین العلماء یعنی از دلائل شرعیه ثابت شده که ارواح فنا نمی شوند بلکه همیشه

باقی می مانند یا که ایشان را فنا آنی بعد نفخ صور خواهد شد باز علی الدوام موجود

خواهند بود فی البدور السافرة فی احوال الآخرة لجلال الملة والدین السیوطی نقلا

عما قال النسفی فی بحر الکلام قال اهل السنة والجماعة سبعة لا تفنی العرش والکرسی

واللوح والقلم والجنة والنار باهلها من ملائکة العذاب والحور العین والارواح انتهی واما

قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه فمعناه قابل للهلاک وکل محدث قابل للهلاک وان لم

یهلک بخلاف القدیم الازلی انتهی وفی الطریقة الوسطی نقلا عما قال الامام الرازی فی

الاربعین ان قیل قد دللتم علی ان کل ما سوی الله فانه یفنی ویصیر معدوما فالنفس الانسانیة

ایضا تفنی وتعدم وحینئذ یعود الاشکال قلنا نحن اثبتنا بالدلیل العقلی ان کل ما سوی الله

تعالی فانه جائز العدم فاما ان هذا الجائز یقع او لا فعولنا فیه علی ظاهر العمومات وتخصیص العموم

بالمبيت جائز انتهى وفي شرح الصدور واما ما اخرجه ابن السني عن ابن مسعود رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم كان اذا دخل المقابر قال السلام عليكم ايتها الارواح الفانية والابدان
البالية والعظام النخرة التي خرجت من الدنيا اللهم ادخل عليهم روحا منك وسلاما منا
فانه مع ضعف سنده ما دل بان المراد بفناء الارواح فنائها عن الاجساد المشاهدة
انتهى وقال المحقق الدهلوی رح فی شرح المشكوة قد ثبت فی الدين ان الروح باقية
ولها علم وشعور بالزائرين وللارواح الكمل قرب مكان من جناب الحق تعالى كما كان فی
الحيوة او اتم من ذلك انتهى فكل من كان اقرب عند الله زلفى يكون قوة حياته في البرزخ
اقوى من حيوته في الدنيا فی تربت بعض اثارها وظهور شیء من شعارها پس ہر كہ
نزديك تر باشد نزد باری تعالى از روی قرب ومنزلت قوی تر خواہد بود قوت حيات
در برزخ از حيات دنیا باعتبار مترتب شدن بعضے آثار حيات وظاہر شدن اثری از علامات فان اقرب الكل عند الله منزلة نبينا
الامی فداه ابی وامی وبعده الانبياء الآخر فانهم ايضا احياء يتعاملون بالاحياء معاملة الاحياء
كحج بيت الله الحرام كما ورد فی الصحاح واداء الصلوة والمكالمة كما وقع في ليلة الاسرار
پس نزدیک تر بہ نسبت ہمہ نزد خدای تعالی در عزت و مرتبہ پیغمبر خدا علیہ الصلوۃ
والثنا ہستند وبعد آن دیگر انبیا علیہم التسلیمات اند پس بتحقیق ایشان زندہ اند معاملہ
میکنند بازندگان مانند معاملہ زندہ بازندہ مانند حج کردن خانہ کعبہ زادہا اللہ تشریفا
وخواندن نماز وکلام کردن انبیا علیہم السلام با رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ
واقع شدہ در شب معراج وتفصیل این مقام در رسائل معراجیہ معاینہ باید کرد خوفا
للاطناب ذکر نہ نمودیم وبعدہم ابراہیم بن نبینا صلی اللہ علیہ وسلم فانہ ورد بالروایات
الجیدۃ ان لہ مرضعۃ فی الجنۃ کما یکون لاطفالنا فی الدنیا یعنی وبعد از انبیا علیہم السلام

حضرت ابراهیم که صاحبزاده رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه از روایات معتبره ثبوت
رسیده که برای حضرت ابراهیم دایه شیر دهنده معین است در بهشت چنانچه بعد از ...
مرضعه برای بچه یابی مادر دنیا و بعد و شهدا فانهم یرزقون بحکم الکریمة ولا تحسبن الذین
قتلوا الآیة وبعد از اینهم شهیدان اند که ایشان روزی داده می شوند چه قول
او تعالی ولا تحسبن الذین الآیة دران نص صریح است و تفصیل این مقام سابقا
مذکور شده فاذا ثبت حیات اولیاء الکرام البررة فی عالم البرزخ مثل حیات الدنیا
فی ترتب بعض آثارها یعنی پس چون ثابت شد زندگی ایشان در عالم برزخ مانند زندگانی
دنیا در مرتب شدن بعضی علامات آن فاعلم انهم کانوا فیها قادرین علی انجاح مآرب
الملتجین الیهم بالدعاء الی الله والتضرع الی جنابه کما قیل شعر اولیا راهست قدرت
از اله تیر جسته باز گردانند زراه یعنی پس بدانکه اینها در حالت حیات دنیا قادر بودند
بعنایت او تعالی جلت قدرته بر بر آوردن مطالب التجا کنندگان بسوی ایشان
بدعا کردن و عاجزی نمودن بجناب خدای تعالی وتقدس فکذا بعد الانتقال من
هذه الدار الی عالم البرزخ فان هذه القوة لا تنقص بل تشتد بمفارقتهم عن هذه الدار
الفاسدة وتجردهم عن تعلق المادة ودنوهم من حضرة الحق وتشبههم بالملأ الاعلی
فالتشبه به یقدرون علی فعال کانوا قادرین علیها فی حال الحیوة فان للتشبه تأثیرا
عجیبا فی الاعطاء لاحدهما حکم الآخر یعنی پس همچنین بعد انتقال ازین دار فانی بسوی
عالم برزخ پس تحقیق این قوت در انجا کم نمیگردد بلکه در ترقی می شود بسبب جدا
شدن ایشان ازین دار فانی و مجرد گشتن شان از تعلقات مادی و نزدیک شدن
اینها از خدای تعالی و مشابه گردیدن ایشان بملائکه پس بسبب همین مشابهت

قادر

متلبس می شوند بر فعلها اینکه قادر بودند بر آنها در زندگی دنیا پس بتحقیق برای مشابهت تاثیری
است در غایب و بخشیدن حکم مشبه به بمشبه الاتری ان الخضر علیه السلام لما تشبه بالملائکة
فی غیبوبته عن اعین الناس نزول الفیض والبرکات بوسطته فی العالم فصار علمه مغایرا
لعلمنا وفعاله مخالفة لافعالنا وموافقة بافعال الملائکة یعنی آیا نمی بینی که خضر علیه السلام
هرگاه مشابه شدند بالملائکه در غایب شدن از چشم خلائق و فرود آمدن فیض و برکات
بوسطه ایشان درین عالم پس گردید علم حضرت خضر علیه السلام مغایر بعلم ما و فعال
شان مخالف بافعال ما و فعال ایشان موافقت پیدا کرد بافعال ملائکه چنانچه
وارد است در حدیث صحیح هر که مشابه شد بقومی پس آن کس ازان قوم است فهذا وجه
اثبات قدرتهم بعد الموت علی ما اوعینا وبحسب الشرع واما اثباتها بحسب الکشف فبیانه
انه قال ارباب الکشف والعرفان ان ارواح الکملة تنخرط فی سلک الملائکة المقربین
وتصیر بکثرة محبتها به تعالی منظورا فیها بنظر العنایة یعنی پس اینهمه که مذکور شد وجهی است
برای دعوی اثبات قدرت کاملین بعد از موت موافق شرع شریف واما ثابت کردن
قدرت از طرف کشف پس بیانش آنست که افاده فرموده اند ارباب کشف و عرفان که ارواح کاملین منسلک میشوند در فرشتگان مقربین
ومیگردند بجهت کثرت عشق بخدای عز و جل که او تعالی در حق ایشان نظر عنایت و رحمت
متوجه میکند کالعبید المخصوصة للسلاطین الکرام الحریین بان یومروا بالامور العظیمة فیامرها
الحکیم بالامور الخطیرة فتمتثل لما امرت ولایکون لها الخیرة مانند غلامان مخصوص پادشاهان
بزرگ که سزاوار اند برای اینکه حکم کرده شوند بکارهای عظیم پس حکم می فرماید
حکیم مطلق ارواح را بامور کلان پس ایشان فرمان او تعالی فی الفور بجا می آرند
ونمی باشند اختیاری تا خلاف آن کنند بمثل حمل السکینة والوقار من حضرة العزیز

الجبار والقاية فی غوثية الاخيار والقاذ منه من المصائب اشداد الكبار تعر
عظيمه عبارت است از مانند بر داشتن اطمينان از بارگاه سلطان حقیقی و
آن در اولیائی کاملان نیک و رہا کردن دوستان خدا از مصیبتهای سخت
التجارب فينقل كثير من العقلاء ان بعض الفيوض كان جاريا من اكثر قبور العرفاء
من بعضها بعض الاسباب جارية من بعضها الى الآن فمن الجارية فيضها مزار السيد الا
جهانگیر قدس سره فی کچھوچہ ينتهى اليه الممسوسون ويقيمون مجاورين لداياما عديدة
فيبرؤن باذن خالق الارض والسماء ويرجعون براء تعفى واما اثبات قدرت بحسب
تجربه پس بيانش آنکه اکثر عقلا نقل کردند که بعضی فیض از اکثر مزار بزرگان جاری
بود پس موقوف شد فیض از مزار بعض بزرگان و از بعضی مزار هنوز دروازه
فیض مفتوح است چنانچه از مزار مبارک حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره تا اینم
بسیار فیض جاری است چه جن زدگان آنجا میروند و چند روز در آن مقام تبرک اقامت
می کنند پس صحیح و سالم می شوند بحکم پروردگار جلت قدرته و سخانت سری
است جلیل الشان تقریرش آنکه عارفان حق بر سه قسم اند اول مستغرقین دوم غیر مستغرق
سوم متوسطین درمیان این هر دو پس کسانیکه در حالت استغراق وصال یافته رحلت
کردند استمداد از ایشان محال چراکه از خود محو اند از غیر مستغرقین البته استمداد و استعانت
متصور است و متوسطین بر دو حال اند اگر در ابتدای مقام وصال مستغرق شده وفات
کردند پس حال شان مثل مستغرقین تصور باید نمود و اگر در انتهای مرتبه وصال ایشان
را کیفیت استغراق حاصل شد ادا استمداد از ایشان جاری است و آنهم موقوف و تحقیق
اینمقام بدون اطلاع بر اصطلاحات حضرات صوفیه قدست اسرارهم بغیر ادراک

مقامات اربعہ پس محال فمن شاء اطلاع علی حقیقۃ الحال فلیرجع الی مظانہ اذا علمتم ہذا فقرۃ ہذا
فمن ثم ثبت الرد لمذہب الوہابی الذی یعتقد امتناع الاستمداد من الاموات
بیان ان بعضھم کالاحیاء فی قوۃ الحیوۃ وکالملائکۃ فی الافعال فھم قادرون
باقدار اللہ تعالی علی انقاذ ملتجیھم عن المھالک کما کان یسوغ منھم فی حالۃ الحیوۃ ولا یرد
شیئ من ادلۃ الشرع بل تثبتہ یعنی وازہمین مقام مردود شد مذہب وہابی کہ اعتقاد میکند
کہ اصلا استمداد از اموات درست نیست چراکہ ما ثابت کردہ ایم کہ بعضی از کاملین بعد
انتقال ازین دار فانی مانند زندگانند در قوت وبعضی از ایشان مانند فرشتگان
اند در صدور افعال پس قادر حقیقی اوشان را قدرتی عطا فرمودہ کہ بسبب آن
حاجتمندان و ملتجیان را از مہلکہ ہا نجات میدہند چنانچہ در حالت حیات نیز ہمین قسم
مقدرت اوشان را از بارگاہ سلطان حقیقی عنایت شدہ بود ورد نمی کند این را
ہیچ دلیل شرعی بلکہ ثابت میکند امداد را واما من یعتقدہم موثرین فی الامور
حقیقۃ فلا نزاع لنا معہ فی کونہ مشرکا فاذا دریت ہذہ الادلۃ حق الدرایۃ لا تبقی
لک ریبۃ فیما ادعینا من اعانۃ ارواح الکاملین بعد مفارقۃ البدن علی اسعاف مرام
الملتجین الیھم بقدرۃ اللہ واذنہ یعنی کسیکہ اعتقاد نماید کہ ارواح کمل در انجاح مطالب
وتفصی از مہالک موثر حقیقی وقادر تام ہستند پس بلاشبہ آن کس مشرک است ما را
ہیچ نزاعی وگفتگوئی در مشرک بودن او نیست پس عقلا ونقلا وتجربۃ استمداد وامداد
برآوردن حاجت ملتجیان بقدرت وحکم او تعالی جلت قدرتہ بثبوت پیوست وفی
ترجمۃ المشکوۃ للشیخ الاجل المحقق الدہلوی قدس سرہ امام شافعی رح گفتہ است کہ قبر
موسی کاظم تریاقی مجرب است مر اجابت دعا را چہ آن مقام متبرک مہبط برکات وانوار است

پس در اسرع اوقات ... مطلوب متصور و ایضاً فی الترجمة المذکورة سید احمد بن ...

که از اعاظم ... و علما و مشائخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی

که امداد حی بیشتر باشد یا امداد میت کامل گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر

شیخ ابو العباس رحمه گفت نعم زیرا که وی در بساط حق و در حضرت اوست و نقل

ازین طائفه بیشتر ازان است که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی‌شود در کتاب و سنت

و اقوال سلف صالح که مخالف این قول باشد و رد کند این را بلکه ازینها اثبات وی

می‌شود کما دریت تفصیله آنفاً و فی المرقاة شرح المشکوة لمولانا علی القاری علیه

رحمة الله الباری لهم فی برازخهم تصرفات و برکات لایحصی عددها ولایحصر یعنی مراد

کاملین عارفین را در عالم برزخ تصرفهای فراوان و برکتهای بی پایان ثابت است و در

انفاس العارفین تصنیف حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سره العزیز

که از ذکر استمدادهای ایشان و پیران و اساتذه ایشان از قبور مجامع النور ممتلو

اند پر است ملاحظه باید کرد و طریق مستقیم باید ورزید و از راه مجادله اعراض باید نمود

و داد انصاف باید داد و در اینجا چند حکایت ازان یعنی از کتاب انفاس العارفین ذکر

میکرده تا اهل حق را مرتبه حق الیقین بلکه عین الیقین دست دهد پس بدانکه شاه صاحب

ممدوح در کتاب مسطور میفرمایند که چون این فقیر بزیارت مدینه منوره و لقوطینه علی

صاحبها الصلوة والتحیه رسید و مدتی بر قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوجه نشست

مراتب جذب و سلوک همه از ابتدا تا انتها در نظر آن حضرت صلی الله علیه وسلم طی کردند

آنگاه من این فقیر را بزکی و تکمیل ملقب ساختند و طریقه حقه عنایت فرمودند و آنچه در علم

مشکلات داشتم پرسیدم جواب با صواب ظاهر فرمودند اکثر آن چیزها در رساله فیوض الحرمین

ترجمه ... تصرفات و برکات

ستہ اند بجہت خوف اطناب در شرح فقرات آن ذکر نکردیم و بسیاری مطالب در رساله همعات
شده اند و نیز دران مرقوم است که حضرت شیخ ابراهیم کردی قدس سره عالم بود عامل
عالم از فقه امام شافعی و حدیث و عربیت و در هر یکی ازین فنون تصانیف دارد
قریب دو سال در بغداد ساکن شد و طرائق ذوق ازانجا اخذ نمود و در ایام اقامت
در شام بروح پر فتوح حضرت شیخ محیی الدین عربی قدس سره متوجه شد تا مطلع شود
برانکه عزم سفر دران وقت کند یا نی شیخ ممدوح را در عالم رویای صادقه دید که غبار
ز پاپوش ایشان و از پاپوش حضرت ابراهیم کردی رح دور می کنند دانست که با قامت
سفر نماید و نیز حضرت شاه صاحب ممدوح در کتاب مذکور ترقیم فرموده اند که حضرت
مولانا شیخ عبد الرحیم قدس سره چون نزدیک قبر مخدومی شیخ محمد قدس سره
بنشستند میفرمودند که روح ایشان در نماز بمن اقتدا می کند و از من استماع معارف
می نماید یکبار باین فقیر متوجه شدند و بعض معارف فرمودند و نیز حضرت ایشان میفرمایند
در بلده رهتک بتفرج بر آمدم چون ماندگی راه و حرارت آفتاب احساس کردم
بمقبره در آمدم تا آنجا دمی استراحت کنم بمجرد در آمدن محسوس شد که دران قبور
آتشی عظیم شعله می زند و گرمی آن بمن در گرفت یاران گفتم ازینجا زود برآئید
که این مقبره بآتش مملو است و نمی پندارم که آنجا مسلمانی باشد هندی در آن صحبت
حاضر بود تعجب کرد و گفت بچه طریق معلوم گردید گفتم بطریق کشف اعتراف کرد که اینها
قبور مسلمان نیستند جوگیان اند که زنده در گور رفته اند و مردم قبور آنها را بگمان
قبور مسلمانان ساختند و فی القول الجلی فی ذکر آثار الولی حضرت مولانا شاه ولی الله
محدث دهلوی رح روزی در مرض موت خود بحضرت مولانا شاه عبد العزیز قدس سره

سره العزیز فرموده اند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال نمودند عمر ما سن تمیز

و میان اہل الله یعنی برادر خورد بسن رفیع الدین بود پس ما بر مزار شریف اکثر اوقات

اوقات متوجه بروحانیت شان می نشستیم پس راه حقیقت بر ما کشاده شد این هم از

عزیزی بخدمت حضرت شاه ولی الله قدس سره ذکر کرد که بزیارت عتبات بزرگان

و قبور ایشان می روم و در بعضی مقابر انس و سکون و راحت و آرام در خود

ادراک مینمایم الا در روضه شریفه حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اثر حیاتی

یافته نمی شود سبب آن را در نمی یابم امیدوارم که حضرت افاده فرمایند و بدین سر

آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعض کاملین ارواح ایشان از قیود بشری

خلاص شده و از آلایش مقتضیات جسمانی پاک گشته توجه ایشان بسوی ذات بحت و

بی نشان صرف است پس سیکه بزیارت قبور ایشان رود البته بحال او هیچ تغیر لاحق نشود

مثل شخصی که داخل آینه خانه شود آنجا هر طرف که می نگرد خود را بیند و بغیر خودش چیزی

بنظر نمی آید حضرت سلطان المشائخ قدس سره از جمله این طایفه اند و بعضی اہل

ولایت که ارواح ایشان ازان قیود مجرد نگشته اند و توجه ایشان بالکل بجانب مرتبه

اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان بنحوی از انحاء مناسبه بسوی زیارت

کنندگان واقع میشود و تاثیر آن التفات ایشان در خودها احساس می نمایند و حضرت

مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در تفسیر فتح العزیز و در رساله رد و ہابی

و در جواب استفتا ہا غیر عدیده باتم وجه تصریح فرموده اند که اموات را شعور و سماع

بلا ارتیاب حاصل است و نیز تخصیص فرموده اند که استمداد از ارواح کاملین بطریقی که

مظنه شرک دران نباشد روا ست و توضیحش در ما سبق ملاحظه باید کرد و حضرت مولانا

المتکلمین درین باب دفترها نوشته اند وتصریح فرموده اند که سماع ... اصوات اکثر اولیا
صحیح ... ومبتدع وضال است نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا ربنا افتح
بیننا وبین قومنا اعنی المنکرین لسماع الاموات والاستمداد عن ارواح الکاملین بالحق وانت
خیر الفاتحین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله الامین وآله
الطاهرین وصحابه الانجبین خاتمه مخفی مباد که روایات این شرح از صحف موثوقه ومعتبره
مانند تفسیر کبیر وتفسیر مدارک وحسینی ونیشاپوری ومعالم التنزیل تصنیف امام بغوی
وتفسیر احمدی وموضح القرآن وفتح الرحمن وتفسیر بیضاوی ومشکوة المصابیح ومرقاة المفاتیح
وحصن حصین وظفر جلیل وشرح مصابیح تصنیف امام نووی وعین العلم وشرح آن تصنیف
ملا علی قاری وشرح سفر السعادة وترجمه مشکوة شریف ومواهب لدنیه وصحیح بخاری
وشرح مقاصد وشرح طوالع وشرح عقائد عضدی وشرح مواقف وشرح الصدور و
شرح عقائد نسفی وبحر الرائق وشرعة الاسلام ونهایه شرح هدایه وفتاوی عالمگیری
وذخیرة العقبی وجامع الرموز شرح مختصر وقایه وتجهیز الاموات والقراح فی احوال الارواح
وانفاس العارفین ومائة مسائل والعثور علی دار السرور والطریقة الوسطی وتنبیه الوهابیین
والقول الجلی فی ذکر آثار الولی ورسائل عزیزیه ورسائل هاشمیه وقاسمیه ورساله رفعیه
ورشیدیه ومیزان شعرانی ومدارج النبوة ومظاهر حق وما عداها من الصحائف المعتبرة
والکتب المعتمدة استخراج نموده بقلم حواله نموده ایم ونیز در پرده مباد که مجاهد وابن
عبد البر وابن عبد الملک وابن قیم وعلامه قسطلانی وابن حجر وقاضی عیاض مالکی و
علامه علقمی شافعی ومولانا جلال الدین سیوطی وعلامه قونوی وامام حجة الاسلام
غزالی وامام فخر الدین رازی وامام نووی وملا علی قاری وحضرت شیخ محی الدین

عزیز وجبار المایہ مولانا عبد العلی و شیخ عبد الحق محدث دہلوی و حضرت مولانا شاہ ولی اللہ
و شاہ عبد الرحیم و شاہ عبد العزیز و مولوی شاہ عبد القادر و مولانا رشید الدین خان
و مولانا حسن علی ہاشمی قدست اسرارہم بالجملہ جمیع حضرات صوفیہ و اکابر
محدثین و فقہا قائل شدہ اند باینکہ اموات سلام و کلام زائران می شنوند و از ایشان متاثر
می شوند چنانچہ تفصیلش در ماسبق مبین شدہ فما نقوہ بعض حملہ عرش الجہل من انہ
ذہب اہل الحق و التحقیق الی ان الموتی لا یسمعون کلام الاحیاء عادۃ و اتفق العلماء من
المفسرین و المحدثین و الفقہاء علی عدم سماع الموتی کلام الاحیاء انتہی فہو افک مبین
کما لا یخفی علی اہل الحق و الیقین فاتقین و کن من الشاکرین حتی یاتیک الیقین قد تمت الرسالۃ
المرتبۃ بالتحقیقات الشامخات فی اثبات السماع للاموات و الملقبۃ بتحصیل الفلاح
بسماع الارواح فی الثانی من ربیع الاول سنۃ خمس و خمسین الف و مائتین من الہجرۃ علی صاحبہا الصلوۃ



و الحمد للہ و فرغنا عن تحریر ہذا الشرح الموسوم بالتدقیقات الراسخات فی شرح
التحقیقات الشامخات و الملقب بسبیل النجاح الی تحصیل الفلاح
فی یوم الجمعۃ الرابع عشر من الجمادی الاولی عام
ثمان و خمسین و الف و مائتین من الہجرۃ
النبویۃ علیہ الصلوۃ و التحیۃ

رسالہ سبیل النجاح الی تحصیل الفلاح تصنیف کشاف مشکلات دقائق
مفتاح مغلقات حقائق تحریر یلمعی مولانا مولوی تراب علی ظلہ العالی

صحیح نامہ سبیل النجاح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۹	و	+	۳۲	۶	نوروی	نووی	۶۱	۱۳	میکنند	میکند
[illegible]	۱	المقبرة	فی المقبرة	۳۲	۸	نوروی	نووی	۶۱	۱۶	غشی	غشی
۸	۹	اللآل	اللآلي	۳۲	۱۲	تزرُ	تزرَ	۶۲	۱۸	ازقهم	رزقهم
۱۱	۱۱	مرلو	مراد	۳۳	۱۲	ہت	آنت	۶۶	۱	نبیی	دنیبی
۱۲	۱	ما	ما	۳۴	۱۲	بن الشن	بن الشنت	۶۶	۱۹	العذاب	عذاب
۱۲	۱۴	بشی	الشیٔ	۳۵	۱۲	مثل	بمثل	۷۰	۱۳	لثواب	الثواب
[illegible]	۴	ساتخی	شناخی	۳۷	۷	باز	از	۷۳	۶	اینت	انت
۱۴	۱۳	میکرودند	میکردند	۳۹	۱۸	میرفت	میرفت	۷۸	۱۹	این	ابن
۱۵	۶	مقتقی	مقتفی	۴۱	۱۳	که	+	۸۲	۳	بیننا	بینا
۱۶	۱۵	به	بنه	۴۲	۱۸	بزبارة	زبارة	۸۴	۳	المصابیح	المفاتیح
۲۱	۳	وقد	قد	۴۲	۱۲	مرور	مرور	۸۶	۷	این صاحب	صاحب این
۲۱	[illegible]	هذه	هذا	۴۲	۱۵	زالہ	این	۸۸	۱	آن	ان
۲۲	۴	فرود	فرود	۴۳	۱۵	آنت	انت	۸۸	۲	الکابة	الکابة
۲۲	۱۷	اخدا	حذا	۴۴	۱	آنت	انت	۸۹	۱۲	نیستند	نیستید
۲۴	۱۲	ہلاکت	ہلاکت است	۴۵	۱۷	بسیاز	بسیار	۹۲	۱۴	ہمین	ہمه
۲۴	۱۲	از	که از	۴۵	۱۸	نغمات	نغمات	۹۳	۳	وولاالتین	ولاالتین
۲۶	۱	ازخضر [illegible]	وغیر [illegible]	۴۶	۱	الشیخ	الکشیخ	۹۳	۱۶	لباری	الباری
۲۶	۱	یبنی	بنی	۵۲	۱۰	لموتة	الموتة	۹۷	۵	المسرفة	المسرة
۲۷	۳	بردن	برد	۵۶	۱۰	محمولان	معمولان	۹۸	۱۶	العقل	الفعل
۲۷	۹	الہتکم	الہکم	۵۸	۱۵	التفسیر	تفسیر	۱۰۲	۱۹	درسوم	سوم
۲۹	۴	اذخلتم	دخلتم	۵۹	۳	یقتضی	تقتضی	۱۰۶	۲	وجود	الوجوه
۲۹	۱۷	فی	مافی	۶۰	۱	النها	النار	۱۰۶	۹	مونذ	مؤید
۳۱	۷	تمات	متممات	۶۰	۱۶	ذر	در	۱۱۰	۹	فرل	مرل
۳۲	۱	النوروی	البنوی	۶۱	۱۳	غشی	غشی	۱۱۲	۱	بنوجه	بتوجه

صفحہ	سطر	اغلاط تصحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۱	۹	الہد الفہد	۱۴۸	۵	لعبادۃ	سعادۃ
۱۱۳	۵	ماآتاع بالاتباع	۱۵۰	۱۱	معص	نعص
۱۱۴	۸	محیوں محیوس	۱۵۲	۱۶	اہم	سہم
۱۱۵	۱	اختصار اختصا	۱۵۵	۹	شیلۃ	لیلۃ
۱۱۵	۱۰	تحب یستحب	۱۵۸	۱۰	ما	ما
۱۱۸	۱۰	حتس اتس	۱۶۵	۹	دستحر	مستحر
۱۲۲	۲	لہم لہم	۱۶۶	۶	دمر	مر
۱۲۲	۱۹	لاتبع یتبع	۱۷۱	۵	جال	حال
۱۳۰	۷	[illegible]	۱۷۱	۱۹	امولیات	اموات
۱۳۱	۴	الا لا	۱۷۵	۷	رودور	برود
۱۳۱	۱۱	لیسموں لیسمعوں	۱۷۶	۱	رسالۃ	ریالۃ
۱۳۲	۹	مقام مسام	۱۸۱	۱۰	عوزر	اردر
۱۳۳	۹	بحنت بحیث	۱۸۲	۳	لدس	الدین
۱۳۴	۳	الاروح الاروح	۱۸۴	۱۸	تحقیق	وتحقیق
۱۳۶	۳	تعلقہا تعلقہا	۱۸۵	۱	اطلاع	الاطلاع
۱۳۶	۱۰	مادام مادام	۱۸۶	۱	القاس	العاس
۱۳۶	۱۴	دمیعاد میعاد	۱۸۶	۱۸	مس این	این
۱۳۷	۱	الموت الموت	۱۹۱	۱۷	ہمت	ہیئت
۱۳۷	۸	بہی سی				
۱۳۸	۱	لاشد لاسد				
۱۴۱	۱۴	الۃ حالۃ				
۱۴۴	۲	عمر در				
۱۴۶	۳	ہت درست				

تمت

Absentees

tee, Sudder Bazar, — unknown

; Sudder Bazar, — said to be
living with a Chuprassee named Karim
in a compound near the Church.

, Sudder Bazar, — unknown

r, Sudder Bazar, — said to have
gone to her home in the City of
Benares.

, Sudder Bazar, — said to be
lying ill at her house.

Albert M. Verchere
Surgeon Major in charge
Lock Hospital

Police directed to produce these women.
30/10/73